

■ سرمقاله / ۲

- آموزش • دانش آموزان و خداشناسی / فاطمه سلگی / ۴
- اندیشه • هدایت و اضلال الهی / دکتر فضل اله خالقیان / ۸ • دامها و دانهها / شهربانو شکیبافر / ۱۴ • رزق را روزی رسان پر می دهد / حجت الاسلام محمدرضا دهدست / ۲۰ • من کیستم! / بدالسادات مرعشی / ۲۵ • پاسخ به شبهات / تنظیم یاسین شکرانی / ۴۶ • نقد مسئولان در حکومت اسلامی / حجت الاسلام دکتر حسین سوزنچی / ۵۱ • تمثیل های فلسفی / مهدی حاجیان / ۶۰
- پژوهش • علل بی علاقگی دانش آموزان به زبان عربی / باور رضایی / ۳۲
- برنامه درسی • آزمون سراسری در ترازوی نقد / دکتر محمدمهدی اعتصامی / ۳۵
- خبر و نظر • جامع الاحدیت / شهربانو شکیبافر / ۳۸ • آخرالزمان، منجی گرای و سینما / مریم جزائری / ۴۱
- کتاب شناسی / یاسین شکرانی / ۶۲

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و روش و برنامه ریزی
دفتر انتشارات کمک آموزشی

www.roshdmag.ir

امور متعارف کلا

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی ■ دوره بیست و چهارم ■ شماره ۳ ■ بهار ۱۳۹۱ ■ ۵۵۰۰ ریال

• مدیر مسئول: محمد ناصری
• سردبیر: دکتر محمد مهدی اعتصامی
• مدیر داخلی: اعظم فخر
• هیئت تحریریه:
یاسین شکرانی، پرویز آزادی
دکتر فضل الله خالقیان،
ناصر نادری، مریم جزایری، فاطمه سلگی
• ویراستار: دکتر حسین داوودی
• طراح گرافیک: نریا میلانی
• عکاس: اعظم لاریجانی
• نشانی دفتر مجله: تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۵

• تلفن: ۹ - ۸۸۸۳۱۱۶۱ - ۰۲۱ (داخلی ۳۷۴)
• نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
• وبگاه: www.roshdmag.ir
• پیام نگار: maarefslami@roshdmag.ir
• تلفن پیام گیر نشریات رشد: ۸۸۳۰۱۴۸۲
• کد مدیر مسئول: ۱۰۲
• کد دفتر مجله: ۱۱۳
• کد مشترکین: ۱۱۴
• تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۶۶۵۵ و ۷۷۳۳۶۶۵۶ - ۰۲۱
• شمارگان: ۱۱۰۰۰ نسخه
• چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

• قابل توجه نویسندگان و مترجمان •

مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با موضوعات و محتوای این مجله مرتبط باشد و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشد. - مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنان چه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. - مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله ها

می توانند با نرم افزار ورد و بر روی لوح فشرده (cd) یا فلاپی و یا از طریق رایانامه ی مجله ارسال شوند. - نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. - محل قراردادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. - مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. - کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه های جداگانه نوشته شوند. - مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. - معرفی نامه ی کوتاهی از نویسنده یا مترجم همراه یک قطعه عکس، عناوین و آثار وی پیوست شود. - مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. - مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. - آرای مندرج در مقالات ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.

دبیران دین و زندگی

در سرمقاله شماره قبل بیان کردیم که یکی از ابعاد تربیت اسلامی که باید در مدرسه و بخصوص در دوره متوسطه پیگیری شود، تربیت خانوادگی و آماده کردن دانش آموزان برای تشکیل خانواده موفق و سعادت‌مند است. هم‌چنین توضیح داده شد که این بعد از تربیت، به علت تعارض بنیادی فرهنگ و تمدن جدید با فرهنگ و آموزه‌های دین، با آسیب‌ها و چالش‌های جدی روبه‌رو است. برخی از این آسیب و چالش‌ها نیز بیان شد و بحث و گفت‌وگو درباره آنها درخواست گردید.

سؤالی که در این جا قابل طرح است و خود را نشان می‌دهد، این است که:

تربیت خانوادگی و آموزش‌های مربوط به آن برعهده کدام برنامه درسی و کدام معلم است؟

آیا برنامه و معلمی مستقل می‌خواهد یا یکی از درس‌های موجود، حامل آن است؟

پاسخ پیشنهادی ما این است که: تربیت خانوادگی باید در چارچوب تعلیم و تربیت دینی و درس «دین و زندگی» و توسط معلم دینی به اجرا درآید. این پیشنهاد مبتنی بر توضیحات زیر است:

۱. تربیت خانوادگی یکی از اجزاء اصلی تربیت دینی است. بدین معنا که دین اسلام برای تشکیل خانواده مطلوب اسلامی اهداف ویژه‌ای را معین کرده و برای رسیدن به این اهداف برنامه ارائه نموده است. این برنامه هم به گونه‌ای است که با سایر اجزا برنامه تربیتی اسلام مانند تربیت اخلاقی و تربیت عبادی ارتباط وثیق و پیوند ناگسستنی دارد. به‌طور مثال حکم حجاب با نگرش اسلام به خانواده و عوامل تحکیم خانواده و منحصر

و خانواده‌ها

کردن التذاذ جنسی در خانواده ارتباط دارد.

۲. مبانی نظری و معارف اسلامی در موضوعاتی مانند توحید، معاد، فطرت، جایگاه انسان در نظام هستی، هدف خلقت انسان، کرامت ذاتی که قرآن کریم برای انسان قائل است و نیز نگاه اسلام به زن و مرد و ویژگی‌های هر کدام در تبیین ما از خانواده و نقش اعضا آن تأثیر تعیین‌کننده دارد. از این رو اگر تبیین ما از خانواده و تدوین متن درسی که برای آن تهیه می‌شود در امتداد تبیین و تدوین سایر معارف دینی باشد، می‌تواند نگرش صحیح از خانواده را به دانش‌آموز انتقال دهد و او به‌خوبی دریابد که آموزش خانواده چیزی جدای از تربیت دینی نیست.

۳. همان‌طور که در شماره قبل گفته شد بنیان‌های نظری تربیت خانوادگی در اسلام در تعارض جدی با بنیان‌های نظری فرهنگ و تمدن جدید است. آموزه‌های فرهنگ و تمدن آن، آگاهانه یا ناخودآگاه در برنامه‌های تربیتی و آموزشی ما رسوخ کرده و در رشته‌های مربوط به علوم تربیتی و کتاب‌های تخصصی این رشته‌ها تأثیر خود را گذاشته است. به همین جهت مشاهده می‌کنیم متون درسی دانشگاهی وارداتی ما گاه آمیخته با نظریاتی است که در تربیت به معنای اعم و تربیت خانوادگی - در مخالفت با تعالیم اسلام می‌باشد. وقتی که متن درسی تربیت خانوادگی در بستر کتاب تعلیم و تربیت دینی (دین و زندگی) تنظیم شود، تعارض‌هایی از این قبیل به حداقل می‌رسد.

۴. از همه نکات قبل مهم‌تر، معلم و دبیری است که باید برای این درس انتخاب شود. دبیر این درس باید مسلط بر معارف

اسلامی، آشنا با آیات قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام باشد و نگرش اسلام به انسان، زن، مرد و خانواده را قلباً پذیرفته و در عمل بدان ملتزم باشد. در غیر این صورت، خواسته و ناخواسته، آگاهانه و ناخودآگاه مطالبی را به دانش‌آموزان القاء خواهد کرد که در تعارض با اهداف برنامه درسی دین و زندگی و آموزه‌های اسلامی خواهد بود. صرفاً مسلمان بودن و معارف اسلامی را قبول داشتن، برای انتقال نگرش اسلامی خانواده کافی نیست. بلکه تسلط و آگاهی بالنسبه عمیق با معارف اسلامی و توانایی بالفعل دفاع از این معارف ضروری است. گرچه برخی از دبیران درس دین و زندگی در آموزش معارف اسلامی ضعف‌هایی دارند که البته قابل چشم‌پوشی نیست و مسئولیت اصلی آن هم برعهده آموزش و پرورش است، اما فقط این افراد هستند که حداقل معیارهای لازم برای تدریس دینی را دارند و قطعاً بر معلمان غیرمتخصص ترجیح دارند. البته لازم است این دبیران در دوره‌های آموزشی تربیت خانواده شرکت کنند تا آمادگی نسبی برای تدریس را به‌دست آورند. اگر تدریس این درس برعهده هر متخصصی جز دبیران دینی گذاشته شود، یکی از پیامدهای آن مواجه شدن دانش‌آموزان با دیدگاه‌های متعارض درباره خانواده و سردرگمی آنان خواهد بود.

هم‌اکنون دبیران دین و زندگی، به‌خصوص دبیران مدارس دخترانه مشاور اصلی دانش‌آموزان درباره مسائل اخلاقی و خانوادگی می‌باشند. زیرا هم مباحث کتاب درسی، امکان طرح این مسائل را به آنان می‌دهد و هم دانش‌آموزان، معلمان دینی را مشاورانی دلسوز، امین و آگاه و متعهد به دین می‌یابند و به آنان اعتماد می‌کنند لذا مسائل خود را با آنان در میان می‌گذارند.

اشاره

از مهم‌ترین راه‌حل‌های پاسخ‌گویی به سؤالات دانش‌آموزان درباره خداوند و مقدم بر روش‌های عقلی - استدلالی؛ استفاده از راه‌حل‌های فطرت محور از طریق تذکر و یادآوری، گردگیری و غبارروبی از فاهمه، توسعه توانایی ذهن از حصار تصور به گستره تعقل و استفاده از قدرت تخیل... است. در این مقاله سعی شده است به برخی از این راه‌حل‌ها پرداخته شود.

مقدمه

یکی از عوامل بازدارنده درک صحیح و معقول مفاهیم عقلی - خصوصاً در دوره نوجوانی - توقف ذهن مخاطب در «تصور» مفاهیم است. از جمله این مسائل، که همواره مبتلا به بشر بوده است درگیری‌های ذهنی افراد برای فهم «هستی» و «چیستی» خداست. نظری اجمالی به نحوه پرسش دانش‌آموزان و همچنین

توضیحات آن‌ها درباره این‌که آیا خدا هست و اگر هست نحوه بودنش چگونه است؟ (چیستی خدا) ... روشن می‌سازد که تلاش فکری آن‌ها - که البته تلاش طبیعی هر ذهن مبتدی در فهم معقولات است - در «تصور» منحصر و محدود شده است. در عکس‌العمل و پاسخ به این سؤالات، راه‌های مختلفی وجود دارد. از این میان، سهل‌ترین و نزدیک‌ترین راه، به کارگیری قدرت فطرت درونی خود آن‌هاست. از طرف دیگر استفاده از استدلال‌های عقلی و فلسفی، خصوصاً اگر با زبان ساده و هنرمندی خاص معلم صورت گیرد، مؤثرتر و سهل‌الوصول‌تر است. البته این روش باید به مرور زمان در دستور کار آموزش قرار گیرد؛ زیرا در مراحل اولیه، ذهن مبتدی کمتر آمادگی درک این شیوه بحث را دارد.

▲ **کلیدواژه‌ها:** هستی و چیستی خدا، فطرت، تذکر، تخیل، دانش‌آموزان

دانش‌آموزان و خداشناسی



پنج پاسخ در برابر پرسش‌های
دانش‌آموزان از هستی و چیستی خدا

فاطمه سلگی
دانشجوی دکتری فلسفه





فطرت توحیدی

«فطرت» زبان مشترک تمام انسان‌ها و زبان بین‌المللی آن‌هاست و به تعلیم و تعلم نیاز ندارد. زبان فطرت در آدمیان، همانند فرد تشنه‌ای است که آب می‌خواهد و هیچ‌کس به آن نیاموخته است که اگر تشنه شد آب بنوشد و خود به سراغ آب می‌رود. بنابراین فطرت دروغ‌پذیر و خطاپذیر نیست و اگر قلب انسان (به جهت گناهان) منحصر نشود، فطرت انسان را به سمت خدا هدایت می‌کند. نکته مهم دیگر این که فطرت تنها مربوط به مسائل عملی نیست، بلکه مسائل و معارف توحیدی نیز براساس راه‌حل فطرت روشن می‌شود (استاد مطهری، فطرت: ۷۴).

بنابراین تنها راه‌حل و اولین عکس‌العمل به پرسش‌های خداجویانه دانش‌آموزان، کمک گرفتن از برهان و استدلال نیست و پرورش احساس درونی آن‌ها نیز نتیجه‌بخش است. خدانشناسی از راه فطرت احتیاج به برهان ندارد و به آموزگار و استاد یا منطقی و فلسفه و ریاضیات نیاز نیست. در اندرون هر کس انگیزه خداپرستی نهفته است و حس خیرخواهی یا زیاده‌وستی یا عشق به کمال و والایی، همه و همه، جلوه‌هایی از حس خداپرستی است و از راه پرورش این احساس‌ها، که زنگار دل را می‌برند، می‌توان به خدا نزدیک‌تر شد (سید محمد خامنه‌ای، خدانشناسی: ۲-۶۱).

براساس نظر قرآن، حس دینی و توحید در سرشت بشر نهاده شده است و پیامبران نیز آمده‌اند تا این فطرت را شکوفا کنند: «لِيُثَبِّرُوا لَكُمْ ذَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج‌البلاغه). پیامبران آمده‌اند تا دفينه‌های (گنج‌های پنهان) عقول را شکوفا کنند. مراد، توحید ناب در نهاد و سرشت بشر است؛ اما به وسیله گناهان مورد غفلت قرار می‌گیرد و با کمک وحی شکوفا می‌شود (استاد مطهری، وحی و نبوت: ۵).

پرورش فطرت با تذکر و گردگیری از آن است؛ چرا که سرگرم‌شدن به ظواهر مادی و خوگرفتن با عالم کثرات، فطرت را در گرد و غبار و خواب فرو می‌برد و کارآیی آن را دچار مشکل می‌کند.

هر عضو و اندام بدن که به کار برده نشود تضعیف می‌شود و از کار می‌افتد و هر احساس متعالی (مثلاً خداجویی) که به کار نرود آن را زنگار و غبار فرامی‌گیرد و در زیر غرائز و شهوات، پنهان می‌ماند.

اصولاً زندگانی در شهرهای بزرگ و مخصوصاً شهرهای صنعتی یا بازرگانی که مردم آن گرفتار کار هستند و فرصت تفکر در «مسائل اساسی» را نمی‌یابند، یا با طبیعت دل‌نشین، هم‌نشینی نمی‌کنند و با مظاهر زیبایی‌آفرینش کمتر روبه‌رو

توحید ناب در نهاد و سرشت بشر است؛ اما به وسیله گناهان مورد غفلت قرار می‌گیرد و با کمک وحی شکوفا می‌شود

می‌شوند، همواره با ضعیف‌شدن حس خداجویی روبه‌رو خواهند شد (سیدمحمد خامنه‌ای، خدانشناسی: ۶۳).

با توجه به این‌که، نوجوان در ابتدای مسیری است که هنوز آلوده به مشتبهات پست و چرب و شیرین دنیا و تمایلات حیوانی نشده است و به تعبیر امام خمینی (ره) «جوانان به ملکوت نزدیک‌ترند» غالباً نوع غفلت وی از جنس فرصت نیافتن برای تفکر در مسائل اساسی و به‌کار نگرفتن فطرت الهی است. حال چاره چیست؟

راه اول

یک راه‌حل برای بیداری فطرت، قراردادن متعلم در موقعیتی تصویری است که از هرگونه عامل مادی و بشری قطع امید شده باشد. برای مثال، امام صادق (ع)، فردی را که درباره وجود خدا سؤال داشت با قراردادن وی در چنین موقعیتی (کشتی طوفان‌زده)، توجه نمودند. قرار گرفتن در موقعیت اتصال با فاعل حقیقی و خالق واقعی هستی برای فردی که فطرتش در خواب موقت است بیدارگر است.

راه دوم

راه‌حل دیگر در مثال آوردن از زندگی افرادی است که همه‌چیز داشته‌اند اما باز در درون خویش خلایق احساس نموده‌اند و در پاسخ به این خلأ و ندای درونی با راه صحیح را پیش گرفته و به دنبال مقصود و مطلوب حقیقی خویش رفته‌اند یا به دلیل نیافتن راه به پوچی گرفتار شده‌اند. موج هیپیگری و پیروی از فلسفه پوچی زندگی (نهیلیسم) و پشت‌پازدن به آثار تمدن صنعتی و بازگشت به زندگی نیمه‌وحشی اولیه... از طرف عده‌ای از جوانان مرفه که در خانواده‌های متمدن صنعتی غرب بزرگ شده‌اند نشان دهنده همین بیداری فطرت و سرخوردگی از بازیچه‌های زندگی دنیایی است که بشر را محدود به تمدن مادی کرده است.

علت این‌که دو راه‌حل اخیر پیشنهاد می‌شود آن است که فطرت خفته بشر در دو موقعیت بیدار می‌شود: یکی این‌که انسان همه‌چیز خود را از دست بدهد و دوم آن‌که همه‌چیز را به‌دست آورد و همه‌چیز داشته باشد.

وقتی انسان همه‌چیز خود را از دست بدهد و خود را یک‌باره در پرتگاه فنا و نابودی ببیند، یعنی کاملاً احساس کند که هیچ‌یک از عواملی که او می‌شناخته و از آن استفاده می‌کرده است، به‌کار او نمی‌خورند و قادر نیستند او را نجات دهند. در این صورت در اعماق وجود و با تمام نیروی فکری و جست‌وجوگری خود، برای نجات به دنبال عاملی مفید و ضروری برمی‌خیزد؛



مانند کسی که برای راه رفتن پای علیل و ناتوانی داشته باشد و در مقابل خطر و به حکم غریزه، همه نیروهای خود را در آن متمرکز سازد تا برخیزد و فرار کند (داستان امام صادق (ع) و کشتی طوفان زده برای مرد جویای خدا از این قبیل است).

وقتی هم انسان همه چیز (خواست‌های بُعد حیوانی بشر) داشته باشد، در این حالت یعنی پس از آن که به غرایز حیوانی خود از قبیل شهوت جنسی و شکم بارگی و به غرایز حیوانی از قبیل برتری جویی، قدرت‌نمایی و خودنمایی رسید، وقتی ثروت و اندوخته فراوان و لوازم راحت و تن‌آسایی را گرد خود فراهم دید و هرچه خواست برایش میسر شد، باز در خود احساس خلأ و کمبود می‌کند و گاه بر اثر طوفانی که این عطش و این انگیزه در او به وجود می‌آورد، به تمام وسایل راحتی پشت‌پا می‌زند و به دنبال مطلوب و مقصود و معشوق خود به جهان فقر و عزلت روی می‌آورد. داستان‌های بسیاری در این زمینه هست مانند زندگانی ابراهیم ادهم که از شهزادگی و شاهی دست کشید و وجدان تشنه خود را سیراب کرد (سیدمحمد خامنه‌ای، خداشناسی: ۵-۶۴).

راه سوم

راه‌حل دیگر آن است که از دانش‌آموزان بخواهید در یک آزمایش عملی برای مدتی (مثلاً یک ماه) کاملاً مراقب رفتار خود باشند و سعی کنند گناهی مرتکب نشوند، آن‌گاه باور و اعتقاد خود را به خدا با موقعیت خود، قبل از دوره مراقبت مقایسه کنند.

بهترین راه برای رسیدن به خداوندی که وجودش از هر چیزی روشن‌تر و حضورش برای هر شیء، نزدیک‌تر است، همانا نشان دادن غبار راه و گردگیری از «فاهمه» است. چون خفای خداوند از شدت ظهور او و دوری او از شدت نزدیکی اوست. اگر موجودی به قدری آشکار بود که حتی از فهم، فاهم و مفهوم، معلوم‌تر بود و به قدری نزدیک بود که از خود شیء به همان شیء نزدیک‌تر بود، چنان ظهوری سبب بطون و خفا می‌گردد و چنین نزدیکی، مایه دوری می‌شود، لیکن بطون و نیز دوری او از دید محجوبان است، چون خودبین، خدابین نخواهد بود و اگر قصور و ضعف بشر با پرهیز از خودبینی و نجات از آحول و آعور و اعمی بودن، برطرف گردد، آن‌گاه می‌توان خدا را به اندازه سعه وجودی خویش مشاهده کرد و معرفت او را با اعتراف به «ما عرفناک حق معرفتک» متمیم نمود (استاد جوادی آملی، براهین اثبات خدا: ۳-۲۱).

راه چهارم

راه‌حل دیگر شکستن حصر ذهنی در تصور صرف، با



رسیدن به خداوندی که وجودش از هر چیزی روشن‌تر و حضورش برای هر شیء در تمام چیزها نزدیک‌تر است، همانا غبار راه نشان دادن و گردگیری از فاهمه است



استفاده از مثال‌های محسوس و طبیعی است. ارائه گزارشی از پدیده‌های طبیعت، که حواس به آن‌ها کمتر عادت دارند و هم‌چنین از این ویژگی برخوردارند که با وجود خصیصه محسوس و مادی بودن و با همه محدودیت‌شان، تصور شدنی نیستند و باید مورد فهم عقلی قرار گیرند. در این خصوص، بحثی در کیهان‌شناسی و نجوم با تحلیل مفهومی اعداد به زبانی ساده، مؤثر و مفید خواهد بود. مثال ذیل حاوی اطلاعاتی از نظم کیهانی است که خصوصاً اگر با استفاده از فیلم‌ها و نرم‌افزارهای مرتبط با آن‌ها همراه باشند در رفع مشکل فوق بسیار تأثیرگذار خواهد بود.

سعی کنید با استفاده از شیوه آموزشی گام‌به‌گام و با استفاده از حضور فعال دانش‌آموزان این روش را دنبال کنید. **پله اول:** این کلاس چند برابر شماسه؟ مدرسه چند برابر کلاس است؟ و چند برابر شماسه؟ این شهر یا روستا چند برابر مدرسه، کلاس و شماسه؟ ... زمین چند برابر کشور، شهر ... و شماسه؟ (این مرحله برای ایجاد آمادگی ذهنی و توجه فکری است، پاسخ اهمیتی ندارد).

پله دوم: حالا خارج از کره زمین، به نظر شما «مشتري» که یک سیاره بزرگ و نزدیک به زمین ما محسوب می‌شود چند برابر زمین است؟ یعنی اگر چند کره زمین را کنار هم بگذاریم سیاره مشتري می‌شود؟ [اجازه بدهید دانش‌آموزان حدس و تخمین‌هایشان را بیان کنند] در نهایت باید بپذیریم که سیاره مشتري ۱۳۰۰ برابر زمین است، یعنی اگر ۱۳۰۰ کره زمین را کنار هم بگذاریم با سیاره مشتري برابر خواهد شد.

پله سوم: حالا حدس می‌زنید خورشید که ستاره منظومه شمسی است چند برابر زمین باشد؟ (باز هم با استفاده مقدماتی از حضور فعال دانش‌آموزان در حدس‌های ذهنی پاسخ نهایی را اعلام و تحلیل کنید).

خورشید ۱/۳۹۰/۰۰۰ (یک میلیون و سیصد و نود هزار) برابر زمین است (مفهوم یک میلیون را بازنگری کنید). اگر کسی بتواند بی‌وقفه و پشت سرهم در هر ثانیه، سه نقطه بگذارد در مدت زمان ۹۲ ساعت که حدوداً معادل ۴ روز است طول می‌کشد تا یک میلیون را با این شیوه بشمارد و به ۱۰۰۰ صفحه کاغذ که در هر صفحه ۱۰۰۰ نقطه گذاشته شود نیازمند است. به این مقدار ۳۹۰۰۰۰ دیگر را هم اضافه کنید.

حالا ۱/۳۹۰/۰۰۰ نقطه نه، بلکه ۱/۳۹۰/۰۰۰ کره زمین را کنار هم بگذارد.

پله چهارم: چند ستاره در کنار خورشید است؟ فقط در کهکشان ما (راه شیری) بیش از ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیارد ستاره

تخمین زده شده است. (مفهوم یک میلیارد را تحلیل کنید). تا به حال کسی $۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$ را شمرده است. اگر باز هم کسی بتواند بدون توقف و بی هیچ کار دیگری فقط به شمارش مشغول شود و بتواند هر عددی را در ۱ ثانیه بشمرد (که البته هر عددی در یک ثانیه شمرده نمی‌شود) بیش از ۳۱ سال طول خواهد کشید که شمارش یک میلیارد تمام شود. حالا یک میلیارد نه! بلکه ۴۰۰ میلیارد ستاره چه قدر است؟ و اگر به همان شیوه گذشته شمارش این عدد را ادامه دهید به ۱۲۴۰۰ سال زمان نیاز است! آیا قابل تصور ذهنی است؟ آیا جای فکر ندارد؟

پله پنجم: حالا همین خورشید با عظمت در تقسیم‌بندی ستاره‌ها به کوتوله‌ها، متوسط‌ها و غول پیکرها، جزء کدام دسته است؟ همه ستاره‌هایی که در شب مشاهده می‌شوند از خورشید بزرگ‌ترند و خورشید از دسته ستاره‌های کوتوله محسوب می‌شود.

پله ششم: این همه ستاره‌ای که تا به حال شناسایی شده‌اند و در اطراف خورشید هستند چه قدر از همدیگر یا از خورشید فاصله دارند (فاصله ستارگان را با سرعت نور می‌سنجند). البته به این ترتیب می‌توان اطلاعاتی از فضا هم به دست آورد. نزدیک‌ترین ستاره به خورشید ۴ سال نوری فاصله دارد. نور در یک ثانیه $۳۰۰/۰۰۰$ کیلومتر حرکت می‌کند [$۳۰۰/۰۰۰$ کیلومتر از این جا تا کجاست؟ تحلیل]. اگر نور این سرعت را هفت و نیم بار دور کره زمین طی کند و بچرخد برابر $۳۰۰/۰۰۰$ کیلومتر خواهد بود. حالا ۴ سال نوری چه قدر می‌شود؟

پله هفتم: این همه ستاره فقط در یک کهکشان است. قطر این کهکشان (راه شیری) را $۱۲۰/۰۰۰$ تا $۲۰۰/۰۰۰$ سال نوری تخمین زده‌اند. یعنی اگر به سرعت نور بتوانید قطر این کهکشان را سفر کنید $۲۰۰/۰۰۰$ سال طول خواهد کشید (البته با سرعت نور). ضخامت این کهکشان $۱۰/۰۰۰$ تا $۱۵/۰۰۰$ سال نوری است.

پله هشتم: کهکشان ما در برابر کهکشان‌های دیگر و در مقایسه با آن‌ها به اندازه یک نقطه است. کهکشان ما یکی از کهکشان‌های کوچک است. کهکشان‌هایی وجود دارند که قدرت بلعیدن کهکشان‌ها را دارند. برخی از ستاره‌های این کهکشان‌ها، نصف کهکشان ما هستند.

پله نهم: صدها میلیارد کهکشان تا به حال شناسایی شده‌اند. نزدیک‌ترین کهکشان به ما ام‌راة المسلسلة است، که دو میلیون سال نوری با ما فاصله دارد و این تنها کهکشانی است که در آسمان ما با چشم عادی به صورت یک جرم ریز نورانی قابل مشاهده است. این نور مربوط به دو میلیون سال پیش است. اگر این کهکشان الآن منفجر شود نور انفجارش دو میلیون سال بعد



فطرت خفته بشر در دو موقعیت بیدار می‌شود: یکی این که همه چیز خود را از دست بدهد و دوم آن که همه چیز را به دست آورد و همه چیز داشته باشد



به زمین می‌رسد.

پله دهم: دورترین کهکشانی که تا به حال شناسایی شده است ۱۴ میلیارد سال نوری با ما فاصله دارد. کیهان، مجموعه کهکشان‌های به هم پیوسته است و این همه که کشف شده فقط سلولی از فضا است و به منزله ریگی در شن‌هاست.

آیا همه آنچه بشر تاکنون کشف کرده است و بسیار مختصر و موجز به آن اشاره شد، می‌تواند خودبه‌خود و بی‌خود خلق شده باشد؟ (پرسش از مبدأ و معاد) نه بلکه همه این‌ها را خالق از خود و برای خود خلق کرده است. حالا این خالق چند برابر آفریده‌هایی است که برشمردیم؟ آیا ما اجرام آسمانی محدود و محسوس را توانستیم تصور کنیم که اکنون خالق بی‌نهایت آن‌ها را تصور کنیم؟ آیا اگر نتوانستیم مفهوم چند برابر بودن خورشید در برابر زمین: قطر کهکشان راه شیری، فاصله ستارگان از همدیگر و... را تصور کنیم دلیلی است بر اینکه وجود ندارند؟ آیا این تنها راه شناخت و دانستن است؟

پس اگر بگوییم همه عرش و فرش، هر آنچه شناخته شده و شناخته نشده در برابر خداوند مانند یک نقطه است در برابر آسمان‌ها اشتباه است. چرا که او وجود بی‌نهایت است و در دل هر اتم و در همه کهکشان‌ها و عوالم دیگر وجود دارد به همه نزدیک است.

خداوند چه قدر به ما نزدیک است و به همه موجودات؟ و کیفیت هستی‌اش چگونه است؟ چگونه او را بشناسیم؟ در مثال مانند رابطه موج و آب دریاست. موجودات موج‌اند. آیا می‌شود ذره موجی را بیرون آب پیدا کرد؟ آیا موج بدون آب معنی دارد؟ اگر موجی بخواهد خودش را بشناسد باید آب را بشناسد و به محض این که موج بودن خودش را بشناسد آب بودن را شناخته است.

آیا موجی می‌تواند آب و دریا را انکار کند؟ اگر بخواهید برای موجی دریا را اثبات کنید چگونه این کار را انجام می‌دهید؟

راه پنجم

از دانش‌آموزان بخواهید در گفت‌وگویی تخیلی با موجی که دریا را انکار می‌کند یا برای وجود دریا استدلال می‌طلبد مطلبی را در قالب یک داستان تنظیم کنند و در کلاس ارائه دهند.

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله؛ براهین اثبات خدا، نشر اسراء، ۱۳۷۸، چاپ سوم.
۲. خامنه‌ای، سیدمحمد؛ خداشناسی، انتشارات تولید کتاب، ۱۳۸۱، چاپ اول.
۳. مطهری، مرتضی؛ فطرت، انتشارات صدرا.
۴. مطهری، مرتضی؛ وحی و نبوت، انتشارات صدرا.

اشاره

درس سوم از کتاب دین و زندگی سال دوم متوسطه، تحت عنوان «سرما یه‌های انسان» به موضوع اساسی هدایت الهی و نقش اختیار انسان پرداخته است. مؤلف محترم در آئینه آیات نورانی قرآن به بازتاب روشن‌تر هدایت و اضلال الهی همت گماشته است. تدبیر در این کتاب و تأمل در توضیحات آنها را به شما دبیران گرامی توصیه می‌نماید.

▲ کلیدواژه‌ها: هدایت، اضلال، مشیت الهی، اراده و اختیار، توحید افعالی

طرح مسئله

همه ما بالوجدان خود را صاحب اختیار می‌دانیم و نسبت به کارهایی که انجام می‌دهیم برای خویشتن مسئولیت قائل هستیم. بنابراین، هر عملی که انجام می‌دهیم، تبعات و پیامدهای آن منسوب و مربوط به ما شمرده می‌شود. ما انسان‌ها در انتخاب راه زندگی و نوع کارهایی که انجام می‌دهیم آزادیم و رسیدن به هر مقصد و سرانجامی نتیجه همین انتخاب ماست. به عبارت دیگر راهیابی و سعادت یا گمراهی و شقاوت به دست خود ما رقم می‌خورد.

مسئله این آزادی در انتخاب راه و مسئولیت ناشی از این انتخاب، نافی تأثیرگذاری عوامل انسانی و طبیعی بیرون از اراده ما نیست. به دیگر سخن، هر چند ما در انتخاب راه و نوع کاری که انجام می‌دهیم آزادیم، ولی گزینه‌های انتخابی ما غالباً تحت تأثیر عوامل بیرونی تعیین می‌شوند و از این نظر با محدودیت روبه‌رو هستیم.

علاوه بر آن، امیال و نیازهای درونی ما یا فشارهای اجتماعی و عوامل طبیعی، که بیرون از ما هستند، معمولاً ما را به سمت و سویی خاص می‌رانند. ولی هیچ یک از اینها حریت اراده و انتخابگری را از ما سلب نمی‌کنند. این که انسان می‌تواند در مقابل تمام این عوامل مقاومت کند و از پذیرش فشارهای درونی و جبرهای بیرونی سرباز زند نشانه این حریت است.

برای مثال، وقتی گرسنه می‌شویم میل به خوردن در ما پیدا می‌شود، ولی فقط از میان غذاهایی که در دسترس ما قرار دارد، یکی را می‌توانیم انتخاب کنیم. از آن گذشته، و مهم‌تر این که حتی می‌توانیم بر این میل چیره شویم و به‌رغم داشتن میل و اشتیاق فراوان از خوردن سرباز زنیم.

به این ترتیب، مسئله اختیار و مسئولیت بشر امری روشن و از بدیهیات انکارناپذیر است. اما از منظر دینی و قرآنی هم، آیا این موضوع پذیرفتنی است یا این که معارضی دارد و به شکل دیگری می‌باید به تحلیل آن پرداخت؟

هدایت و اضلال الهی

مروری بر آیات قرآنی

پیرامون هدایت یا گمراهی انسان

و نقش مشیت الهی در آن

دکتر فضل‌الله خالقیان

عضو هیئت علمی دانشکده حدیث



این مقاله درصدد است سؤال فوق را در محدوده هدایت (راهیابی) و ضلالت (گمراهی) مورد پژوهش قرار دهد. پرسش‌هایی که ما با آنها روبه‌رو هستیم از این قرار است: آیا هدایت و ضلالت انسان به دست اوست یا ناشی از اراده خداوند است؟ اگر هدایت و ضلالت ناشی از اراده خداست، آیا با اختیار انسان قابل جمع است یا خیر؟ اگر هدایت و ضلالت وابسته به اختیار و انتخابگری است، با آموزه توحید افعالی سازگاری خواهد داشت یا خیر؟

با مراجعه به قرآن کریم آیاتی را می‌یابیم که صراحتاً هدایت و حتی ضلالت را از جانب خداوند متعال و امری وابسته به اراده و مشیت وی می‌داند:

فان الله بضل من یشاء و یهدی من یشاء (فاطر/۸)

همانا خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌سازد و هر که بخواهد راهنمایی کند.

ولیکن بررسی جامع پیرامون هدایت و ضلالت در قرآن، مانع از آن است که این هدایت و اضلال الهی را نافی اختیار انسان و مسئولیت‌پذیری وی بدانیم. البته اینجا پرسش دیگری رخ می‌نماید و آن این‌که هر چند نسبت دادن هدایت به پروردگار عزیز بلامانع است، اما انتساب اضلال به او آیا به نحو حقیقی صورت می‌گیرد یا مجازاً به وی نسبت داده می‌شود؟

بررسی جامع و مستوفای این پرسش‌ها مستلزم تحقیق پیرامون کلیدواژه‌های زیر است:

هدایت، ضلال، ختم، طبع، تزئین، اکنه، عمی، صمم، وقر، مشیت و اراده

اما نظر به نوع پرسش‌هایی که مطرح شده است، تمرکز اصلی نوشتار بر روی دو کلیدواژه نخست خواهد بود؛ هر چند به فراخور موضوع به بررسی دیگر واژه‌ها نیز خواهیم پرداخت.

هدایت در قرآن

این واژه ۳۱۶ بار در قرآن کریم به کار رفته و موضوعات متنوعی را پوشش داده است. قبل از این‌که به گستره کاربردی این واژه اشاره کنیم لازم است قدری پیرامون معناشناسی آن سخن بگوییم. راغب در مفردات می‌گوید:

هدایت، راهنمایی است که همراه لطف باشد... البته گاهی اوقات این واژه در موضوع تهکم (استهزا و ریشخند) و از باب مقابله در معنا نیز به کار می‌رود. کما این‌که در قرآن مجید آمده است: فاهدوهم الی صراط الجحیم (صافات/۲۳)!

همان‌طور که گفتیم این واژه موضوعات متعدد و متنوعی^۲ را دربر گرفته است. برخی از این موضوعات به شرح زیر است:

۱. هدایت (تکوینی یا عامه) شامل همه مخلوقات می‌شود: قال ربنا الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی (طه/۵۰)
- (موسی) گفت: پروردگار ما کسی است که به هر چیزی

خلقت (ویژه‌اش) را بخشیده و سپس هدایت کرد.

۲. اگر خدا می‌خواست همه را هدایت می‌کرد: و علی الله قصد السبیل و منها جائز ولو شاء لهداکم اجمعین (نحل/۹)

و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن [راه‌ها] کز است و اگر خدا می‌خواست مسلماً همه شما را هدایت می‌کرد. ۳. هدایت به دست خداست:

والله یقول الحق و هو یتهدی السبیل (احزاب/۴) و خدا حق را می‌گوید، و اوست که به راه راست هدایت می‌کند.

۴. خداوند اهل ایمان را هدایت می‌کند: و ان الله لهدا الذین امنوا الی صراط مستقیم (حج/۵۴) و به راستی خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، به سوی راهی راست هدایت می‌کند.

۵. اهتدای (راهیابی) انسان مشروط به هدایت (راهنمایی) الهی است:

و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله (اعراف/۴۳)

و (اهل بهشت) گویند: ستایش خدایی که ما را به این (راه) هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد ما خود هدایت نمی‌یافتیم.

۶. هر چند هدایت به دست خداست اما انسان‌ها در پذیرفتن یا نپذیرفتن هدایت الهی مختار هستند: انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفوراً (انسان/۳) ما راه را به او (انسان) نمودیم؛ یا سپاس‌گزار خواهد بود یا ناسپاس.

۷. اصل بر هدایت انسان‌ها از سوی خداوند متعال است و گمراهی، ناشی از سوء انتخاب خودشان است:

و اما تمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی (فصلت/۱۷)

و اما قوم تمود؛ پس آنان را هدایت کردیم ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.

۸. برای هدایت الهی اسباب و عواملی است از قبیل: ۸-۱. تبعیت از انبیاء(ع): فامنوا بالله و رسوله النبى الامى الذی یؤمن بالله و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون (اعراف/۱۵۸)؛ پس به خدا و فرستاده او- که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد- بگروید او را پیروی کنید، باشد که هدایت شوید.

۸-۲. پیروی از کتاب‌های آسمانی: ان هذا القرآن یتهدی الی صراط مستقیم (اسراء/۹)؛ قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می‌نماید.

نزّل علیک الكتاب بالحقّ مصدّقاً لما بین یدیہ و انزل التوراة

و الانجیل * من قبل هدی للناس (آل عمران/ ۳ و ۴)؛ این کتاب را، در حالی که مؤید آنچه پیش از خود است، به حق بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد.

۳-۸. مجاهده در راه خدا؛ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا (عنکبوت/ ۶۹)؛ و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم.

۴-۸. ایمان به خدا و عمل صالح: ان الذین امنوا و عملوا الصالحات یهدیم ربهم بایمانهم (یونس/ ۹)؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند.

۹. خداوند به منظور هدایت بشر نشانه‌های آشکاری قرار داده است:

کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون (آل عمران/ ۱۰۳) این‌گونه خداوند، نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید.

۱۰. پذیرش هدایت از سوی انسان، هدایت الهی را افزون‌تر می‌سازد:

و یزید الله الذین اهتدوا هدی (مریم/ ۷۶) و خداوند کسانی را که هدایت یافته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید.

با نگاهی به فهرست فوق آشکار می‌شود که هدایت انسان‌ها از آغاز و در تداوم خویش (حدوثاً و بقائاً) مرهون خواست و مشیت الهی و ناشی از لطف و عنایت اوست. خداوند متعال با **انزال کتب و ارسال رسل و تبیین آیات**، هدایت خویش را محقق می‌سازد و در معرض استفاده بشر قرار می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که جای هیچ اعتراض و احتجاجی در آینده، برای انسان‌ها باقی نماند و حجت الهی بر مردم تمام شود.

اینجاست که هر کس با اراده خویش در مقابل این هدایت اولیه عکس‌العملی نشان می‌دهد. آنان که از این هدایت استقبال کنند و پذیرای آن شوند یعنی به کتب آسمانی ایمان آورند و از رسولان الهی تبعیت کنند، مشمول مزید هدایت الهی می‌شوند و سرانجامشان سعادت خواهد بود و البته، افرادی در نقطه مقابل به کتب و رسل کفر می‌ورزند و آیات را منکر می‌شوند. این افراد، ضمن آن که حجت الهی برایشان تمام می‌شود و عذرشان قطع می‌گردد، از دایره شمول رحمت و مزید هدایت الهی بیرون خواهند ماند:

قل لله الحجة البالغة فلو شاء لهداکم اجمعین (انعام/ ۱۴۹) بگو حجت بالغه و ویژه خداست و اگر (خدا) می‌خواست قطعاً همه شما را هدایت می‌کرد.

در اینجا لازم است چند آیه را به طور خاص مورد بررسی قرار دهیم. همان‌طور که مشاهده کردیم فضای کلی آیات، تحت

تأثیر جهان‌بینی توحیدی قرآن، حاکی از وابستگی تام و تمام هدایت به مشیت الهی است. اما در برخی آیات، نه‌تنها هدایت فعل الهی شمرده شده، بلکه وابستگی آن به میل و اراده پیامبر نیز نفی شده است:

انک لاتهدی من احببت ولكن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین (قصص/ ۵۶)

در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند، و او به راه یافتگان داناتر است.

در حالی که در جای دیگر، هدایت به طور صریح به وجود گرامی پیامبر اسلام نسبت داده شده است:

و انک لتهدی الی صراط مستقیم (شوری/ ۵۲) و مسلماً تو به راه راست راهنمایی می‌کنی.

اینجا ممکن است شبهه تعارض و تنافی بین دو آیه توهم شود، اما با تأملی در مجموع آیات این توهم مرتفع می‌گردد. زیرا همان‌طور که توضیح داده شد، اصل هدایت- تکویناً و تشریحاً- از جانب خدای متعال است، زیرا اوست که جهاز حس و تفکر و تعقل را در بشر قرار داده و چراغ فطرت و وجدان را در دلش روشن کرده است. از آن گذشته اوست که با فرستادن انبیاء(ع) و فرو فرستادن کتاب و ارائه معجزات و تبیین آیات و تذکر به فطریات زمینه مساعد را برای هدایت بشر فراهم کرده است.

اما از آنجا که مرکز و محل هدایت، قلب انسان‌هاست و قلب‌ها در مالکیت و احاطه و تصرف حضرت حق سبحانه است؛ خود او بهتر می‌داند که چه کسانی شایسته و پذیرای این هدایت‌اند و چه کسانی اینگونه نیستند.

به این ترتیب، پیامبران حاملان هدایت الهی هستند و به سبب وجود ایشان و تعالیمشان، هدایت الهی محقق و منتشر می‌گردد و حجت بر مردم تمام می‌شود؛ اما نفوذ این هدایت

در دل‌ها استقرارشان در قلوب کار خداوند است. بنابراین بین دو آیه فوق تعارضی وجود ندارد، چراکه انبیاء(ع) راهنمایان و هادیان الهی هستند که راه را از چاه نشان می‌دهند و حقایق را بیان می‌کنند (و انک لتهدی الی صراط مستقیم) اما این طور نیست که هر که را آنها دوست داشته باشند و بخواهند هدایت یابد، هدایت می‌شود (انک لا تهدی من احببت)، زیرا انسان‌ها صاحب اختیارند و به اجبار و اکراه نمی‌توان کسی را به راه آورد (افانت تکره الناس حتی یکنوا مؤمنین [یونس/ ۹۹]؛ آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که با ایمان شوند). و از آن گذشته خداوند خود به افراد هدایت‌پذیر آشناتر است (وهو اعلم بالمهتدین) خلاصه این‌که پیامبران راه هدایت را نشان می‌دهند اما پذیرش این راه و قبول قلبی آن و سپس توفیق گام برداشتن در این مسیر فعل الهی و وابسته به مشیت حق تعالی است:

و لکن الله حبیب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم (حجرات/ ۷)

اینجاست که هر کس با اراده خویش در مقابل این هدایت اولیه عکس‌العملی نشان می‌دهد. آنان که از این هدایت استقبال کنند و پذیرای آن شوند



لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دل‌های شما بیاراست.

ضلالت در قرآن

این واژه در قرآن ۱۹۱ بار به کار رفته است. اگر هدایت به معنای راهنمایی و دلالت باشد، ضلالت به معنای گمراهی و گم‌گشتگی و اضلال به معنای گمراه ساختن است. راغب ضلالت را چنین معنا کرده است: ضلالت برگشتن از راه مستقیم و ضد هدایت است.^۲

این واژه نیز موضوعات متعددی^۴ را دربردارد. خوب است ابتدا نگاهی به برخی از مهم‌ترین این موضوعات داشته باشیم:

۱. برخی از عوامل ضلالت عبارت‌اند از:

۱-۱. کفر: ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضللاً بعیداً (نساء/۱۶۷)؛ بی‌تردید کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا بازداشتند، به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند.

۱-۲. شرک: و من یشرک بالله فقد ضلّ ضلالاً بعیداً (نساء/۱۱۶)؛ و هر کس به خدا شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهی دور و درازی شده است.

۱-۳. عصیان خدا و رسول: و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً (احزاب/۳۶)؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

۱-۴. تبعیت از هوا و هوس: و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله (ص/۲۶)؛ و زنجار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به‌در کند.

۱-۵. موالات و دوستی با دشمنان: یا ایها الذین امنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء... و من یفعله منکم فقد ضلّ سواء السبیل (ممتحنه/۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید... و هر کس از شما چنین کند، قطعاً از راه درست منحرف گردیده است.

۲. گمراه‌کنندگان عبارت‌اند از:

۲-۱. شیطان: انه عدو مصلّ مبین (قصص/۱۵)؛ به راستی که او (شیطان) گمراه‌کننده‌ای آشکار است.

۲-۲. رؤسا و بزرگان قوم: و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرنا فاضلونا السبیل (احزاب/۶۷)؛ و گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به‌در کردند.

۲-۳. مجرمان: و ما اضلنا الا المجرمون (شعراء/۹۹)؛ و جز مجرمان ما راه گمراه نکردند.

۲-۴. بت‌ها و معبودهای دروغین: رب انهن اضلن کثیراً من الناس (ابراهیم/۳۶)؛ پروردگارا، این (بت‌ها و صنم‌ها) بسیاری از مردم را گمراه کردند.



اصل هدایت - تکویناً و تشریحاً - از جانب خدای متعال است، زیرا اوست که چهار حس و تفکر و تعقل را در دلش روشن کرده است

۳. خداوند برخی افراد را گمراه می‌کند که عبارت‌اند از:

۳-۱. ظالمان: و یضلّ الله الظالمین (ابراهیم/۲۷)؛ و خداوند ستمگران را گمراه می‌سازد.

۳-۲. اسراف‌کنندگان شکاک: کذلک یضلّ الله من هو مسرف مرتاب (غافر/۳۴)؛ این‌گونه، خدا هر که را اسرافگر شکاک است گمراه می‌سازد.

۳-۳. کافران: کذلک یضلّ الله الکافرین (غافر/۷۴)؛ این‌گونه، خدا کافران را گمراه می‌سازد.

۳-۴. فاسقان و بدکاران: و ما یضلّ به الا الفاسقین (بقره/۲۶)؛ و (خدا) جز فاسقان را با آن (مثل) گمراه نمی‌کند.

۴. هر که را خدا گمراه کند، هدایتگری نخواهد داشت:

و من یضلّ الله فما له من هاد (رعد/۳۳)

و هر که را خدا گمراه سازد، هدایتگری نخواهد بود.

۵. بعد از راه حق، هر راهی گمراهی و گمگشتگی است:

فماذا بعد الحق الا الضلال (یونس/۳۲)

و بعد از حق، جز گمراهی چه چیزی است؟

آنچه در این مبحث مطمح نظر است مربوط به اضلالی است که در قرآن کریم به پروردگار عزیز نسبت داده شده است. در چارچوب جهان‌بینی توحیدی اضلال نیز، همچون هدایت، وابسته به مشیت الهی تلقی شده است: ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن یضلّ من یشاء و یهدی من یشاء (نحل/۹۳)؛ و اگر خدا می‌خواست قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد، ولی هر که را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند. اما با بررسی همین آیات و آیات دیگر به روشنی به دست می‌آید که این اضلال یک امر ثانوی و ناشی از سوء اختیار انسان‌ها و بدکرداری ایشان است. صفاتی همچون ظلم، کفر، اسراف، ارتیاب و فسق از عواملی هستند که موجب اضلال الهی می‌شوند. اما در واقع این اضلال نتیجه قهری کوردلی و نافرمانی و سرپیچی از راه حق و عوامل هدایت الهی است. زیرا راه حق یکی است و غیر آن هر راهی و به هر شکل جز بیراهه و گمراهی نیست (فماذا بعد الحق الا الضلال). در چنین حالتی حتی بزرگ‌ترین راهنمایان الهی نیز کاری از پیش نخواهند برد: و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الامن یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون (روم/۵۳)

و تو کوران را از گمراهی‌شان به راه نمی‌آوری. تو تنها کسانی را می‌شنوایی که به آیات ما ایمان می‌آورند و خود تسلیم‌اند. در این مقام می‌توان اضلال الهی را به نصیحت و راهنمایی معلمی تشبیه کرد که پس از ارائه درس و تعلیمات، هشدارهای لازم در خصوص امتحان را به دانش‌آموزان عرضه می‌کند؛ اما دانش‌آموز خطای و بی‌انضباط نه به درس گوش فرا می‌دهد و نه از نصایح پند می‌گیرد، در نتیجه در امتحان مردود می‌شود.

با چنین تصویری به نظر می‌رسد نسبت اضلال به خداوند متعال، نوعی مجاز و از باب توسع باشد. همان‌طور که می‌توان مردودی دانش‌آموزان را به معلم نسبت داد، و گفت معلم دانش‌آموز را مردود کرد، بدون آن که معلم تقصیر و جرمی در این قضیه بر عهده‌اش باشد. این اسناد فقط از آن جهت صحیح خواهد بود که اگر درسی و معلمی نبود و اگر معلم امتحانی برگزار نمی‌کرد کسی مردود نمی‌شد. پس مردودی (و قبولی) فرع حضور معلم و ارائه درس معلم و برگزاری امتحان است.

در مورد اضلال خداوند - تعالی الله عن التشبيه و التمثيل - نیز به همین ترتیب می‌توان توضیح داد. از طرفی بر خداوند لازم است که برای هدایت بشر کتابی نازل کند و رسولی بفرستد. اما بعثت انبیا و تحقق هدایت الهی، انسان‌ها دو دسته می‌شوند. یک عده کسانی که پذیرای هدایت الهی می‌شوند و در راه قدم می‌گذارند و عده‌ای دیگر که سرباز می‌زنند و به غفلت و انکار مشغول می‌شوند. به این ترتیب هدایت و اضلال انسان‌ها فعلیت پیدا می‌کند. چرا که مثلاً قبل از بعثت پیامبر اسلام (ص) نه ابودر ابودر بود و نه ابوجهل ابوجهل. اما با آمدن پیامبر هر یک از این دو باطن خویش را آشکار ساختند. با دعوت پیامبر هم گنج ابودر آشکار شد و هم باطن آلوده ابوجهل.

بنابراین هدایت، حقیقتاً فعل خداست اما نسبت اضلال به وی مجازی خواهد بود و هیچ فعل قبیحی از جانب حق تعالی صورت نمی‌گیرد. یعنی فعل او جمیل و همان هدایت (مراد بالذات) است، و اضلال امری ثانوی (مراد بالعرض) و نتیجه قبح فعل بشر و لازمه قهری سرباز زدن از راه حق است (فماذا بعدالحق الا الضلال).

اما آیات دیگری در قرآن مجید وجود دارد که در مقابل سرکشی‌ها و کوردلی‌ها از مجازاتی بزرگ‌تر، به نشانه فعل خاص الهی سخن می‌گوید. ذکر شواهد این مطلب مستلزم ورود به حوزه کلیدواژه‌های دیگری است که پیش از این متذکر شدیم. در مواردی قرآن از ختم بر دل‌ها از سوی خداوند صحبت می‌کند: افرايت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة (جائیه/۲۳)؛ پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا دانسته او را گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده‌اش پرده نهاده است؟

گاهی نیز از طبع بر دل‌ها که مفهومی نزدیک^۵ به ختم دارد سخن به میان می‌آورد:

فبما نقضهم ميثاقهم و كفرهم بأيات الله و قتلهم الانبياء
بغير حق و قولهم قلوبنا غلف بل طبع الله عليها بكفرهم
فلا يؤمنون الا قليلاً (نساء / ۱۵۵)

پس به سزای پیمان‌شکنی‌شان و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار نا حق آنان (از انبیا، و گفتارشان که: دل‌هایمان در غلاف است (لعنتشان کردیم)؛ بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل‌هایشان مهر زد و در نتیجه جز شمار اندکی که ایمان نمی‌آورند. در جایی هم از تزیین اعمال توسط خداوند سخن گفته شده است:

ان الذين لا يؤمنون بالآخرة زينّٰ لهم اعمالهم فهم يعمهون
(نمل/۴)

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم (تا همچنان) سرگشته بمانند.
در مواردی نیز از آکنه (پرده‌ها) و وقَر (سنگینی) صحبت شده است:

و جعلنا علی قلوبهم آکنه ان يفقهوه و فی آذانهم و قرأ
(انعام/۲۵)

و ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی قرار دادیم.

با ملاحظه این دسته از آیات می‌توان گفت، پیروی از هوای نفس، شکستن پیمان‌ها، انکار آیات و سرکشی‌هایی دیگر از این دست نه تنها مانع هدایت و راهیابی انسان می‌شود بلکه عقوبت و کیفری الهی را به همراه خواهد داشت و آن عقوبت این است که در نتیجه تمادی (بی‌بستگی و استمرار) در مخالفت و انکار و نادیده گرفتن حجت‌ها و هشدارهای الهی و بی‌اعتنایی به آنها خداوند قلب چنین افرادی را مهر کرده است، در نتیجه دیگر هیچ قابلیت برای پذیرش هدایت و هیچ روزنه‌ای برای نفوذ نور کلام انبیا(ع) در دل‌های ایشان باقی نمی‌ماند.

این مجازات نتیجه کفران نعمت انبیا ء حجج الهی و بی‌اعتنایی به تذکراتی است که فطرت‌ها را بیدار می‌سازد هر بار که آیات بر گوش ایشان خوانده می‌شود تا فطرت و وجدانشان بیدار و چشم دلشان بینا گردد آنان شعاع فطرت را خاموش و ندای وجدان را سرکوب می‌کنند. در اثر این کفران و سرکوب، چشم و گوش دل‌هایشان نابینا و ناشنوا و قلب‌هایشان از دریافت و فهم حقایق ناتوان می‌گردد: لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعین لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها (اعراف/۱۷۹)؛ دل‌هایی دارند که با آن (حقایق) را دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. طبعاً هدایت پیامبران در چنین دل‌های کر و کوری کارگر نخواهد بود: افانت تسمع الصم او تهدي العمی و من كان فی ضلال مبین (زخرف/۴۰)؛ پس آیا تو می‌توانی کران را شنوا کنی، یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است راه نمایی؟

اضلال یک امر ثانوی و ناشی از سوء اختیار انسان‌ها و بدکرداری ایشان است. صفاتی همچون ظلم، کفر، اسراف، ازیاب و فسق از عواملی هستند که موجب اضلال الهی می‌شوند





کسی که چشم و گوش دلش از کار افتاده در واقع فاقد حیات معنوی و روحی است؛ چنین فردی مرده‌ای بیش نیست و مسلماً مرده را نمی‌توان راهبری کرد؛ انک لاتسمع الموتی و لا تسمع الدعاء اذا ولّوآمدبرین (نمل/۸۰)

البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی و این ندا را به کرها- چون پشت بگردانند- نمی‌توانی بشنوی.

کسی که دعوت الهی را بی‌پاسخ می‌گذارد و بر هواپرستی و سرکشی اصرار می‌ورزد؛ چنین فردی با خذلان الهی روبه‌رو شده و از سوی خداوند مجازات می‌شود. این افراد به‌جای آن که شکرگزار از نعمت هدایت باشند به کفران^۱ نعمت پرداخته و از دعوت الهی رویگردان می‌شوند؛ به عقوبت این کردار، اعمال زشت ایشان در نظرشان جلوه داده شده (زینا لهم^۲ اعمالهم) و خداوند به آنها فرصت داده تا در طغیان و سرگشتگیشان فرو روند:

الله يستهزی بهم و یمدّمهم فی طغیانهم یعمهون (بقره/۱۵)

خدا ایشان (منافقان) را ریشخند می‌کند، و آنان را در طغیانشان فرو می‌گذارد تا سرگردان شوند.

ملاحظه پایانی

در ابتدای نوشتار از ارتباط هدایت و ضلالت با آموزه توحید افعالی سخن گفتیم. با توجه به تبیینی که در مقاله صورت گرفت معلوم شد که هدایت و ضلالت هم به نحوی از جانب خداست و درعین حال محصول عملکرد انسان و منسوب به اوست. برای بررسی این مسئله ضروری است که تصویر درستی از توحید افعالی و مفهوم آن داشته باشیم. قدر مسلم این است که نه‌تنها هدایت و ضلالت بلکه اساساً هر فعلی از افعال انسان و بالاتر از آن، هر تأثیری که مربوط به مؤثری در عالم می‌شود در حیطة بحث از توحید افعالی می‌گنجد. نگارنده امیدوار است در فرصتی دیگر به طور مستوفی به بحث از توحید افعالی بپردازد.

جمع‌بندی

محصول بررسی حاضر را می‌توان در بندهای زیر تلخیص کرد:

۱. هدایت، فعل خدا و لطف وی در حق مخلوقات و بندگانش است.
۲. هدایت انسان‌ها به سوی سعادتشان در قالب ارسال رسل و انزال کتب صورت می‌گیرد.
۳. انسان‌ها در برابر این هدایت دو دسته می‌شوند. عده‌ای آن را می‌پذیرند و راه می‌یابند و عده‌ای دیگر از روی غفلت یا انکار نمی‌پذیرند و در نتیجه گمراه می‌شوند.

۴. آنان که پذیرای هدایت الهی می‌شوند، مصداق شکر نعمت نعمت افزون کند، با مزید لطف الهی روبه‌رو می‌شوند و بر هدایتشان افزوده می‌گردد و آنان که در برابر هدایت الهی سرکشی می‌کنند، با کیفری از جانب خدا روبه‌رو می‌شوند و در گمراهی خود فرو می‌روند و سرگردان می‌شوند.

۵. عاقبت سوء طغیان و سرگشتگی این است که این افراد بر دل‌هایشان مهر می‌خورد و اساساً فاقد هرگونه قابلیت برای درک حقیقت و پیروی از آن می‌شوند. این حالت را می‌توان مرگ معنوی دانست.

پی‌نوشت

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۸
۲. با بررسی این آیات بیش از چهل موضوع و مطلب قابل احصاست
۳. همان، ص ۲۹۷
۴. بیش از بیست موضوع و مطلب قابل استخراج است
۵. راغب می‌گوید: طبع عبارت از این است که شیء به صورتی خاص مصور شود، مثل طبع سکه و طبع درهم‌ها. طبع اعم از ختم و اخص از نقش است.
۶. مفردات، ص ۳۰۱
۶. شکر منعم واجب عقلی است و خودکاری پسندیده به‌شمار می‌رود؛ و عقلاً هر کار نیک و پسندیده‌ای مستوجب مدح و ثناست. مدح الهی در مقابل پذیرش دعوت و هدایت به صورت ازدیاد هدایت جلوه‌گر می‌شود. در نقطه مقابل کفران نعمت، کاری ناپسند و قبیح است، و هر کار قبیحی مستوجب ذم و نکوهش است. نکوهش الهی در مقابل انکار دعوت و استکبار به صورت مرگ معنوی (ختم بر دل و گوش و پرده بر چشم) و پیدا کردن فرصت و طول عمر برای ازدیاد در طغیان و سرگردانی بروز می‌کند.
۷. همان‌طور که ملاحظه شد خداوند زینت اعمال را به خود نسبت داده، ولی در آیاتی تزیین و جلوه دادن اعمال کار شیطان دانسته شده است (انعام/۴۳، انفال/۴۸، نحل/۶۳ و...). با مطالعه آیات قرآن این طور فهمیده می‌شود که عوامل و نیروهای اغواگر و اضلال‌گر و فتنه‌گری در عالم وجود دارند، از جمله شیطان که به تزیین کارهای زشت می‌پردازد؛ اما ضرررسانی آنها مشروط به اذن الهی است که طبعاً آن هم از حکمت خاص خود برخوردار است یعنی در چارچوب آزمایش و ابتلا و یا در چارچوب تنبیه و مجازات قرار دارد. چنانچه در قضیه هاروت و ماروت می‌فرماید: و ما هم بضارّین به من احد الا باذن الله (بقره/۱۰۲)؛ هر چند بدون اذن خدا نمی‌توانستند به وسیله آن (سحر) به احدی زیان برسانند. این سنت الهی است که اگر کسی از یاد او روی بگرداند، شیطانی را هم‌نشین وی گرداند (زخرف/۳۶). بنابراین تسلط شیطان برای جلوه دادن کارهای ناپسند، به اذن خدا و به عنوان مجازاتی برای انسان‌های ناسپاس صورت می‌گیرد.

منابع

۱. قرآن کریم (ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند)
۲. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمدفؤاد عبدالباقی
۳. المفردات فی غریب القرآن، الراغب الاصفهانی، دفتر نشرالکتاب، ۱۴۰۴ هـ.ق
۴. خوانندگان برای پی‌گیری این بحث می‌توانند به تفسیر شریف المیزان مراجعه نمایند: ج ۸، ص ۳۴۲ ج ۹، ص ۳۹۸ ج ۱۲، ص ۵۳ و ۵۴ و ۲۴۳ و ۲۴۴ ج ۱۴، ص ۲۲۳، ۲۲۴ ج ۱۷، ص ۲۵۶ ج ۲۰، ص ۱۲۲، ۱۲۳ (نشانی‌ها براساس چاپ عربی المیزان: موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت می‌باشد)

دام‌ها و دانه‌ها

دشمن‌شناسی و دشمن‌ستیزی

از دیدگاه اسلام

شهر بانوشکیبافر

دبیر دبیرستان باقرالعلوم اسلامشهر



اشاره

مقاله حاضر برای تدریس درس سوم (سرمایه‌های رشد) و درس یازدهم (دوستی با حق) کتاب دین و زندگی سال دوم متوسطه کاربرد دارد. در این مقاله ابتدا ضرورت شناخت دشمن و سپس عوامل نفوذی، دام‌ها و دانه‌ها و مصداق‌های عینی آن در جامعه و سپس راه‌کارهایی برای مقابله با آن‌ها ارائه شده است. امید است معلمان عزیز در تدریس دروس مذکور از این مقاله بهره‌مند شوند.

چکیده

اولین دشمن آشکار انسان تصمیم‌گرفت و قسم یاد کرد که تمام انسان‌ها را از چپ و راست و پشت‌سر و جلو و سوسه کند و از یاد خدا غافل سازد. این دشمن، تنها دشمن انسان نیست بلکه انسان تنها موجودی است که دشمنان زیادی از جنس خودش دارد؛ انسان‌هایی که به واسطه کینه، نفاق، غرور، تکبر، روحیه قدرت‌طلبی و انحصارطلبی و عناد با دین مبین اسلام، رهرو راه شیطان‌اند و تصمیم دارند به هر قیمتی که شده و از هر راه و شبکه‌ای، دام‌ها و دانه‌های خود را در بین افراد، جوامع و ملل مختلف فرهنگ و دین بگسترانند و از بروز و تجلی کمالات انسانی و وصول به حیات طیبه و کلمة‌العلیا جلوگیری کنند. اینان با ممزوج کردن حق و باطل، مؤمنان را به انحراف می‌کشانند و به اهداف شوم خود جامعه عمل می‌پوشانند.

بنابراین بر ماست که دشمن را بشناسیم، وجودش را باور کنیم و با بصیرت، معرفت و نهادینه‌کردن ولایت الهی در درونمان، بهترین‌ها را انتخاب کنیم و ابتدا در جهاد اکبر با تربیت نفس خویش و مبارزه با جنود شیطانی و جهلانی پیروز شویم و تمام قوای درونی‌مان را تعدیل کنیم تا بتوانیم در مرحله بعد در جهاد اصغر پیروز و سربلند گردیم. چه بسیارند افراد و حکومت‌هایی که در جهاد اصغر پیروز، اما از جهاد اکبر غافل‌اند. دشمن با شگردها، تاکتیک‌ها و تکنیک‌های خاص شیطنت‌آمیز خود از طریق رسانه، سایت، فیلم‌های سینمایی، ادبیات مکتوب، ترویج مدگرایی در آرایش‌های ظاهری و در پوشاک و زبورآلات به مبارزه با زیبایی‌های درون و گرایش‌های الهی و فطری انسان می‌پردازد و زشتی‌های خود را در قالبی زیبا و خیرخواهانه (!) به انسان‌ها خصوصاً مؤمنان عرضه می‌کند. بر هر مؤمنی واجب است که در این مسیر پرخطر در سایه‌سار قرآن و انوار طیبه ائمه معصومین (ع) به استکبارستیزی درون و بیرون بپردازد؛ در این صورت «رسد آدمی به جایی که به‌جز خدا نبیند».

▲ **کلیدواژه‌ها:** دشمن، دام‌ها، جنگ نرم، بصیرت، ولایت، استعاده، استکبارستیزی.

ضرورت شناخت دشمن

هر موجود زنده‌ای برای ادامه حیات و تکامل در مسیر فطرت، باید آفات و آسیب‌ها و دشمنان را بشناسد و به تقویت قدرت دفاعی خود بپردازد و در مقام مبارزه با دشمن از خود ابتکار عمل نشان دهد و با تکنیک‌ها و تاکتیک‌های مؤثر و کارآمد برای مبارزه با دشمن آماده باشد. حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه (خ ۱۴۷) می‌فرماید: «هیچ‌گاه حق را نخواهید شناخت جز آن‌که ترک‌کننده آن را بشناسید. هرگز به پیمان خدا وفادار نخواهید بود مگر آن‌که پیمان‌شکنان را بشناسید و هرگز به قرآن چنگ نمی‌زنید مگر آن‌که رهاکننده آن را شناسایی کنید».

مطالعه تاریخ بشر نشان می‌دهد که بسیاری چون باطل را نشناختند در دام باطل افتادند و حق را رها کردند. حضرت علی (ع) در همان خطبه می‌فرماید: «هم باید حق را شناخت و هم باطل را؛ تا باطل را رها کرد و حق را عمل نمود».

وظیفه و تکلیف مؤمن، رعایت حدود الهی و تجاوز نمودن از این مرزها و خطوط قرمز الهی است (طلاق: ۱) و هدایت و حرکت در مسیری که رسولان الهی و ائمه معصومین (ع) برای ما ترسیم نموده‌اند. لازم است بدانیم شیطان در مقابل نیروهای مختلف جامعه راه‌های گوناگونی برای نفوذ دارد که دشمن از آن بهره می‌برد و دام‌های خود را می‌گستراند تا به نتایج پلید خود دست یابد.

انسان‌ها در مقابل عوامل نفوذی شیطان و دشمنان شیطان صفت به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. **انبیاء و پیامبران:** افرادی که شیطان در آن‌ها راه ندارد، اما در اهداف و آرزوهای آنان مانع تراشی می‌کند. با تأمل در آیات قرآن و قصص انبیا کارشکنی‌های دشمنان را می‌بینیم، از جمله در زمان حضرت سلیمان (ع) شیاطین و اجنه در مردم نفوذ می‌کردند و آن‌ها را به بدی‌ها، قتل، خودکشی و دیگر کشتی فرامی‌خواندند، اما خداوند قدرت مهار کردن آنان را به حضرت سلیمان (ع) عطا فرمود تا فرمانروایی کند (انبیاء: ۸۲).

۲. **مؤمنان:** شیطان با روش‌ها و ابزارهای خاصی با این گروه تماس برقرار می‌کند. غرور، ریا، زینت‌بخشی خطا و گناهان، گرایش به تجملات و... عواملی هستند که پرهیزکاران را به وسوس شیطانی دچار می‌کنند. اما خداوند می‌فرماید: «آن‌ها به یاد خدا و پاداش و کیفر الهی می‌افتند و در پرتو یاد خدا، حق را می‌بینند و ناگهان بینا و بصیر می‌شوند» (اعراف: ۲۰۱).

شیطان به خدا گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو، در برابر انسان‌ها کمین می‌کنم، سپس از پیش‌رو، پشت‌سر، و از طرف‌های راست و چپ‌شان به سراغ آنان می‌روم و بیشتر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت» (اعراف: ۱۶ و ۱۷).

این آیه از قول خود شیطان است و بیان می‌کند چگونه در کمین انسان‌های مؤمن نشسته است. البته روشن است



مطالعه تاریخ بشر نشان می‌دهد که بسیاری چون باطل را نشناختند در دام باطل افتادند و حق را رها کردند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «هم باید حق را شناخت و هم باطل را؛ تا باطل را رها کرد و حق را عمل نمود»



که این جهات چهارگانه، جهات مادی نیست، چنان‌که صراط مستقیم، راه مادی نیست. از قرآن استفاده می‌شود که منظور از پیش‌رو حوادثی است که در آینده سراغ انسان خواهد آمد، اعم از حوادث لذت‌بخش که آرزوی آمدنش را دارد یا حوادث ناگواری که انسان از آن‌ها می‌ترسد. هر دوی این حوادث می‌تواند کمین‌گاه انسان باشد. چه بسا آرزوهایی که انسان را به گناه کشانید، و چه بسا ترس‌های موهومی که انسان را از خیر و سعادت بازداشته است! برای مثال، ترس از فقر انسان را از انفاق و ترس از سرزنش مردم انسان را از کار خیر و ثواب بازمی‌دارد. منظور از پشت‌سر، فرزندان و نسل آدمی است، زیرا انسان گمان می‌کند که بقای او به بقای آنان وابسته است، از این‌رو حاضر می‌شود برای آنان از حلال و حرام مال بیندوزد و چه بسا برای زندگی دنیایی فرزندان، خود را جهنمی کند. منظور از طرف راست، بعد مثبت آدمی در دین‌داری است. ممکن است شیطان از راه دین وارد شود و مبالغه و افراطی‌گری در برخی از امور دینی را پیش انسان جلوه دهد و او را به انجام کارهایی وادارد که خدا آن‌ها را واجب نکرده است و از این راه انسان را جهنمی کند. مقصود از طرف چپ، بی‌دینی است. شیطان ممکن است از راه غضب و شهوت وارد شود و انسان را به شهوت‌رانی و هوس‌بازی وادارد و از این راه انسان را به جهنم بکشاند (المیزان، ج ۸: ص ۱۲).

مسلم است که خطر بیشتر در کمین انسان‌های مؤمن است تا انسان‌های بی‌ایمان، لذا یادمان باشد که فقط به رضای خدا دل بسپاریم و دل را صحن و سرای رضای الهی کنیم و زائر دلی باشیم که جز خدا و رضای او هیچ نخواهد و دل نبندد. حضرت علی (ع) در خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه شگردهای شیطان را برای غفلت از خدا مطرح می‌نماید و مهم‌ترین ابزار برای شکست شیطان را نماز و به‌ویژه سجده کردن می‌داند؛ همان عملی که خداوند از شیطان خواست و او نافرمانی کرد.

۳. **مردم عادی:** شیطان در روح و جان این افراد فرومی‌رود و مدام آن‌ها را وسوسه می‌کند. در این صورت دشمنان و مستکبران بیشترین نقشه‌های خود را از طریق مردم عادی عملی می‌کنند.

۴. **فاسقان و منافقان:** شیطان در اعماق جان این افراد نفوذ می‌کند و بیرون نمی‌آید. هم‌چنین، بر جوارح و جوانحشان تسلط می‌یابد، دام خود را در این افراد می‌گستراند، در دل‌های آن‌ها تخم می‌گذارد و جوجه‌های خود را در دامشان پرورش می‌دهد.

این منحرفان شیطان را ملاک کار خود قرار می‌دهند (نهج‌البلاغه، خ ۷). به همین جهت نه‌تنها خود گمراه‌اند بلکه شیطان پرورند و نسل‌ها را منحرف می‌سازند.

امام خمینی (ره) در کتاب شرح حدیث جنود و عقل و

جهل (ص ۷) می‌فرماید: آن انسان که در صورت، انسان و از جنود شیطان است و از طرف او مبعوث است و تو را دعوت به شهوت‌رانی می‌کند و می‌گوید زندگانی مادی را باید تأمین کرد و بس؛ قدری در حال او تأمل کن و قدری او را استنطاق کن ببین آیا خودش از وضعیت خود راضی است؟ یا آن که خودش مبتلاست و می‌خواهد بیمار دیگری را مبتلا کند؟

فاسقان و منافقان خود فتنه‌اند و سبب دشمنی و سلب آسایش و آرامش از افراد و جمعیت‌ها هستند. لذا گاهی سعی می‌کنند با القای شبهات و شکوک، از طریق زبان و قلم به گمراهی مردم بپردازند و یا نگذارند مردم حق را بپذیرند.

دشمنان با شکنجه، محدودیت و ممنوعیت مانع پذیرش دین اسلام می‌شوند، غافل از این که چنین اقداماتی باعث می‌شود انسان‌ها فوج‌فوج به دین مبین اسلام روی آورند.

حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه (خ ۱۹۲) می‌فرماید: از فرومایگان اطاعت نکنید... آن‌ها که باطلشان را با حق خود مخلوط کرده‌اند، درحالی که آنان ریشه همه فسق‌ها و انحرافات و همراه انواع گناه‌اند. شیطان آنان را برای گمراه کردن مردم، مرکب‌های رام قرار داد و از آنان لشکری برای هجوم به مردم ساخت و برای دزدیدن عقل‌ها، داخل شدن در چشم‌ها و گوش‌های شما، آنان را سخن‌گوی خود برگزید تا شما را هدف تیرهای خویش و پایمال قدم‌های خود و دستاويز و سوسه‌های خود گردانید.

شناخت این افراد و عکس‌العملشان در مقابل شگردهای شیطان برای ما درس عملی بسیار بزرگی است و به ما می‌آموزد که چه کسانی را معیار کار خود قرار دهیم و با چه کسانی مشورت کنیم و حرف چه کسانی را باور داشته باشیم. و بدانیم که نباید به اعمال دشمنان اسلام راضی شد، و گرنه خود نیز جزء آنان محسوب می‌شویم. بسیاری در صحنه کربلا در مقابل امام حسین(ع) نبودند اما چون به عمل منافقان راضی شدند امام(ع) ایشان را لعنت می‌کند و از خدا می‌خواهد که آنان را از رحمت خود دور سازد.

(اللَّهُمَّ الْعِنِ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَي قَتْلِهِ...)

دام‌ها و دانه‌ها

دام‌های شیطان متأسفانه در بسیاری از جوامع مسلمان گسترانده می‌شود و ما خواسته و ناخواسته اسیر این افکار و اعمال می‌شویم. دام‌ها و دانه‌ها عبارت‌اند از:

● حب دنیا و مادی‌گرایی

دل سپردن انسان به کالاها و امکانات مادی و شیفتگی نسبت به آن‌ها و علاقه‌مندی به صفات دنیایی مثل سوء ظن، ریا، کبر، حب مدح، تفاخر، تکاثر و لهو و لعب و دنیاگرایی، به شکلی که خود و خدای خود را فراموش کند همگی ناشی از

دنیادوستی و مادی‌گرایی است.

● مصرف‌گرایی، اسراف و تبذیر

تبلیغات روزافزون رسانه‌ها و نهادها، که برای تأمین منافع خود و منافع افرادی خاص انجام می‌شود، مصداق کارهای شیطانی است. تبلیغ مواد خوراکی بی‌فایده و حتی مضر، تبلیغ کالاهای تجملاتی و زینت دادن به دکوراسیون منازل و ادارات و واردات کالاهای غیرضروری با فرهنگ‌هایی که مناسبتی با فرهنگ اسلام ندارد همه ناشی از فرهنگ مصرف‌گرایی است تا آن‌جا که انسان فکر می‌کند باید آن‌ها را مصرف کند و دایم به آن‌ها نیاز دارد و هر روز نیازهای جدیدتری نیز به او عرضه می‌شود. البته مسلم است که دست‌های پنهانی در کار است و دشمن از این طریق انسان را آلوده به دنیا می‌کند.

در قرآن پیوسته از وسوسه یا ولایت شیطان بر افراد سخن به‌میان آمده است اما تنها موردی که «اخوان الشیاطین» آمده آیه ۲۶ و ۲۷ سوره اسراء است که اسراف‌کاران همکار شیطان معرفی شده‌اند نه صرفاً تحت تأثیر او؛ یعنی کار از وسوسه شدن گذشته و به مرحله همکاری و معاونت رسیده است:

«... وَ لَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا إِنَّ الْمُبْذِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» هرگز اسراف و تبذیر نکن چرا که تبذیرکنندگان، برادران شیاطین هستند و شیطان در برابر پروردگارش ناسپاس بود.

اسراف به معنای از حد گذراندن در هر کاری است اما تبذیر یعنی حیف و میل کردن و به آن افتخار کردن و آن را ملاک برتری دانستن. تبذیر گرچه بیشتر در مسائل مادی مصداق دارد، ولی در مورد نعمت‌های دیگر نیز صدق می‌کند، مانند هدر دادن عمر و جوانی، به کار گرفتن فکر، چشم، گوش و زبان در راه ناصحیح، سپردن مسئولیت‌ها به افراد ناصالح، پذیرش مسئولیت بدون داشتن لیاقت و بیش از حد توان و ظرفیت، آموزش و آموختن مطالب غیرضروری و غیرمفید (تفسیر نور، ج ۷: ص ۴۶).

تبذیر نشانه کفران و ناسپاسی است نه نشانه سخاوت و بخشندگی، و هرکس تبذیر کند همدست شیطان است. بنابراین تکلیف اخلاقی و شرعی این است که اهل ریخت و پاش کارشان تقبیح شود نه آن که مورد تقدیر و احترام قرار بگیرند و فرهنگ درست مصرف کردن و بیهوده هدر ندادن مال و عمر و نعمت را باید به فرزندان خود آموزش داد.

۳. مدگرایی و تنوع‌طلبی

آفتی که امروزه گریبانگیر اکثر اقشار مردم، به‌ویژه نوجوان و جوان شده مدگرایی است. غرب و غرب‌زده‌ها فرهنگ و افکار خود را که ضد اسلامی است تبلیغ می‌کنند و به کارهای شیطانی دست می‌زنند. آن‌ها برای دین‌ستیزی، کالا، پوشاک، لباس، لوازم منزل و حتی نوشتافزاری تولید می‌کنند که کاملاً

به معلمین عزیز توصیه می‌شود که معرفت حقیقی را به دانش‌آموزان عرضه نمایند تا در جستجو حقیقت و رفع تشنگی به دنبال سراب نروند. در این‌جا مهم‌ترین عامل، خوب فکر کردن و تعقل و تدبیر است که باید آن را به فرزندان و دانش‌آموزان آموزش داد تا در سایه‌سار مکتب توحید، گرایش‌های ظلمانی، نفسانی و کاذب را دنبال نکنند





فرهنگ غرب را اشاعه می‌دهد. عجیب آن است که نوشت‌افزار اکثر دانش‌آموزان با اشکال و با آرم‌هایی تزیین شده که معارض با هنجارها و ارزش‌های دین مبین اسلام و ترویج‌دهنده فرهنگ بی‌بند و باری و لجام گسیختگی جنسی است و موجب شده نوجوان و جوان به آن‌ها گرایش پیدا کند. چنین تولیداتی برای جلب توجه و تحریک نامحرم و دور شدن انسان از مقام الهی اوست و کاری شیطانی است.

در اینجا نیز آگاهی‌بخشی، مقابله و مبارزه از یک سو و نشر فرهنگ و معارف اسلامی در بین خانواده‌ها و دانش‌آموزان از سوی دیگر، می‌تواند چاره‌ساز باشد.

علاوه بر آن، موارد زیر نیز پیشنهاد می‌شود:

- تشویق و ترغیب تولیدکنندگان به تولیدات داخلی متناسب با فرهنگ مذهبی و بهینه‌سازی کیفیت کالاها و تعیین قیمت مناسب؛

- آگاهی دادن به عواقب و پیامد گرایش به مدهای بیگانه، که به دور شدن از فرهنگ غنی اسلام می‌انجامد.

۴. حرص به مال اندوزی بدون اندیشه در عاقبت آن

ارتزاق از راه حرام اما پردرآمد و یک شبه ره صدساله را طی کردن برای رسیدن به دنیا و مظاهر آن از جمله خانه و ماشین و مبلمان و... از کارهای شیطنت‌آمیز دشمن است که قشر جوان ما را به خود مشغول کرده است. مصداق بارز این کارها امثال گلدکوئیست‌ها هستند. عده‌ای پول هنگفت به جیب می‌زنند و عده‌ای در اثر وسوسه‌های دشمن و به امید زود ثروتمند شدن به فلاکت و بدبختی می‌افتند. در این راستا می‌توان به:

- اقتصاد و میانه‌روی در تمام امور؛

- ایجاد سیاست عدالت‌محوری در تمام جامعه تا عده‌ای یک‌شبه میلیاردر نشوند و عده‌ای در فقر دست و پنجه نرم کنند؛
- ایجاد شغل‌های مناسب و خوداکتفا، همراه با تخصص و تعهد و جلوگیری از شغل‌های کاذب و درآمدهای حرام، به‌عنوان راه‌حل‌های مناسب اشاره کرد.

● تکبر و قدرت‌طلبی و اخلاق جاهلی

شیطان اولین موجودی بود که تکبر ورزید و خود را برتر از انسان دانست و به همین دلیل از درگاه حضرت حق رانده شد و جزو مهلت داده‌شدگان قرار گرفت. بنابراین هر کس عمل شیطان را تکرار کند او نیز دشمن خداست و نسبت به خدا ناسپاس است. حضرت علی (ع) در خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه می‌فرماید: پس، از آن‌چه خداوند نسبت به ابلیس انجام داد عبرت گیرید، زیرا خداوند اعمال فراوان و کوشش‌های مداوم او را به علت تکبر ورزیدن از بین برد. او شش هزار سال عبادت کرد- از سال‌های دنیا یا آخرت- اما با ساعتی تکبر همه را نابود کرد. چگونه ممکن است پس از ابلیس فرد دیگری همان اشتباه

را تکرار کند و سالم بماند؟

چرا ما آمریکا را شیطان بزرگ می‌دانیم؟ چون او هم چون شیطان بر همه جهانیان ادعای برتری می‌کند و می‌خواهد بر تمام جهان و جهانیان سلطه داشته باشد و برای رسیدن به این میل شیطانی خود از هیچ‌گونه قتل و غارت و ایجاد نفاق و کینه و دشمنی در بین مردم فروگذار نمی‌کند. عجب آن‌که برخی از دولت‌های عربی به ظاهر مسلمان، دروازه‌ها را برای ورود کمک‌های مردم به فلسطین، غزه و لبنان می‌بندند و تحت تأثیر وسوسه‌های این شیاطین بزرگ (آمریکا، اسرائیل و انگلیس) قرار می‌گیرند و دشمن هم‌کیش خود می‌شوند.

تاریخ تکرار می‌شود. عمر سعد با وجود آن‌که مسلمان بود (ظاهراً) اما به طمع رسیدن به **ملک ری** حاضر شد به نبرد با امام حسین (ع) برخیزد و او را به شهادت برساند. هم‌اکنون نیز تکبر ورزیدن و تفاخر به تعصبات جاهلی باعث شده است بسیاری از سران کشورها دست در دست شیطان بزرگ، آمریکا، بگذارند و به دشمنی با اسلام و مسلمانان برخیزند.

مستکبرین برای رسیدن به انحصارطلبی‌های خود راحت نمی‌نشینند و به طرق مختلف به اسلام‌ستیزی می‌پردازند. از جمله با تولید رسانه‌ها، سایت‌ها، ادبیات مکتوب، رمان‌ها و فیلم‌ها و کارتون‌های سینمای هالیوود در عمق جامعه و خانواده‌ها نفوذ می‌کنند و عقاید و باورهای شیطانی خود را با تکنیک‌ها و تاکتیک‌های خاص و عام در بین جوامع و ملل انتقال می‌دهند و حتی دست به دین‌سازی می‌زنند^۱

یکی از حربه‌های مستکبرین اختلاف افکندن میان شیعه و سنی است، با این هدف که در جامعه اسلامی نفاق و کینه ایجاد شود و به جان هم بیفتند و آنان با آسودگی خاطر اهداف شوم خود را دنبال کنند.

کسانی که از هر روشی برای رسیدن به قدرت، استفاده می‌کنند، مثلاً پیروز شدن در انتخابات، به قدرت‌طلبی که کاری شیطانی است دچار شده‌اند. آبروریزی، سرکوب، نسبت‌های ناروا، پخش و مونتاژ فیلم به‌منظور خراب کردن طرف مقابل برای رسیدن به مقاصد شوم و دنیاطلبی اقدامات مخربی است که توسط شیطان صفتان صورت می‌گیرد. چنین اقداماتی ریشه در بی‌توجهی و بی‌اعتقادی به قرآن و فرامین الهی دارد.

● شبهه‌پراکنی و ارتکاب شبهات

شبهه‌پراکنی سابقه دیرینه‌ای دارد. تا چند سال قبل شبهات در بین خواص مطرح و پاسخ داده می‌شد اما امروزه مخاطب شبهات تغییر کرده است. برای مثال، ابتدا شبهات در قالب‌های مختلف از طریق رسانه‌ها، کتاب‌ها و سایت‌ها بین عامه مردم پخش و منتشر می‌شود، آن‌گاه صاحب‌نظران و نخبگان حوزه و دانشگاه کم‌وبیش در جریان آن شبهات قرار می‌گیرند. اعمال و گرایش‌های مشکوکی که برخی دانش‌آموزان ما به

آن مبتلا شده‌اند مصداق همان وسوسه‌های شیطانی‌ای است که توجیه و تأویل می‌شوند.

برای مقابله با این شبهات می‌توان از طریق راه‌اندازی شبکه‌های مجازی و تلفنی برای پاسخ‌گویی استفاده نمود. در حال حاضر تلفن ۰۹۶۴۰ و پیامک ۳۰۰۰۷۴۶۱ پاسخ‌گویی چنین سؤالاتی است. و نیز:

- مطالعه و غنی کردن اطلاعات فرهنگیان و معلمان برای پاسخ‌گویی به سؤالات دانش‌آموزان؛

- برگزاری میزگردها و مباحثه دانش‌آموزی برای حل مشکلات و شبهات.

● ظاهر سازی

شیطان ظاهرش خوب اما باطنش خبیث و پلید بود و هست. **دوستان ناباب** اصولاً با ظاهری زیبا و فریبنده و با ادبیاتی جذاب دیگران را به سمت خود می‌کشاند و پس از جذب افراد آن‌ها را به اعمال شیطانی وارد و وادار می‌کند. شیطان قسم خورد که خیر انسان را می‌خواهد و ناصح است و بدین وسیله انسان را فریفت. افرادی هم که فریفته شیطان صفتان می‌شوند، سرانجام نتیجه‌ای جز آلوده شدن به بیماری‌ها و گناهان نخواهند داشت.

- کاسب یا فروشنده‌ای که جنس بد را با ظاهر خوب عرضه می‌کند و قسم می‌خورد که این عالی است و... و برای منافع خود به دروغ و قسم متوسل می‌شوند به کاری شیطانی دست زده است.

- هم‌چنین دانش‌آموز و دانشجویی که در درس و گرفتن مدرک تقلب می‌کند و خود را زنگ‌تر از دیگران می‌داند.

- و ورزشکاری که در ورزش دوپینگ می‌کند و ظاهراً برنده می‌شود.

این‌ها همه ناشی از وسوسه شیطانی و غلبه جنود جهلانی و شیطانی بر جنود عقلانی و روحانی است و ناشی از ضعف نفس و نشناختن درست دنیاست. دنیا مزرعه آخرت است اما اگر رضایت خود و خلق بر رضایت خدا رجحان یابد نتیجه‌ای جز خسران و تباهی دربر نخواهد داشت.

دفاع و مبارزه

● تفکر و تدبیر برای شناخت حق و جست‌وجوی حقیقت

تفکر در آیات انفس و آفاق، معرفت نسبت به حضرت حق و دوستداران حق و حقیقت را فزونی می‌بخشد. هرچه معرفت انسان نسبت به معارف الهی و حقیقت ناب بیشتر شود، محبت وی به خداوند نیز بیشتر می‌شود و رابطه خالق و مخلوق، از جنس رابطه حبیب و محبوب و عاشق و معشوق است. هرچه این رابطه عاشقانه‌تر باشد، تلاش انسان برای انجام فرایض و ترک مناهای و معاصی افزون‌تر می‌گردد. لذا انسان باید از عقل معاش عبور کند و به فطرت ثانی دست یابد، زیرا ارزش وجودی

انسان در گرو همین فطرت و تفکر است.

یکی از مهم‌ترین گرایش‌های الهی انسانی، گرایش به معنویت است. اما غرب به‌منظور مدیریت این گرایش جهانی متناسب با هر سلیقه و سنی، تولیداتی عرضه می‌کند و به سیرابی کاذب ذایقه‌ها می‌پردازد. به معلمین عزیز توصیه می‌شود که معرفت حقیقی را به دانش‌آموزان عرضه نمایند تا در پی حقیقت و رفع تشنگی به دنبال سراب نروند. در این‌جا مهم‌ترین عامل، خوب فکر کردن و تعقل و تدبیر است که باید آن را به فرزندان و دانش‌آموزان آموزش داد تا در سایه‌سار مکتب توحید، گرایش‌های ظلمانی، نفسانی و کاذب را دنبال نکنند.^۲

● بصیرت

بصیرت نیرویی قلبی است که به واسطه آن معقولات ادراک می‌شود و در پرتو آن دید واقعی نسبت به دنیا و دین، آخرت و معنویت حاصل می‌شود. دل خوش نبودن به خواسته‌های نفسانی و فریفته نشدن به مظاهر دنیا دید حقیقت‌بین می‌خواهد (بهشت اخلاق، ج ۶: ص ۶۱۹). خداوند در قرآن به این گروه انسان‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید تنها اولی‌الابصار نشانه‌های الهی را درک می‌کنند و بس. حضرت علی (ع) می‌فرماید: با بصیرت کسی است که بشنود و بیندیشد، نگاه کند و ببیند و از عبرت‌ها بهره گیرد. آن‌گاه راه‌های روشن را ببیند و از افتادن در پرتگاه‌ها دور ماند.

خداوند در قرآن می‌فرماید: هر کس به دیده بصیرت بنگرد به سود اوست و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان اوست (انعام: ۱۰۴).

● ولایت الهی

اگر ولایت الهی در انسان نهادینه شود آسیب‌پذیر نخواهد شد. هرگز در دل ولایتی، دشمن کمین نمی‌کند و موفق نمی‌شود نقشه‌های شومش را عملی سازد. خداوند می‌فرماید: «تسلط شیطان تنها بر کسانی است که او را ولی و سرپرست خود گرفته‌اند» (نحل: ۱۰۰).

اما اگر انسان اسیر خودبینی و خودخواهی و خودپرستی شد، نه تنها از فهم تجلیات حق تعالی محروم می‌شود که دست به تکذیب نیز می‌زند و اگر راهی به تکذیب نداشته باشد، باب تأویل و توجیه را مفتوح می‌سازد (چهل حدیث: ص ۴۵۵). پس توتلی و تبری که از فروع مهم دین ما هستند مرزهای خودی و غیر خودی را برای ما مشخص می‌کنند تا سرپرستی خدا و جانشینان الهی را بپذیریم و از ولایت طاغوت و مشرک اجتناب ورزیم.

● استعاذه و ذکر خدا

پناه بردن به خدا قلعه مستحکمی برای مصونیت از شیطان و تقویت فرهنگ پیشگیری از گناه است. استعاذه خود نوعی بصیرت در دشمن‌شناسی و مبارزه



فاسقان و منافقان خود فتنه‌اند، لذا گاهی سعی می‌کنند با القای شبهات از طریق زبان و قلم به گمراهی مردم بپردازند و نگذارند که مردم حق را بشناسند و ببندند





با دشمن است (بهشت اخلاق، ج ۲: ص ۷۶۱). خداوند به ما امر فرموده است: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل: ۹۸).

«وَقُلْ رَبِّ اعُوذْ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (مؤمنون: ۹۷). در بسیاری از احادیث و ادعیه (مفاتیح الجنان و دعای هفدهم صلیف سجاده) برای ما مشخص شده که از شر چه اموری به خداوند یکتا پناه بریم، از جمله علم غیرنافع، نفس سیری ناپذیر، قلب غیر خاشع و شر جنود شیاطین جن و انس و... پس خداوند برای مقابله با شیاطین بیرونی و درونی ما را به استعاذه و پناه جستن به درگاهش سفارش می کند.

حضرت علی (ع) در غرر الحکم می فرماید:

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْمَطَامِيعِ الدُّنْيَا وَالْهَمَمِ الْغَيْرِ الْمَرْضِيَّةِ

پناه می بریم به خدا از خواسته های پست و تصمیمات خلاف رضایت خدا.

بالا ترین ذکر، اذکار انوار الهیه است که دل را به سمت نور و هدایت سوق می دهد و به انسان حیات طیبه می بخشد.

● مراقبه، مشارطه و محاسبه

راجع به این سه مرحله در کتب اخلاقی و عرفانی بسیار صحبت شده است. امام خمینی (ره) در کتاب چهل حدیث این مراحل سیر و سلوک را معرفی می کند (چهل حدیث: ص ۷).

مرحله اول برنامه ریزی در تمام امور و مواظبت بر رعایت حدود الهی است. مرحله دوم تشویق و ترغیب و تنبیه خود برای انجام ملکات و فضائل و ترک محرّمات و ردایل اخلاقی و حتی مکروهات است. برای خود شرط گذاشتن و به این وسیله نفس خود را تنبیه کردن است تا ردایل ترک گردد. در مرحله آخر هر شب اعمال و رفتار و گفتار شبانه روزی را محاسبه کردن است.

هر نوجوان و جوانی تشنه حقیقت و معرفت است و دوست دارد خودسازی کند. لذا برای انجام این امر نقش الگوی علمی و عملی بسیار تأثیرگذار است. پس قبل از این که نصیحت کنیم ببینیم آیا خود اهل مراقبه، مشارطه و محاسبه هستیم، اگر باشیم مطمئناً نفس ما در آن ها نیز اثر می کند.

● هم نشینی با صلحا و صاحب دلان و دوستان خدا

هیچ کس نقش دوست را در زندگی انسان و در رسیدن وی به سعادت و شقاوت انکار نمی کند. اصولاً انسان براساس ظرفیت های روحی خود دوست دارد با کسی مأنوس شود که با وی سنخیت روحی و وجودی داشته باشد و او را به خود نزدیک تر کند. بنابراین حضور یافتن در محضر بزرگان و زنده کردن قلب از طریق موعظه و نصایح الهی آنان و تلاوت هر روز آیات قرآن بهترین پیش گیری برای مبتلا نشدن به ردایل اخلاقی و افتادن در دام شیاطین است.

حافظ شیراز می فرماید:

بیاموزمت کیمیای سعادت

ز هم صحبت بد جدایی جدایی

هم نشینی با انسان های رذل و تاریک دل، باعث نفوذ سیاهی آن ها در جان و دل ما می شود ما را به بیراهه می کشاند. پس بر هر انسان مسلمان مؤمنی لازم است حدود و ثغور دوستی هایش، براساس دوستی خدا باشد.

نتیجه: آن چه مطرح شد اجمالی از جنگ نرم، شیوه ها و راه های نفوذ دشمن در انسان بود. خداوند خود الگوی علمی و عملی لازم برای دست یابی به سعادت دنیا و آخرت را در اختیار هر بنده خالص و مؤمن قرار داد. برای پیروزی در این نبرد که بسیار زیرکانه و زیرزمینی است باید خودشناسی و خودآگاهی خود را بیش از پیش بالاتر ببریم و در پی کسب معارف اسلام ناب محمدی باشیم و در سایه سار ولایت و بصیرت، قوای جهلانی و شیطانی نفس را کنترل کنیم تا به سرمنزل مقصود برسیم. خداوند عالی ترین نعمت، یعنی تعقل را به بشر عطا فرموده است تا انسان خود مسئول امور خویش باشد. شیطان هم بر انسان تسلطی ندارد. در واقع این انسان است که تصمیم می گیرد شیطان را در درون خود و اعمال خود راه بدهد یا ندهد. با دقت در محیط خود می توانیم مصداق های اعمال و رفتار شیطانی را دریابیم و برای پاک سازی جامعه، ضمن به کار گرفتن تعقل، معرفت، بصیرت، ولایت و استعاذه، برای انجام فرایض و ترک مناهای و معاصی به نظارت همگانی نیازمندیم. همان طور که مولا امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) تمامی نیکی ها و فضایل را در برابر امر به معروف و نهی از منکر قطرهای در برابر دریا می داند، پس لازم است که همه امر به معروف و ناهی از منکر باشیم تا تمام راه های نفوذی شیطان و شیطان صفتان را در فرد، جامعه، فرهنگ و دین ببندیم؛ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و به نستعین.

پی نوشت

۱ و ۲. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به (۱) درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفان های کاذب از دکتر امیرحسین شریفی، (۲) نگرش بر جنبش های نوظهور معنویت گرا از محمدتقی عالی.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ناشر، بی تا.
۳. معراج السعاده، ملا احمد نراقی، انتشارات هجرت، تابستان ۱۳۷۸.
۴. چهل حدیث امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ ۳۱، ۱۳۸۱.
۵. شرح حدیث جنود عقل و جهل امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ سوم، ۱۳۷۸.
۶. درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفان های کاذب، امیرحسین شریفی، انتشارات صهبای یقین، ۱۳۸۸.
۷. بهشت اخلاق، مهدی نبیلی پور، ج ۱ و ۲، انتشارات مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (ع) چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۸. تفسیر المیزان، علامه محمدحسین طباطبائی، بی تا، بی جا.
۹. تفسیر نور، آقای محسن قرائتی، بی تا، بی جا.

اشاره

همکاران معارفی ما در موضوع «رزق و روزی» با پرسش‌های متفاوت و متنوعی مواجه هستند، از جمله:

- روزی چیست؟
- انواع آن کدام است؟
- آیا خدا روزی مردم را مساوی تقسیم می‌کند؟
- خزانه‌های روزی خدا کجاست؟
- عوامل نزول یا کاهش رزق کدام است؟
- وظیفه ما در مقابل روزی چیست؟
- و سئوالات دیگری که در ذهن همه ما وجود دارد یا از طرف دانش‌آموزان در کلاس مطرح می‌شود. کتاب دین و زندگی پایه دوم متوسطه در درسی با عنوان «کسب و کار حلال» تا اندازه‌ای به این موضوع پرداخته است. این نوشتار درصدد است تا در حد امکان و اختصار، ابعاد مختلف مربوط به رزق و روزی را روشن کند.

▲ کلیدواژه‌ها: رزق، خزائن روزی، رزق معنوی، انفاق

رزق چیست؟

الرزق (ج ارزاق): هر چیزی که از آن بهره برند. باران. رزاق: روزی‌دهنده (المنجد، رحیمی، ۱/۱۳۶۱).

رزق که در فارسی به آن «روزی» گفته می‌شود به معنی چیزی است که موجب ادامه بقای ما می‌گردد و بدون آن نمی‌توانیم مسیر زندگی را بییمائیم. مرحوم علامه طباطبائی (ره) در این باره می‌فرماید:

«الرزق... هو ما یمدّ شیئاً آخر فی بقاءه بانضمامه الیه أو لحوقه به بأی معنی کان کالغذاء الذی یمدّ الإنسان فی حیاته و بقاءه بصیورته جزء من بدنه و کالزوج یمدّ زوجة فی ارضاء غریزته و بقاء نسله و علی هذا القیاس (طباطبائی، المیزان عربی ۱۸/۳۷۶).

روزی عبارت است از هر چیزی که موجودی دیگر را در

رزق را روزی‌رسان پر می‌دهد

رزق و روزی از دیدگاه آیات و روایات

حجت الاسلام محمدرضا دهدست
مدرس مرکز تربیت معلم شهید مفتح شهر ری



بقای حیانتش کمک نماید و در صورتی که آن رزق ضمیمه آن موجود و یا به هر صورتی ملحق به آن شود، بقایش امتداد یابد، مانند غذایی که حیات بشر و بقایش به وسیله آن امتداد پیدا می کند. غذا داخل بدن آدمی و جزو بدن او می گردد و نیز مانند همسر که به نیازهای آدمی پاسخ می دهد و مایه بقای نسل او می گردد و به همین قیاس هر چیزی که دخالتی در بقای موجودی داشته باشد، رزق آن موجود شمرده می شود.

موضوع روزی موجودات در آیات مختلفی از قرآن مطرح شده است، مانند: «كلوا مما رزقكم الله: از آن چه خدا برای تان روزی کرده بخورید» [انعام، ۱۴۲] و هم چنین در آیه ۲۱۲ بقره می فرماید: و خدا به هر که بخواهد روزی بی حساب دهد.

از این آیات فهمیده می شود که رزاق حقیقی فقط خداست و ما در عالم دنیا واسطه هایی بیش نیستیم؛ واسطه هایی که از امکانات الهی استفاده می کنیم و روزی خدا را- در عین حال که خود استفاده می کنیم- به دیگران می رسانیم.

در قسمت های بعدی خواهیم دید که چگونه و با چه وسایلی می توان این روزی را جلب و جذب کرد، زیرا از بعضی روایات استفاده می شود که روزی موجودات معین و مشخص است ولی باید برای رسیدن به آن تلاش و درخواست کنند.

امام علی (ع) در حکمت ۳۷۹ نهج البلاغه می فرماید: «روزی، خود به سراغت می آید خیلی دست و پا مزن». در عین حال در خطبه ۱۱۴ می فرماید: «(خداوند) روزی را تضمین کرده ولی باید برای رسیدن به آن کار کنید.» نتیجه آن که هر موجودی برای رسیدن به روزی خود در وهله اول باید تلاش کند و با این دست و پا زدن، درخواست رسمی خود را اعلام نماید.

انواع روزی

در یک تقسیم بندی اولیه می توان روزی را به دو گونه قسمت نمود: دنیایی و آخرتی.

۱- روزی دنیایی، که خودش به مادی و معنوی تقسیم می شود.

روزی مادی مثل غذا، پوشاک، باران، نور خورشید و... مثلاً در آیه ۸۸ سوره مائده می خوانیم: «وكلوا مما رزقكم الله حلالاً طیباً: و از آن چه خداوند، پاک و شایسته روزی تان کرده، بخورید.»

یا در آیه ۶۴ سوره نمل آمده: «یرزقكم من السماء و الأرض: (خداوند) از آسمان و زمین روزی تان می دهد.»

در حقیقت همه موجودات عالم سهمی از روزی مادی دارند، به شرطی که بقیه موجودات، آن سهم را از بین نبرند و نابود نسازند یا غاصبانه، آن را مالک نشوند.

هم چنین در روایتی آمده است که امام صادق (ع) می فرماید: «سوگند به کسی که جدم را به حق به نبوت مبعوث کرده است

که خدا انسان را به قدر مرّوت و شخصیتش روزی می دهد و کمک پروردگار، متناسب با شدت حادثه و سختی است» (مکارم، نمونه، ۳۴۱/۲۲).

از این روایت فهمیده می شود که همه موجودات به اندازه مرتبه وجودی شان، سهمی از روزی دارند و روزی هیچ موجودی نزد خدا فراموش نشده است.

در واقع خدا خالق خلق است و روزی آن ها نیز بر عهده هم اوست و با دادن روزی، چیزی از خزائنش کم نمی شود.

روزی معنوی مثل توفیقاتی است که از سوی پروردگار نصیب بعضی ها می شود، به شرط این که از خود لیاقت نشان دهند. مثلاً علم روزی افراد است و خدا به اندازه شایستگی و ظرف هر کس به وی عنایت می کند. شرکت در مجالس معنوی، توسلات، مجالس درس، مطالعات وسیع برای فهم و تعقل، همه روزی معنوی هستند و شایستگان به اندازه معینی از آن ها بهره می برند. با این تعریف، نباید روزی را فقط پول و غذا دانست، بلکه اگر امروز چیزی آموختیم و بر دانسته های مان اضافه شد، در واقع روزی معنوی بزرگی نصیب مان شده است.

عبادات خالصانه، همه از جنس روزی معنوی اند. از این روزی در بعضی روایات به عنوان «توفیق» نام برده شده است. مثل توفیق نماز شب که خداوند متعال نصیب بعضی- با عنایت به همت و اراده خودشان- می فرماید.

۲- روزی آخرتی، که خداوند متعال پس از مرگ انسان های نیک به ایشان عنایت می کند. مثلاً در آیه ۱۶۹ سوره آل عمران موضوع روزی مخصوصی مطرح شده که خداوند متعال به شهیدان می دهد و ظاهراً بقیه نیکان از این روزی ویژه و مخصوص بهره ای ندارند یا بهره اندکی برده اند. «... ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون». آنان را که در راه خدا کشته شده اند مرده نپندارید بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.

«زنده بودن شهید» و «روزی خوردن او» از نکات بسیار لطیف در این آیه است که در جای خود باید مورد بحث قرار گیرد.

از بعضی روایات فهمیده می شود که ما نمی دانیم این روزی چیست و نمی توانیم کیفیت آن را درک کنیم و بفهمیم. امام رضا (ع) می فرماید: «هنگامی که شهید از مرکب فرو می غلتد حوریان بهشتی به استقبال او می شتابند و نعمت های معنوی و مادی خدا را برای او شرح می دهند. نعمت هایی که نه چشمی دیده و نه گوش شنیده و نه به قلب هیچ انسانی خطور کرده است!» (مکارم، نمونه ۱۷۳/۳)

آیا خداوند روزی مردم را مساوی تقسیم می کند؟

در آیات الهی می خوانیم که همه موجودات سهم معینی

از روزی دارند و هیچ جنبنده‌ای بدون روزی نمی‌ماند و هر جا جنبنده‌ای باشد، به یقین روزی وی هم مهیا شده است.

بسیاری از مردم فکر می‌کنند اجرای عدالت به معنی تقسیم مساوی چیزی است، در حالی که معنی واقعی عدالت آن است که هر چیزی را به اندازه نیاز و ظرف وجودی و تقاضای واقعی آن موجود به وی عطا کنند. مثلاً اگر پدری چهار فرزند داشته باشد و بخواهد به آن‌ها رسیدگی کند، به اولی می‌گوید: تو شلوار داری، برایت یک پیراهن می‌خرم. به دومی می‌گوید: تو پیراهن داری برایت شلوار می‌خرم. سومی هم پیراهن دارد و هم شلوار، نیازمند جوراب است و چهارمی فقط یک روسری خوب می‌خواهد. چنین پدری اگر نیازهای فرزندش را به همین منوال رفع کند، با این که برایشان کالای یکسان نخریده است ولی عادل محسوب می‌شود.

بنابراین، عدالت آن است که حق هر ذی‌حقی را به وی بدهی. خدای عادل مان خدایی است که به حیوانات غریزه شکار و به دست آوردن غذای مورد علاقه‌شان را داده و به انسان هم مسیر رزق‌یابی و رفع نیازش را نشان داده است، یعنی هر موجودی به اندازه نیازش مورد عنایت خالق قرار گرفته است.

با این تعریف، توزیع مساوی روزی بین همه موجودات و انسان‌ها، کاری عبث و بیهوده است. عده‌ای کار می‌کنند، دعا می‌کنند و با اخلاق نیک، زمینه جلب و جذب خوبی‌ها را فراهم می‌نمایند، اینان باید سهم بیشتری داشته باشند و بعضی برخلاف آن، اینان هم سهم کم‌تری دارند.

باید دانست که خداوند، انسان‌ها را مانند ظرف‌هایی شبیه هم خلق نکرده تا در هر کدام چند لیتر روزی تزریق کند، تا ما بگوئیم چرا به بعضی کم و به بعضی بیش‌تر داده است. بلکه موجودات عالم هر کدام دارای ظرف ویژه خود هستند و اندازه معینی گنجایش دارند. من دارای ظرف ویژه‌ای هستم با گنجایش ویژه آن. تو هم ظرف خاص خودت را داری و سومی هم همین‌طور. درخت، ظرف وجودی خاص خودش را دارد و جانور هم گنجایش ویژه خودش را و هم‌چنین‌اند سایر موجودات.

از طرفی باید دقت کنیم که توزیع نامساوی روزی موجودات به نوعی موجب رفع نیاز همه آن‌ها از هم دیگر می‌شود مثلاً انسان‌ها چون دارای طبقات و توان‌مندی‌های مختلفی هستند می‌توانند نیازهای یک‌دیگر را جابجاء دهند و مکمل هم‌دیگر باشند. در اصطلاح می‌گوئیم سعه وجودی بعضی‌ها مرد بودن است و بعضی‌ها زن بودن بعضی سفید و بعضی سیاه‌اند. عده‌ای کوتاه و عده‌ای بلند قد هستند و همین‌طور تنوع موجودات در عالم وجود، موجب می‌شود زندگی جاری و ساری گردد و حقیقت آن است که اگر ما در ذهن خودمان دنیایی یک‌رنگ، یک شکل و یک نوع را مجسم و فرض کنیم، زندگی به این معنا

در آن جاری و ساری نخواهد بود. پس این از الطاف خداوندی است که موجوداتی خلق کرده گونه‌گون و دارای ظرف وجودی ویژه و این تنوع نیازها و گونه‌ها موجب شده تا خداوند روزی را نامساوی تقسیم کند و با این حکمت بالغه‌اش چرخ‌های زندگی به گردش درآیند.

زندگی دنیایی که در آن، یکی رئیس است و یکی مرئوس، یکی پائین است و یکی بالاتر، یکی کم‌تر دارد و یکی بیش‌تر. با این حال راه پیش‌رفت و تعالی را برای ما باز گذاشته است تا در دایره جبر محکوم نباشیم ولی در مجموع، زیبایی زندگی به تنوع و گونه‌های آن است و این که موجودات و انسان‌ها، مانند قطعه‌های پازل، هم‌دیگر را کامل کنند تا چرخه‌های حیات بچرخد و همه از هم‌دیگر بهره ببرند و نیازهایشان مرتفع گردد. خداوند متعال در آیه ۷۱ سوره نحل فرموده است:

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ. و خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است.»

البته قسمت مهمی از این اختلاف بهره‌ها مربوط به تفاوت استعدادها و توان‌هاست. استعدادهای جسمانی و روحانی که سرچشمه تفاوت در کمیت و کیفیت فعالیت‌های اقتصادی می‌شود.

این تفاوت استعدادها برخی اکتسابی و برخی غیراکتسابی است و برای این اساس در یک جامعه سالم، تفاوت درآمدها غیرقابل انکار است... مثل یک انسان یا یک درخت که اندام او مکمل هم هستند ولی میان اعضا و اندام‌هایش تساوی نیست. ریشه، گلبرگ، شکوفه و برگ‌ها و... مثل هم نیستند، یکسان نیستند اما همه در جای خودشان تکمیل‌کننده این مجموعه‌اند. بنابراین وجود تفاوت در استعدادها برای حفظ نظام جامعه، نهایت لزوم را دارد. تفاوت‌هایی که مکمل یک‌دیگر و معاون هم‌دیگرند... نه سدی بر سر راه یک‌دیگر.

البته این تفاوت‌های طبیعی نباید باعث سوء استفاده در راه تشدید شکاف‌های طبقاتی در جامعه شود (مکارم، نمونه ۳۱۴/۱).

خزائن روزی خدا کجاست؟

همه جهان خلقت وسیله تهیه روزی موجودات است و عالم وجود خزینه تمام نشدنی رزق الهی است. لذا خداوند متعال، آسمان‌ها و زمین را خزینه روزی موجودات معرفی کرده است، زیرا موجودات یا در زمین‌اند یا در آسمان و از این حال خارج نیستند

«بِرِزْقِكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ: از آسمان و زمین، روزی‌تان می‌دهد.» [فاطر، ۳] ولی با این حال، قرآن تأکید دارد اکثر روزی‌ها از آسمان است. چه ما آسمان را به معنی فضای بالای سرمان بگیریم و چه به معنی علو، بلندی و مقام و منزلت شامخ پروردگار. در آیه ۲۲ سوره ذاریات می‌خوانیم: «وَفِي السَّمَاءِ

خدا به مالی که خمس با زکاتش داده شده برکت می‌دهد و هم‌چون درختی است که در ایام معینی، شاخه‌هایش را غرس می‌کنند. و به ظاهر کم شاخ و برگ می‌شود ولی در بهار نشاط و فراوانی محصول خواهد داشت و پر برکت خواهد شد



رزقکم و ما توعدون: روزی شما در آسمان است و آن چه به شما وعده داده می‌شود.»

از این آیه معلوم می‌شود که بیش تر رزق موجودات از آسمان است و آن چه ما از زمین بهره‌برداری می‌کنیم نیز به نحوی به نزولات جوّی بستگی دارد. اگر آسمان را در این آیه به معنی فضای بالای سرمان بدانیم، معنی «رزق شما در آسمان است» این خواهد بود که رزق همان دانه‌های حیات‌بخش باران است که منبع هر خیر و برکتی در زمین است. (مکارم، نمونه، ۳۳۵/۲۲). مرحوم علامه طباطبائی هم این قول را نقل می‌کند ولی در مجموع به نظر می‌رسد که گرایشی به این سو دارد که منظور از سماء، جهت علوّ است یعنی خداوند متعال از ناحیهٔ اُمر و ارادهٔ ربوبی خود که اعلاست، روزی بندگان را می‌دهد. در عین حال، به استناد آیه‌ای از قرآن می‌فرماید: «گویا رزق در این آیه، همان باران است که خداوند بر زمین می‌ریزد و از این ریزش باران، آن چه خوردنی و پوشیدنی است می‌روید و مردم به آن منتفع می‌شوند. خدا در سورهٔ جائیه آیهٔ ۵ فرموده است: «و ما انزل الله من السماء من رزق فأحيا به الأرض بعد موتها: و آن چه خداوند از روزی از آسمان فرو فرستاده (باران) و با آن زمین را زنده کرد، بعد از آن که مرده بود.» و در این آیه از باران به معنی رزق نام برده شده است.» (طباطبائی/المیزان) «ولی بعضی مفسران سماء را به معنی عالم غیب و ماوراء طبیعت و لوح محفوظ گرفته‌اند که ارزاق انسان‌ها از آنجا تقدیر می‌شود. البته جمع میان هر دو معنی ممکن است... و ماتوعدون (آن چه به شما وعده داده می‌شود) می‌تواند تأکیدی بر مسئلهٔ رزق و وعدهٔ الهی در این زمینه باشد یا به معنی بهشت موعود... و یا اشاره به هر خیر و برکت یا عذابی است که از آسمان نازل می‌شود...» (مکارم، نمونه، ۳۳۵/۲۲).

عوامل نزول یا کاهش رزق

در آیات و روایات زیادی به بعضی عوامل نزول یا کاهش روزی اشاره شده است. از جمله عوامل جذب‌کنندهٔ روزی عبارت‌اند از:

● **تلاش و کار:** اولین و مهم‌ترین عامل ظاهری جلب روزی، تلاش است. در روایتی می‌خوانیم که پیامبر اسلام (ص) فرمود: «الكَادُ لِعِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» تلاش‌کننده در راه جلب روزی خانواده، مانند پیکارگر در راه خداست. (فلسفی، الحدیث ۸/۳).

نیز در کنار این‌گونه روایات به ما یادآور شده‌اند که با حرص و ولع و پای زیاد زدن، روزی فزونی نمی‌یابد. مانند آن که امام صادق (ع) فرمود: «وقتی که رزق قسمت شده است دیگر حرص برای چیست؟» و می‌دانیم که هدف از این بیانات نفی تلاش نیست بلکه به افراد حریص تذکر می‌دهد که با توجه



به ما یادآور شده‌اند که با حرص و ولع و دست و پای زیاد زدن، روزی فزونی نمی‌یابد. مانند آن که امام صادق (ع) فرمود: «وقتی که رزق قسمت شده است دیگر حرص برای چیست؟»

به مقدر بودن رزق، از حرص پرهیز کنند. امام عسکری (ع) می‌فرماید: «گرچه خدا در نظام آفرینش رزق مردم را تضمین کرده ولی این فکر مغرورتان نکند و شما را از کار باز ندارد.» (فلسفی، الحدیث ۱/۳).

● **دعا و مناجات:** قطعاً انسان‌ها باید در کنار کار و تلاش به جنبهٔ معنوی و باطنی آن هم عنایت داشته باشند (ارادهٔ حق تعالی در به ثمر رسیدن تلاش مادی انسان‌ها).

همهٔ امور ما با تلاش ما نمی‌گذرد. باید عنایت الهی نیز کارهای ما را تأیید و امضا کند تا با کار ما، روزی نازل شود. ما در زندگی روزمره‌مان افراد زیادی را دیده‌ایم که با تلاشی معمولی و ساده، روزی خوبی به‌دست آورده‌اند و بعضی هم با دست و پا زدن زیاد و تلاش‌هایی فوق‌العاده، به جایی نرسیده‌اند! با عنایت به این واقعیت است که امام علی (ع) در خطبهٔ ۲۲۵ می‌فرماید: «خدایا آبرویم را با بی‌نیازی نگاهدار و با تنگ‌دستی، شخصیت مرا لکه دار مفرما که دستم مقابل روزی‌خواران تو دراز شود که اختیار هر بخشش و منع بخشش به دست توست.»

● **انفاق و بخشش:** در آیهٔ ۷ سورهٔ طلاق می‌خوانیم: «و من قدر علیه رزقه فلینفق ممّا آتاه الله: هر که روزی‌اش بر او تنگ (و کم) شد، پس باید از آن چه خدا به او داده است انفاق نماید.»

هم‌چنین یکی از نشانه‌های کفّار در مقابل نعمت‌ها و روزی خدادادی، این است که در راه خدا بخشش نمی‌کنند و بخل می‌ورزند... «و چون به آن‌ها گفتند که از آن چه خدا روزی شما قرار داده چیزی برای خدا به فقیران انفاق کنید، کافران به مؤمنین جواب دادند آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می‌خواست مانند ما به او روزی می‌داد؟ شما سخت در گمراهی هستید.» [یس، ۴۷].

از این دسته آیات معلوم می‌شود انفاق در راه خدا، روزی انسان‌ها را پر برکت می‌کند و فزونی می‌بخشد. در روایات زیادی از امامان (ع) و اولیای خدا آمده که با انفاق در راه خدا، روزی را نازل کنید.

از جمله در حکمت ۱۳۷ نهج‌البلاغهٔ امیرالمؤمنین (ع) می‌خوانیم: «روزی را با صدقه دادن، فرود آورید.»

امام صادق (ع) در جواب کسی که پرسیده بود: «چنان چه خمس یا زکات مال‌مان را بدهیم، کم می‌شود یا نه؟» فرمود: «به هیچ وجه کم نمی‌شود. خدا به مالی که خمس یا زکاتش داده شده برکت می‌دهد و هم‌چون درختی است که در ایام معینی، شاخه‌هایش را هرس می‌کنند. و به ظاهر کم شاخ و برگ می‌شود ولی در بهار نشاط و فراوانی محصول خواهد داشت و پر برکت خواهد شد.»

البته باید توجه داشت که از دیدگاه معارف اسلامی، منظور این نیست که هر پول خمس داده‌ای زیاد و چند برابر می

شود؛ بلکه برکت، به آن است که این پول در مجرای صحیح و در مسیر خدا هزینه شود و در راه صاحب واقعی‌اش صرف گردد و برای مالک آن پول یا مال ذخیره‌ای فوق‌العاده و آخرتی محسوب خواهد شد.

● **اخلاق نیک و رفتار خوب با مردم:** برخورد نیکو با مردم و جلب‌نظر آنان معمولاً موجب خوش‌آیند آنان می‌شود و به سوی او روی می‌آورند و روزی او زیاد می‌گردد.

اگر دو مغازه‌دار یا کاسب در کنار هم شغل واحدی داشته باشند مراجعه ما چگونه خواهد بود؟ طبیعی است ما از کسی خرید می‌کنیم که رفتارش نیکوتر و برخوردش با مشتری با ادب‌تر باشد و همین خرید مداوم ما از او، موجبات زیاد شدن روزی وی را فراهم می‌کند.

برای همین در روایات آمده که خلق خوش، روزی انسان را افزون می‌کند. «حضرت صادق (ع) ضمن بیان این نکته، می‌افزاید ترک آزار مردم و [ترک] جنجال، روزی را افزایش می‌دهد» (مکارم، نمونه، ۳۴۱/۲۲)

هم‌چنین به‌جز عوامل فوق، امور دیگری مثل نظافت خانه و اطراف آن، شست‌وشو و تمیز کردن ظروف و... از اسباب افزایش روزی شمرده شده است.

درباره کاهش روزی نیز در معارف دینی ما نکات مهم و قابل توجهی آمده است. البته می‌توان گفت عمل نکردن به هر یک از عوامل یاد شده کاهش‌دهنده روزی آدمی است. در این‌جا از بین عوامل کم‌کننده روزی فقط به یک مورد اشاره می‌شود و آن «گناه و معصیت» است. آیات و روایات زیادی به این مضمون رسیده که گناه روزی انسان‌ها را کاهش می‌دهد و حتی می‌سوزاند، از جمله در آیه ۳۰ سوره شوری می‌خوانیم: «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر: هر مصیبتی به شما رسد به سبب کارهایی است که می‌کنید و بسیاری را نیز عفو می‌کند» می‌دانیم بین عمل و نتیجه آن یک ارتباط تکوینی برقرار است و کیفر گناه، بازتابی طبیعی است که دامن آدمیان را می‌گیرد.

امام علی (ع) فرمود: «هیچ ملتی از آغوش نعمت زندگی گرفته نشد مگر به واسطه گناهایی که انجام دادند، زیرا خداوند هرگز به بندگان ستم روا نمی‌دارد و هرگاه مردم با صدق نیت به درگاه خدا تضرع کنند، آن چه را از دست‌شان رفته به آن‌ها بازمی‌گرداند و امورشان را اصلاح می‌کند.» (خطبه ۱۷۸).

و از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «هنگامی که انسان گناهش افزون شود، خدا او را گرفتار اندوه می‌کند» و فرمود: «إن العبد لیذنب الذنب فیزوی عنه الرزق: همانا بنده‌ای که مرتکب گناه شود روزی از او برکنار می‌گردد.» (کلینی، اصول کافی ۳/۳۷۱). سپس امام (ع) این آیه را تلاوت فرمود: «اذ اقسما لیسرمتها مصححین و لا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک

و هم نائمون» [قلم، ۱۹-۱۷]. این آیه نشان می‌دهد که ارتکاب گناه، روزی و محصول انسان‌ها را نابود می‌سازد. از امام باقر (ع) نقل است که فرمود: «هیچ سالی کم باران‌تر از سال دیگر نیست ولی چون مردمی مرتکب گناهان شوند، خداوند باران مقدر آن سال را از آن‌ها برگرداند و به سوی بیابان‌ها و دریاها و کوه‌ها فرستد و مردم باید که عبرت گیرند...» (همان/۳۷۳).

البته باید دانست که گناه انسان را فقط از رزق مادی محروم نمی‌کند بلکه از رزق معنوی هم دور می‌سازد. مثلاً از امام صادق (ع) نقل است: «همانا کسی که گناهی مرتکب شود، بر اثر آن از نماز شب محروم می‌گردد و تأثیر کار بد در صاحبش از تأثیر کار در گوشت زودتر است» (همان/۳۷۴)، هم‌چنین نقل از ایشان است: «خدا حکم قاطع فرموده که نعمتی را که به بنده‌ای داده باز نگیرد مگر زمانی که او گناهی مرتکب می‌شود که به سبب آن مستحق کیفر می‌گردد».

این‌گونه اخبار هشدار می‌دهند که ارتکاب گناهان و بدی‌ها، قطعاً در سرنوشت ما و مقدار روزی ما دخیل است.

وظیفه ما در مقابل روزی‌ها

۱- روزی را بخوریم و حدود الهی را رعایت کنیم.
کَلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِیْهِ. [طه، ۸۱ و نحل، ۱۱۴].

از خوردنی‌های پاکیزه که روزی شما نمودیم بخورید و از حدود الهی تجاوز نکنید.

۲- روزی خدایی را صرف دشمن نکنیم.
کَلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ. [انعام، ۱۴۲].

از آن چه خدا روزی‌تان کرده بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید.

۳- به هر زبانی سپاس‌گزاری کنیم.
رَزَقَكُم مِّنَ الطَّیِّبٰتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [انفال، ۲۶].
(خداوند) از پاکیزه‌ها روزی‌تان داده تا سپاس‌گزار باشید.

۴- به دیگران هم انفاق کنیم.
وَ مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ یَنْفِقُونَ [بقره، ۳]
و از آن چه روزی‌شان کرده‌ایم، بخشش می‌کنند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه (ترجمه محمد دشتی).
۳. رحیمی، مصطفی، ترجمه المنجد، صبا، ۱۳۷۷.
۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان (متن عربی)، جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۶.
۵. فلسفی، محمدتقی، الحدیث، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.
۶. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)، بی‌تا.
۷. مکارم، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.

از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: «هنگامی که انسان گناهش افزون شود، خدا او را گرفتار اندوه می‌کند و همانا بنده‌ای که مرتکب گناه شود، روزی از او برکنار می‌گردد.»





مقدمه

صدرالمتألهین شیرازی متفکری شیعی مذهب است که از سرچشمهٔ تعالیم امامان شیعه (ع) سیراب گشته و سپس براساس مبانی اعتقادی شیعه از اندیشه متفکرانی چند مانند فلوطین، ابن عربی و شیخ اشراق متأثر گردیده است. وی با درایتی که در فلسفهٔ اسلامی داشت توانست با توجه به اصالت وجود، انقلابی کپرنیکی در حکمت اسلامی به وجود آورد. ملاصدرا فعل هستی، را به معنای حضور در خارج همراه با اشتداد، زمینهٔ حکمت متعالیه خود قرار داد. این اشتداد پیاپی در قلمرو هستی تمام مراتب هستی جز خدا را فرا می‌گیرد. اصالت وجود به اصالت حضور در هستی در مراتب کمال و به نوعی شهود می‌انجامد. هر چه شدت وجود بیشتر باشد درجهٔ حضور بیشتر خواهد بود. میان ماهیت و عالم هستی در خارج وحدتی خود بنیاد است. تحقق وجود، همان ماهیتی است که در پرتو هستی وجود یافته نه چیزی اضافه بر وجود. تا وجود نباشد ماهیت عدم محض است و بدون وجود گزاره‌ای در برابر ماهیت نتوان قرار داد. وجود حقیقتی فراگیر است و همهٔ عوالم عینی و ذهنی را دربرمی‌گیرد. سریان وجود آن چنان گسترده است که پیش از هر تصویری حضور دارد و هر تصویری مستلزم تصور آن است. (دهباشی، ۱۳۸۶، ص ۲۲).

«من» کیستم!؟

نفس از دیدگاه حکیم متأله

ملاصدرای شیرازی

بدرالسادات مرعشی

دبیر فلسفهٔ دبیرستان‌های اصفهان

اشاره

مقالهٔ پیش‌رو، ضمن داشتن ارتباط با برخی مباحث فصل‌های هشتم و یازدهم کتاب فلسفهٔ دورهٔ پیش‌دانشگاهی رشته‌های علوم انسانی و معارف اسلامی، برای دبیران دینی نیز در مواجهه با پرسش‌های دانش‌آموزان در موضوع معرفت‌النفس و خودشناسی مفید خواهد بود.

▲ **کلیدواژه‌ها:** نفس، ملاصدرا، حکمت متعالیه، تجرد، روح، حرکت جوهری

یکی از مبادی مهم فلسفی در علوم قدیم و علوم نوین موضوع نفس است. اگر فلسفه صدر را بخواهیم در یک جمله بیان کنیم باید بگوییم: آغاز این فلسفه از اصالت وجود و حقیقت آن سرچشمه می‌گیرد و سپس وجود در مراتب خود در مسیر حرکات گوناگون قرار می‌گیرد که به این حرکات گوناگون تطورات می‌گویند و عرفا از آن به تجلیات اسمائی - که خود وجود بخش‌اند - یاد می‌کنند. مراتب وجود از نشئه‌ای به نشئه‌ای و از عالمی به عالم دیگر انتقال پیدا می‌کند تا آخر الامر مرتبه نفس ناطقه را پیدا می‌کند، تطورات و دگرگونی‌های نفس ناطقه انسانی که در قرآن عزیز به نام «قلب» و در حدیث به نام «روح» و در فلسفه اشراق به نام «نور اسپهبد» آمده و ابن سینا آن را «ورقا» - کبوتر عالم قدس - نامیده است، در پایان به معاد جسمانی منتهی می‌گردد، این مباحث گوناگون که شامل مراحل یازده گانه سفر اول و دوم و مواقف ده گانه سفر سوم و ابواب یازده گانه سفر چهارم - سفر نفس - می‌شود، همه این‌ها مقدمه باب یازدهم سفر نفس کتاب اسفارند که خود بابتی مستقل در فلسفه صدرائی است. این باب را می‌توان نگین و غایت و ماحصل فلسفه صدر المتألهین دانست (ملاصدرا، اسفار، ج ۱، ۱۳۸۳، ص ۲۶-۲۵).

وجه تسمیه نفس

نفس را به این سبب «نفس» نامیده‌اند که عین گوهر ذات خویش بوده و به چیزی اضافه نشده است و ابتدا در جسم حاصل شده، سپس کمال یافته و به سوی پروردگار حرکت نموده است و نهایتاً بی‌نیاز از بدن می‌گردد.

البته بعضی گمان کرده‌اند که وجه تسمیه نفس به دلیل وابستگی آن به «تن» است و در واقع آن را مرتبه‌ای از مراتب «تن» دانسته‌اند و این سخن صحیحی نیست. زیرا در این صورت دیگر جدای از تن نخواهد بود که به اعتبار اضافه شدن به تن، نفس نامیده شود (واعظی، ۱۳۸۵، ص ۷؛ ملاصدرا، عرشیه، ص ۲۳۸).

وجه تسمیه «نفس» به دلیل قوه فاعلی آن در اجسام نیز هست. زیرا مبدأ اثر در اشیا غیر از جسمیت آن‌هاست و این مبدأ نامش «نفس» است. ما نمی‌توانیم آثار موجود در بعضی چیزها مانند حس، حیات، حرکت، تغذیه، نمو، تولیدمثل و امثال این‌ها را به ماده اولی نسبت دهیم، زیرا ماده اولی قابلیت محض است و جهت فعل و تأثیر ندارد. مبدأ این آثار صورت جسمی مشترک بین جمیع اجسام نیز نمی‌تواند باشد زیرا اجسامی یافت می‌شوند که آثاری مخالف این آثار دارند، بنابراین

نمی‌توانند مصدر این افعال باشند.

اضافه بر آن، این نام به سبب ذات بسیط نفس نیست، بلکه همان طور که ذکر شد به مبدأ تأثیر گذاری نفس مربوط می‌شود که چیزی به جز جسمانیت آن است.

البته نفس دارای حیثیات مختلفی است و به حسب هر کدام از این حیثیات، اسامی مختلف قوه، کمال، صورت و امثال آن‌ها را به خود اختصاص می‌دهد. از آن جهت که نیروی محرکه اشیا موجب انفعال آن‌ها از صور محسوسات و معقولات است، به آن «قوه» گویند و در قیاس به ماده‌ای که محل جوهر نباتی یا حیوانی یا انسانی است آن را «صورت» نامیده‌اند و در قیاس به طبیعت جنسی که ناقص است و در اضافه به تکمیل کننده‌ای کامل می‌شود «کمال» نامیده می‌شود.

البته در بین اسامی مختلف، «کمال» برای نفس بهتر است، زیرا نسبت نفس به بدن در واقع مانند ناخدا برای کشتی یا حاکم برای شهر است و این دو برای کشتی و شهر حکم کمال را دارند (واعظی، ۱۳۸۵، ص ۸-۷؛ ملاصدرا، الاسفار، ج ۸، ص ۷-۶).

وجود نفس

فلاسفه دلائل متعددی برای اثبات نفس اقامه کرده‌اند. بعضی از این دلائل هم در اثبات نفس و هم در اثبات تجرد نفس به کار می‌روند، ولی برخی فلاسفه بین دلائل اثبات نفس و اثبات تجرد نفس فرق گذاشته‌اند. فارابی فیلسوف بزرگ اسلامی بر اثبات نفوس انسانیه براهینی آورده است که به نمونه‌ای از آن اشاره می‌کنیم.

«از اجسام انسانی افعالی صادر می‌شود که از سایر اجسام صادر نمی‌شود. پس صدور این افعال از جسمیت نیست، چه این که جسم مطلق وجودی برای او نیست. پس این امر مقوم جسم مطلق است و سبب این اجسام سبب معاین نیست زیرا که مر این اجسام را خصوصیت وجودی است چه این‌ها را نمو و اغتذا و ادراک و حرکت از خود آن‌هاست.» (آملی، ۱۳۶۲، ص ۳۴۶).

صدر المتألهین از میان براهین متعدد در اثبات نفس در اسفار تنها به یک برهان اکتفا کرده و آن برهان طبیعی است، شاید به این علت که براهین تجرد نفس را براهین اثبات نفس نیز می‌دانسته است.

«ما البرهان علی وجودها فنقول: انا نشاهد اجساماً یصدر عنها الآثار لاعلی وتیره واحدة من غیر ارادة، مثل الحس و الحركة و التغذیه و النمو و تولید المثل، و لیس مبداء هذه الآثار المادة الاولی، لكونها قابلة محضة لیست فیها جهة الفعل و التأثير و الصورة و الجسمیه المشترکه بین الاجسام، إذ قد یوجد اجسام تخالف تلك الاجسام فی تلك الآثار، و هی ایضاً قد تكون

آغاز فلسفه صدر از اصالت وجود و حقیقت آن سرچشمه می‌گیرد و سپس وجود در مراتب خود در مسیر حرکات گوناگون که بدان تطورات می‌گویند و عرفا تجلیات اسمائی - که خود وجود بخش‌اند - قرار می‌گیرند و از نشئه‌ای به نشئه‌ای و از عالمی به عالم دیگر انتقال پیدا می‌کند تا آخر الامر مرتبه نفس ناطقه را پیدا می‌کند





موصوفه بمصدرية هذه الافعال، فاذن في تلك الاجسام مباد غير جسميتها، وليست هي باجسام فيها و الافيعد المحذور فاذن هي قوة متعلقة بتلك الاجسام، و قد عرفت في مباحث القوة و الفعل انا نسمة كل قوة فاعلية يصير عنها الآثار لاعلى وتيرة واحدة نفساً و هذه اللفظه اسم لهذه القوة لايحسب ذاتها البسيطة...» (اسفار، ج ۸، ص ۶).

صدر المتألهين در اين برهان می گوید: بعضی اجسام دارای یک اثر هستند که آن اثر به طور مداوم و بدون اراده و قصد از آن جسم صادر می گردد. ولی اجسامی دیگر را مشاهده می کنیم که آثار گوناگون از قبیل حیات و رشد و نمو... و اعمالی با قصد و نیت انجام می دهند. مبدأ اثر واحد در اشیاى نوع اول نیروی به نام طبیعت است ولی درباره آن جسمی که آثار متنوع از آن صادر می شود منشأ آن آثار می تواند ماده جسم باشد چون ماده از نظر حکما قوه قبول و وسیله پذیرش انفصالات استعداد محض است و به هیچ وجه صلاحیت فاعلیت و تأثیر را ندارد. و همچنین صورت جسم به ماهو جسم نمی تواند باشد و گرنه همه اجسام در این خواص باید شرکت داشته باشند. پس باید این کارها از مبادی دیگری پدید آیند و آن چیزی که مبدأ این افعال است صورت نوعیه و نفس مدبره خوانده می شود.

جوهریت نفس

آیا تعریف نفس خود گواهی بر جوهریت نفس است؟ گوئیم نه زیرا کمال اول هم می تواند جوهر باشد و هم عرض، مثلاً کتابت برای کاتب کمال اول است در حالی که عرض است. «فان كثيراً من الكمالات هي في موضوع كالسواد والكتابة وغيرها فانها کمالات اولیة للمركب منها و من الموضوع، السواد للسواد بما اسود و الكتابة للكتابة بما هو کاتب.» (اسفار، ج ۸، ص ۲۳)

تجرد نفس

در تعریف نفس گفتیم که صدر ا نفس را متعلق به ماده و متحد با آن می داند. اما در این صورت تجرد آن چگونه قابل توجیه است؟ در واقع صدر ا با بیان اصل «جسمانية الحدوث و روحانية البقاء» به گره گشایی این مشکل پرداخته است و بیان می کند که نفس در بدو حدوث، مادی است ولی در این مرتبه باقی نمی ماند و به مرحله تجرد نائل می شود. (برخلاف برخی حکمای دیگر که گفته اند نفس از همان ابتدا مجرد است.)

چگونگی حصول تجرد

صدر المتألهين با تکیه بر چهار اصل «اصالت وجود»، «تشکیک وجود» (وحدت تشکیکیه)، «حرکت جوهری» و «اشتداد وجود» به تبیین چگونگی حصول تجرد در نفس

می پردازد. به این ترتیب که آن چه در خارج اصیل است وجود است (اصالت وجود) و این وجودات حقایق متباین نیستند بلکه حقایق ذو مراتباند (تشکیک وجود) میان مراتب از نظر وجود گسیختگی و انقطاع نیست، بلکه پیوندی وجودی برقرار است و نفس می تواند مراحل نازله وجود را طی کند و به مراتب عالیه برسد (حرکت جوهری) مرتبه نازله وجود «ماده» و مرحله عالیة وجود «تجرد تام عقلی» نام دارد. بنابراین، نفس انسان مقام معینی ندارد و مانند سایر موجودات، که در هستی درجات ثابتی دارند، نیست یعنی وجود ضعیف در بستر حرکت جوهری به وجود شدید تبدیل می شود (اشتداد وجود).

ابن سینا نیز می گوید: گرچه حیوان نیز نفس خود را درک می کند، اما این ادراک، با ادراک انسان نسبت به نفس خود متفاوت است. حیوانات ذات خود را به وسیله قوه واهمه و در پی حصول صورتی از نفس در آلت واهمه ادراک می کنند. به عبارت دیگر، همان طور که محسوسات را با حواس خود و معانی جزئی متعلق به محسوسات را با واهمه خویش درک می کنند از نفس خویش نیز به وسیله واهمه آگاهی می یابند. (شیرازی، ۱۳۷۹ هـ. ج ۸، ص ۲۷۷).

روشن است که صور واهی نزد ابن سینا مادی است، لذا نفوس حیوانی را موجب نمی شود. صدر المتألهين پس از نقل نظر ابن سینا، رأی ویژه خود را در این باب چنین بیان می کند: «حیوان نیز نفس خود را به وسیله خود نفس و (نه با قوه واهمه) درک می کند. به عبارت دیگر، نفس حیوانی از تجرد مثالی (برزخی) برخوردار است و با همان مرتبه تجرد مثالی، ذات خود را درک می کند و نفوس برخوردار از تجرد مثالی از صور و ادراک خیالی مجرد نیستند، اما از ماده و عالم طبیعت مجردند.» (پیشین ص ۲۷۸).

وی سپس متذکر می شود که عموم انسان ها نیز در همین مرتبه تجرد مثالی به سر می برند و لذا از ادراک حقایق مجرد عقلی محروم اند. این گروه مانند حیوانات نفس خود را در قالب صورتی مثالی و همراه با خواص مثالی - همچون شکل و مقدار - درک می کنند. تنها اندکی از خواص هستند که می توانند نفس خویش را به صورت کاملاً مجرد از احکام و خواص مادی و مثالی درک نمایند و به مرتبه تجرد عقلی نایل گردند. برهان دیگر: قوه عاقله قادر بر انجام افعال نامتناهی است. نیروهای جسمانی قادر بر انجام افعال نامتناهی نیستند. بنابراین، قوه عاقله جسمانی نیست (همان).

این استدلال از دو مقدمه تشکیل شده است:

صغری - نفس انسانی می تواند افعال نامتناهی داشته باشد. مثلاً ما قادریم مراتب نامتناهی عدد را تعقل کنیم و عقل پس از ادراک هر عددی می تواند عددی بزرگ تر از آن را نیز درک کند، پس نفس قادر بر ادراکات نامتناهی است و چون ادراک

در واقع صدر ا بیان اصل «جسمانية الحدوث و روحانية البقاء» به گره گشایی این مشکل پرداخته است و بیان می کند نفس در بدو حدوث، مادی است ولی در این مرتبه باقی نمی ماند و به مرحله تجرد نائل می شود

نامتناهی است می توان نتیجه گرفت که قوه عاقله می تواند مبدأ افعال نامتناهی گردد.

کبری - قوای جسمانی نمی توانند افعال نامتناهی داشته باشند.

نتیجه: قوه عاقله قوه ای غیر جسمانی و مجرد است. ملاصدرا پس از نقل این برهان به بیان اعتراضات وارد بر آن می پردازد. از جمله معترضین فخر رازی است که این استدلال را تام نمی داند و می گوید: «تحریکات افلاک اساس این برهان را متزلزل می سازد، چرا که اگر بگویند نفس فلکی است به عنوان یک قوه جسمانی نمی تواند منشأ حرکات نامتناهی گردد ولی در اثر افاضه قوای متجدد جسمانی از سوی عقل مفارق این کار ممکن می شود، ما همین سخن را در مورد نفس انسانی می گوئیم، به عبارت دیگر، می توان ادعا کرد که نفس ناطقه قوه ای است جسمانی و صدور افعال نامتناهی از آن به اعتبار آن است که از سوی عقل فعال قوای متعددی به آن افاضه می شود که هر یک منشأ فعلی خاص می شود.» (پیشین ص ۲۸۷).

به این ترتیب، باید گفت که صرف صدور افعال نامتناهی از نفس ناطقه مستلزم تجرد آن نیست. صدرالمتألهین نه تنها این ایراد را رد نمی کند بلکه با آوردن شاهی آن را تأیید می نماید: «مؤید این مطلب آن که قوه خیال با آن که تجرد عقلانی ندارد با این حال با استمداد از عقول مجرد بر صور خیالی تواناست. بنابراین همان گونه که نامتناهی بودن صور خیالی مستلزم تجرد عقلانی قوه خیال نیست، نامتناهی بودن مدرکات عقلی نیز دال بر تجرد عقلانی قوه عاقله و نفس ناطقه نخواهد بود (همان).

بر این اساس این برهان نزد ملاصدرا برهان تامی نیست. **برهان دیگر:** برهان دیگری را که صدرالمتألهین در این باب ذکر می کند می توان در قالب یک قیاس استثنایی چنین صورت بندی نمود: اگر قوه عاقله قوه ای جسمانی باشد آن گاه همواره در سن پیری ضعیف می گردد. لیکن چنین نیست که قوه عاقله در سن پیری ضعیف شود. بنابراین قوه عاقله، قوه ای جسمانی نیست (همان).

در این جا ممکن است گفته شود که در بسیاری از موارد عروض اختلال یا ضعفی بر اعضای بدن موجب اختلال در تعقل شخص می گردد و قوه عاقله او را مختل می سازد. حال اگر قوه عاقله قوه ای مجرد و غیر جسمانی باشد، نباید تحت تأثیر جسم مادی بدن قرار گیرد و از آن متأثر شود. صدرالمتألهین پاسخ می دهد: این مطلب به منزله استثنای عین تالی است و در قیاس استثنایی، استثنای عین تالی منتج نیست.

توضیح بیش تر آن که قیاس استثنایی تنها در دو صورت منتج است:

اول آن که عین مقدم را استثنا کنیم که در این صورت، عین تالی را نتیجه می گیریم.

براهین تجرد نفس بسیار است و آثار حکما را بحث از حالات نفس فرا گرفته ولی با این وجود حقیقت نفس پشت پرده ابهام قرار دارد و کسی نتوانسته آن گونه که سزاوار است حقیقت آن را بیابد، جز اولیاء الهی که به عالم مجردات راه یافته اند





دوم آن که با استثناى نقیض تالی، نقیض مقدم را به دست آوریم.

اما اگر عین تالی استثنا شود نمی توان عین مقدم را نتیجه گرفت. زیرا این امکان وجود دارد که صدق تالی اعم از صدق مقدم باشد، چنین استثنایی در منطق، مغالطه «وضع تالی» خوانده می شود. در این اعتراض هم، مستشکل عین تالی را یعنی عبارت «در بسیاری از موارد قوه عاقله در سن پیری ضعیف می گردد» را استثنا کرده و دچار مغالطه «وضع تالی» شده است. صدرالمتألهین، سپس در تبیین اختلالات مادی در قوه عاقله می گوید «هرگاه اختلالی در قوا و اعضای بدن پدید می آید اشتغال نفس به تعبیر بدن جهت اصلاح و جبران اختلالات پدید آمده شدیدتر می گردد و همین شدت توجه و اشتغال باعث می شود که نفس ناطقه از کار اصلی خود- تعقل- بازماند یا آن که در فعل آن اختلالاتی به وجود آید.» (پیشین ص ۲۹۳).

در پایان، صدرا تحت عنوان «حکمت عرشى» نظر نهایی خود را در مورد برهان فوق چنین اعلام می دارد «نتیجه این برهان اخص از مدعاست، زیرا این برهان مجرد تام عقلی تمام نفوس انسانی را ثابت نمی کند، بلکه فی الجمله بیانگر غیرجسمانی بودن قوه عاقله است و این مطلب که مجرد قوه عاقله، تجردی تام و عقلی است یا تجردی مثالی، به وسیله این برهان ثابت نمی شود (پیشین ص ۲۹۴).

البته می دانیم که حکمای مشاء اعتقادی به تجرد مثالی نداشتند و امور مجرد را منحصر در مجردات عقلی می دانستند و لذا این اشکال بر آن وارد است که برهان حاضر همان گونه که در مورد قوه عاقله جاری است در مورد قوه واهمه و متخلیه نیز جریان دارد.

سخن پایانی صدرا در این باب: ملاصدرا در خاتمه می گوید: «این براهین برای اثبات نفس ناطقه صرفنظر از این که به عقل بالفعل رسیده یا نه، یقین آور است.»

مطلب در حوزه توجه که نظر ملاصدرا را از دیگر آراء متمایز می کند، این که نزد صدرالمتألهین برهان صرفاً می تواند مجرد نفس را فی الجمله برای ما ثابت کند و اگر کسی بخواهد به عمق حقیقت و کیفیت تجرد نفس پی برد و بالجمله بدان معرفت پیدا کند می باید به کشف و شهود پناه ببرد و از اولیای الهی مدد جوید.

این حکیم الهی می گوید: براهین تجرد نفس بسیار است و آثار حکما را بحث از حالات نفس فراگرفته ولی با این وجود حقیقت نفس پشت پرده ابهام قرار دارد و کسی نتوانسته آن گونه که سزاوار است حقیقت آن را بیابد، جز اولیاء الهی که به عالم مجردات راه یافته اند (شیرازی، ۱۴۱۹ ه.ق، ص ۵۲۵-۵۲۶).

پس کسی که خواهان آگاهی از حالات نفس است بهتر

است به آنان اقتدا نماید و از ابزار و برکات آن ها بهره گیرد. چنین انسانی باید از اغراض دون و مادی پرهیز نماید و باطن خویش را از شواغل بست پاک سازد تا ذات خویش را مجرد از قیود مادی مشاهده نماید. این همان روشی است که ملاصدرا آن را کشف می خواند. نزد او کشف حقیقی جز در پرتو پیروی از کشف الهی ممکن نیست.

نتیجه این که مجموعه براهین حکمای اسلامی مبنی بر تجرد نفس را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

یک دسته براهین که بر محال بودن انطباق صور عقلی در جسم پایه گذاری شده است.

دسته دوم آن هایی هستند که سنخ کار و عملکرد جوهر نفس را مغایر با عملکرد عوامل جسمانی می دانند و بر این اساس نفس را غیر جسم جسمانی می شناسانند. دسته سوم که باید آن ها را محکم ترین دلایل دانست، آن هایی هستند که با تکیه بر علم حضوری نفس به ذات خویش خود سامان یافته است.

راجع به برهان های قسم نخست، این ایراد وارد است که چگونه امری مجرد چون نفس، ممکن است محل معقولات واقعی شود آیا این امر (یعنی محل بودن) ملازم با استعداد و قوه و در نتیجه ملازم با مادیت نیست؟ مگر ممکن است نفس قبل از این که صورتی را بپذیرد فاقد استعداد پذیرش آن صورت باشد؟ بنابراین با توجه به برهان های دسته دوم و مخصوصاً دسته سوم می توان بر تجرد نفس ناطقه حکم کرد و آن را غیرمادی دانست.

بساطت نفس

صدرالمتألهین از راه بساطت نفس برهان اقامه می کند که فعالیت های ادراکی نفس از راه حواس آغاز می شود و هر یک از معلومات و معقولات یا مستقیماً از راه حس به دست آمده است و یا آن که جمع شدن ادراکات حسی، ذهن را برای حصول آن معلوم مستعد کرده است و نفس از ناحیه ذات خود (بالفطره) نمی تواند ادراکی از اشیا خارج داشته باشد و آن ها را تعقل کند. وی در مباحث عقل و معقول اسفار فصلی تحت عنوان «در این که نفس با این که بسیط است چگونه بر این همه تعقلات بسیار قادر است» منعقد کرده و خلاصه آن فصل این است:

کثرت آلات حسیه از یک طرف و تعدد احساس های جزئی از طرف دیگر، که در طول زمان به واسطه حالات و شرایط و حرکات و کوشش های مختلف که انسان برای اغراض و غایات مختلف می کند پیدا می شود، موجب می شود که صور محسوسه فراوانی در ذهن جمع شود. این اجتماع و تراکم ادراک حسی، نفس را مستعد می کند. برای پیدایش بدیهیات تصویری و بدیهیات تصدیقی. پس از پیدایش بدیهیات، تکثر معلومات به طور دیگری آغاز می شود، به این نحو که ذهن آن ها را با

شکل‌ها و صورت‌های مختلف ترکیب می‌کند و حدود و قیاسات می‌سازد و به انواع نتایج ناآل می‌شود و از این راه علوم نظری را کسب می‌کند و قدرت تا بی‌نهایت جلو رفتن را پیدا می‌کند. (و خلاصه این که پیدایش بدیهیات اولیه کثیره مستند است به کثرت آلات حسیه و کثرت احساس‌های جزئی و پیدایش و تکثر علوم نظری مستند است به انواع ترکیباتی که در بدیهیات صورت می‌گیرد و البته در خصوص معلومات نظری به حسب رابط‌های که بین هر مقدمه و نتیجه‌اش هست ترتب علی و معلولی برقرار است) (طباطبایی، ۱۳۷۴، ص ۴۲-۴۱).

حرکت جوهری

اندیشه حرکت جوهری با دید متافیزیکی ملاصدرا درباره وجود هم‌بستر است. آن‌جا که ماهیت امری در خود یا فی‌نفسه نباشد و تعیین هر ماهیتی به تعیین فعل و جودی بستگی پیدا کند و تابعی از شدت و ضعف وجود باشد، شور بازگشت در هر مقامی از وجود پا می‌گیرد و ماهیاتی که تا آن زمان ثابت و تغییرناپذیر می‌نمودند، با ناآرامی تمام به دگردیسی و استحاله روی می‌آورند. برای مثال، هستی جسم یا تن، دیگر به هستی عینی‌اش در مقام محسوس محدود نیست. تن را باید از حالت عنصری‌اش، که حالتی کیفی است، تا دگرگونی‌های پیاپی‌اش، که طی آن‌ها از جمادی به نباتی، آن‌گاه به حالت حیوانی و سرانجام به حالت جسم ناطق رسد که می‌تواند واقعیات معنوی را دریابد، در نظر گرفت. حتی خود ماده دیگر همان مادیت محسوس نیست؛ از حالت‌های بی‌نهایت می‌گذرد؛ نخست جسم کثیف [مترکم] است، سپس جسم لطیفی می‌شود و سرانجام به مقام جسم الهی و روحانی می‌رسد. روان بشری هم تاریخی دارد، اما نه تاریخی در جهت گسترش افقی و شدن تدریجی، بل (تاریخی متافیزیکی) از حالت پیش از وجودی‌اش تا سقوط در اسفل‌السالفین و برآمدنش برای رسیدن (به مقام بشری). روان، از این حالت به بعد، با گذاشتن از «قیامت‌های صغری»، در مرگ و «قیامت کبری» در تولد آن جهانبخش، سرانجام به مرتبه‌ای از وجود می‌رسد که از آن جهت بشر روحانی است، چندان که به گفته صدرا نفوس رجوع کند به سوی حق جواد» (کربن، ۱۳۷۳، ص ۲۴۴).

روح

شیخ صدوق در کتاب اعتقادات می‌فرماید: «اعتقاد ما در انبیا و رسل و ائمه - علیهم‌السلام - این است که پنج روح در آن‌هاست: روح‌القدس، و روح‌الایمان، و روح‌القوة، و روح‌الشهوة و روح‌المدرج، و در مؤمنین چهار روح است و در کافرین و بهائم سه روح است. و اما قول حق تعالی که می‌فرماید: «... یستلونک عن الروح،

قل الروح من امر ربی» خلقی است اعظم از جبرائیل و میکائیل، که با رسول‌الله (ص) و با ملائکه است و از عالم ملکوت».

و این کلام از صدوق مأخوذ از احادیث ائمه معصومین - سلام‌الله علیهم اجمعین - است و مراد از «روح‌القدس» روح اولی است، که با خداست. مراجعه به سوی ذات خویش، یعنی مستهلک در ذات حق است و مسماست در نزد حکما به «عقل فعال» و مراد از «روح‌الایمان» عقل مستفاد است، و آن عقلی است که بالفعل گشته بعد از آن که عقل بالقوه بود و مراد از «روح‌القوة» نفس ناطقه انسان‌هاست و آن عقل هیولانی بالقوه است. مراد از «روح‌الشهوة» نیز نفس حیوانیه است، که شأن آن شهوت و غضب است. و مراد از «روح‌مدرج» روح طبیعی است که مبدأ تنمیه و تغذیه است و این ارواح خمسسه حصولشان در انسان بتعاقب و تدرج است، زیرا که انسان را مادام که در رحم است، نباشد مگر نفس نباتیه و بعد از ولادت حاصل شود از برای او نفس حیوانیه، که مواد قوه خیالیه است و بعد از آن در او بلوغ حیوانی و اشتداد صوری حادث شود از برای نفس ناطقه، که مراد از آن عقل عملی است و اما عقل بالفعل حادث نشود مگر در کمی از مردم، و آن‌ها عرفا و مؤمنین باشند که ایمانشان به خدا و ملائکه و کتب و رسل و روز قیامت حق و ثابت باشد، و اما روح‌القدس مخصوص است به اولیا و الله و این ارواح خمسسه انواری باشند در شدت نوریت و ضعف و همه به یک وجود که صاحب مراتب متدرجه‌الوصول است در کسی که موجود باشند. و چیزی که مؤید کلام صاحب اعتقادات است از طریق روایات، چیزی است که از کمیل بن زیاد نقل شده، که فرموده که «سؤال کردم از مولای خویش امیرالمؤمنین - علیه آلاف التحية والسلام - که یا امیرالمؤمنین، می‌خواهم نفس مرا به من بشناسانی. فرمود: ای کمیل، کدام نفس را می‌خواهی به تو بشناسانم؟ عرض کردم که ای مولای من، غیر از یک نفس مگر نفسی هست؟ فرمود: ای کمیل، نفس چهار است: نامیه، نباتیه و حسیه حیوانیه، و ناطقه قدسیه و کلیه الهیه.

هریک از این‌ها را پنج قوه و دو خاصیت است. پس نفس نامیه نباتیه را پنج قوه باشد. جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و مولده و از برای او دو خاصیت است یکی زیاده و دیگری نقصان و انبعاث این نفس از کبد است و نفس حسیه حیوانیه را نیز پنج قوه است: سمع، بصر، شم، ذوق و لمس و از برای وی دو خاصیت است، یکی شهوت و دیگری غضب. و نفس ناطقه قدسیه را نیز پنج قوه است: فکر، ذکر، علم، حلم و نباهت و از برای وی انبعاثی نیست و شبهه اشیا است به نفوس ملکیه و از برای آن دو خاصیت است: یکی نزهت و دیگر حکمت.

نفس کلیه الهیه را نیز پنج قوه است: بقای در فنا، نعیم در شفا، عز در ذل و غنای در فقر و صبر در بلا و وی را دو خاصیت است: یکی رضا و دیگری تسلیم و این نفس نفسی

ماهیت اصلی ایمان چیزی جز علم و تصدیق نیست و اگر در برخی از روایات عمل به ارکان به عنوان یکی از اصول سه‌گانه ایمان شمرده شده است برای این است که حصول این معرفت متوقف به اصلاح قلب و تهذیب باطن و تلطیف درون آدمی است





است که مبدأ او نزد حق است و عودش نیز به سوی اوست. حق تعالی فرماید: «... و نفخت فيه من روحي» (سوره ص، آیه ۷۲) اشاره به سوی مبدأ آن است و ایضاً می‌فرماید: «یا ایتهای النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» (سوره فجر، آیه ۲۸-۲۷) اشاره به سوی معاد آن است و عقل وسط کل است (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۲۱۰-۲۰۷).

مراتب عقل

نفس انسانی دارای دو قوه عامله و عاقله است و هیچ‌یک از این دو قوه، از یکدیگر قابل تفکیک نیستند. حکما اغلب از قوه عاقله نفس تعبیر به «عقل» می‌کنند و عقلی هم که در کتاب نفس مورد توجه آنان است همین قوه است نه معنای دیگر. از ویژگی‌های قوه عاقله (عقل)، اختلاف مراتب آن است. طبق تقسیم‌بندی موجود در کتب فلسفی، این عقل دارای چهار مرتبه است:

مرتبه نخست، از آن مراتب چهارگانه، «عقل هیولانی» است و آن به مرتبه‌ای اطلاق می‌شود که نفس انسان که قابلیت ادراک حقایق اشیاء را دارد از هر ادراکی خالی باشد، همانند نوزادی که نسبت به کتابت به کلی خالی‌الذهن است. به دلیل شباهتی که این عقل به هیولا در خالی بودن از فعلیات دارد بر آن «عقل هیولانی» نام نهاده‌اند.

مرتبه دوم، «عقل بالملکه» است. و آن عقلی است که تصورات و تصدیقات بدیهی - و به تعبیر ملاصدرا «اولیات» (اسفار، ج ۳، ص ۴۵۴) - را فقط ادراک می‌کند. «عقل بالملکه»، از آن‌جا که از مرحله عقل هیولانی گذشته است و آمادگی لازم را برای التفات علوم نظری - چه به واسطه فکر و چه از طریق حدس - پیدا کرده است و باز به تعبیر مؤلف، یک‌نوع ملکه انتقال به نشئه عقل بالعقل در او پدیدار گشته است، آن را «عقل بالملکه» می‌گویند. مرتبه سوم، «عقل بالفعل» است. در این مرتبه عقل با استفاده و استنتاج از علوم بدیهی - که در مرتبه «عقل بالملکه» واجد آن شده است - در هر زمان که اراده کند، به مجرد التفات می‌تواند تمامی علوم نظری را تعقل و ادراک نماید.

مرتبه چهارم، «عقل مستفاد» چهارمین مرتبه عقل است. در این مرحله عقل تمامی معقولات و ادراکات خود را اعم از معقولات بدیهی و نظری که مطابق با عالم بالا و پایین است، بالفعل نزد خود حاضر دارد و بالفعل نیز آن‌ها را تعقل می‌کند و به تعبیر فلاسفه، عقل در این مرتبه «عالماً علمياً مضاهياً للعالم العینی» یعنی یک عالم علمی است شبیه به عالم عینی (اسفار، ج ۳، ص ۴۵۲ تا ۴۵۵ و نهایت‌الحکمه، ص ۲۴۸ و تعلیقه بر نهایت‌الحکمه، مصباح یزدی، ص ۳۷۵).

صدرالمآلهین این بحث را در مواضع مختلف از کتاب

تفسیرش مطرح کرده است و آیاتی را با استفاده از این مطلب توضیح داده که به نمونه‌ای از آن می‌پردازیم.

«الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون» (سوره بقره، آیه ۳) این مفسر بزرگ در خصوص این آیه بحث نسبتاً گسترده‌ای را در باب ایمان مطرح می‌کند و پس از نقل اقوال گوناگون در باب ماهیت ایمان به تقریر مقدماتی می‌پردازد که نتیجه آن این است که ماهیت اصلی ایمان چیزی جز علم و تصدیق نیست و اگر در برخی از روایات عمل به ارکان به عنوان یکی از اصول سه‌گانه ایمان شمرده شده است برای این است که حصول این معرفت متوقف به اصلاح قلب و تهذیب باطن و تلطیف درون آدمی است...

اما در نظر این مفسر حکیم، ایمان حقیقی، ایمانی است که موجب تحول و دگرگونی در انسان گردد و انسان هیولانی حیوانی را تا مرتبه انسان حقیقی عقلانی، تعالی و ارتقا بخشد و او را از قوه به سوی فعلیت بکشاند. از این حقیقت ایمانی در شرع و عقل به اسامی مختلف، نظیر نور، فقه، علم، کتاب، سنت و توحید، تعبیر می‌شود.

به نظر ملاصدرا «عقل مستفاد» یکی دیگر از اسامی «ایمان» است که مصطلح نزد فلاسفه الهی و موحدین از حکماست؛ عقلی که حکما بر علم نفس، از آن سخن می‌گویند و از اسامی مراتب نفس در مسیر تکاملی آن به‌شمار می‌رود، همین عقلی است که با ایمان مرادف است. اگر این ترادفی که صدرالمآلهین ادعا می‌کند که بین ایمان و عقل مستفاد است، درست باشد باید چنین نتیجه گرفت که منظور از مؤمنین در «... الذین یؤمنون بالغیب» (سوره بقره، آیه ۳) آن نفوسی‌اند که به بالاترین مرتبه مجرد نفس نایل شده‌اند و در نتیجه آن، تمامی معقولات، اعم از بدیهی و نظری را درحالی که با عالم علوی و سفلی است بالفعل نزد خود حاضر دارند و آن را تعقل می‌کنند (کرامتی، ۱۳۸۵، ص ۸۴-۸۲).

در نظر این مفسر حکیم - ملاصدرا - ، ایمان حقیقی، ایمانی است که موجب تحول و دگرگونی در انسان گردد و انسان هیولانی حیوانی را تا مرتبه انسان حقیقی عقلانی، تعالی و ارتقا بخشد و او را از قوه به سوی فعلیت بکشاند

منابع

۱. جوادی آملی، عبدالله، رحیق مختوم، نشر اسرا، قم، ۱۳۸۲
۲. ابن‌سینا، المباحثات، نشر بیدار، قم، ۱۳۷۱
۳. سجادی، سیدجعفر، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۱
۴. ملاصدرا، شیرازی، تفسیر قرآن کریم، جلد ۷، نشر بیدار، قم، ۱۳۶۳
۵. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه، جلد ۸ و ۹، نشر دارالاحیاء، بیروت، ۱۹۸۱ م
۶. ملاصدرا، اسفار، جلد ۲، نشر مرئی، ۱۳۸۳
۷. رحیمیان، سعید، فیض و فاعلیت وجودی افلوطین تا صدرالمآلهین، نشر بوستان، قم، ۱۳۸۱
۸. طباطبائی، محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، نشر صدرا، تهران، ۱۳۷۴
۹. واعظی، سیدحسین، مرغ باغ ملکوت، انتشارات دانشگاه آزاد خوراسگان، ۱۳۸۵

علل بی‌علاقگی دانش‌آموزان به زبان عربی

شیوه‌های ایجاد علاقه دانش‌آموزان

به درس عربی

یاور رضایی

سرگروه عربی استان کرمانشاه

مقدمه

زبان عربی از آن جهت که زبان قرآن است همواره مورد توجه عالمان دین و برنامه‌ریزان تعلیم و تربیت بوده است. آموزش این زبان از دیرینه‌ای طولانی در کشور ما برخوردار است چراکه یک‌سوم از فهم و درک عمیق ادب فارسی مستلزم فراگیری زبان عربی است و از سویی دیگر درک مفاهیم معارف دینی وابسته و پیوسته‌آشنایی با این زبان است این دو ویژگی زبان عربی را به عنوان جزء لاینفک فرهنگ ایرانی در آورده و به همین سبب تمام مراکز علمی و فرهنگی تاریخ ایران پس از اسلام همواره با چشم نیاز به این زبان نگریده‌اند.

اگرچه عرض هنر پیش‌یار بی‌ادبی است

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربی است

معلم عربی میراث اسلام و فرهنگ قرآن را بر دوش می‌کشد و در کنار آموزش زبان و وظیفه‌اش جلوه دادن مجد و عظمت اسلام در قالب قواعد قرآنی می‌باشد لذا بایست به‌طور کامل اخلاق و موازین شرعی در رفتار و متجلی گردد به‌گونه‌ای که در سراسر وجودش گل زیبا و لطافت بهار قرآن دیده شود و دانش‌آموزان شکوفایی این گل را در کلاس مشاهده کنند و از بوی خوشش سرمست شوند. اما متأسفانه در این مسیر، مشکلاتی وجود دارد که مانع علاقه و تمایل دانش‌آموزان نسبت به این زبان می‌شود. مشکلاتی که قصد داریم در این مقاله به بررسی آن بپردازیم:



الف: بررسی مسائل و مشکلات عامل انسانی (معلمان)

یکی از معضلات این واحد درسی غنی و گران بها، استفاده از معلم های غیرمتخصص می باشد.



متأسفانه اغلب ساعات عربی به عنوان پر شدن ساعات دبیران به کار می رود مثلاً دبیر علوم تربیتی یا مشاوره، بینش اسلامی، ادبیات و غیره خود را آماده تدریس این واحد بسیار تخصصی و مشکل می داند و از آن جایی که کمبود دانش تخصصی معلم باعث می شود درس به خوبی تفهیم نشود و یا پاسخ سوالات آن ها به اشتباه داده شود دلسردی دانش آموزان را به دنبال دارد. می دانیم که از نظر روان شناسی هنگامی که اطلاعات انسان درباره مسئله ای کافی نباشد از طرح اشکال و سؤال در آن زمینه خودداری می کند در نتیجه ضعف علمی دانش آموزان نتیجه ضعف علمی همکاران دروس (غیرمتخصص) عربی است و این گونه همکاران که پرسش های دانش آموزان را هم دارند خود را در کلاس بسیار جدی و بد اخلاق نشان می دهند تا کسی جرأت طرح نداشته باشد.

سؤال من این است چرا هیچ یک از همکاران به خود اجازه نمی دهند وارد حریم زبان انگلیسی یا دروس دیگر شوند؟ آیا این کوتاهی از جانب مدیران گروه های عربی و تأمین نیروی انسانی نیست؟

از عواقب دیگر نیروی غیرمتخصص این است که اغلب اوقات مشاهده شده است دبیران با کتاب هایی پاسخ داده شده و ترجمه شده در کلاس حاضر می شوند و ترجمه و تمرین ها را برای دانش آموزان دیکته می کنند و با این کار قدرت حل مسئله را از دانش آموزان سلب می کنند.

یکی دیگر از مشکلات نیروی انسانی در مورد دروس مذهبی و عربی این است که متأسفانه برخی از ما دبیران خشک بودن را مترادف مذهبی بودن می دانیم و نمی خواهیم با دانش آموزان دمساز و دوست باشیم در صورتی که در بسیاری از موارد دانش آموز ابتدا به دبیر و سپس به درس مربوطه علاقه مند می شود و چون در کلاس به دقت درس را گوش می کند تمریناتش را حل می کند تا رضایت دبیر مورد علاقه اش را جلب کند درس را به خوبی فرا می گیرد و به درس نیز علاقه مند می گردد.

ب: بررسی مشکلات کتب درسی

یکی از مسائلی که انگیزه دانش آموزان را کم رنگ می کند این است که برای دانش آموزان ارتباط بین زبان عربی و علوم قرآنی تبیین نشده است. برای دانش آموزان سنگین است که زبان اعراب را بخوانند بنابراین باید ریسمان بین زبان عربی و علوم قرآنی را محکم تر کنیم تا دانش آموزان پس از گذراندن عربی خود را نسبت به درک قرآن توانا تر حس کنند و در این صورت لازم است ترجمه بیشتری گنجانده شود تا گنجینه لغات

آن ها غنی تر شود. باید متون ترجمه و جملات تمرین با روحیه و مسائل روز جهان مطابق باشد برای مثال در آخر هر درس یکی از مسائل طرح شده در قرآن ذکر شود و با دانش جدید تطبیق داده شود.

ج: بررسی وسائل کمک آموزشی

مسئولین و برنامه ریزان زبان انگلیسی هر ساله به شاخه های آن افزوده و ساعت تدریس آن را اضافه می کنند. برای زبان انگلیسی نوارهای مخصوص مکالمه و گفت و گو از طرف مسئولین مهیا شده و دانش آموزان ملزم به فراگیری آن می باشند از نظر روانشناسی اگر آنچه را که انسان فرا می گیرد قابل ادراک و کاربردی باشد تمایل بیشتری به آن نشان می دهد بنابراین پیشنهاد می کنم اگر خواهان تغییر دیدگاه دانش آموزان نسبت به زبان عربی هستیم یک ساعت در هفته را به مکالمه و استفاده از نوارهای درسی اختصاص می دهیم می توانیم از سرودهای مذهبی که به زبان عربی عرب زبانان اجرا شده برای ایجاد انگیزه استفاده کنیم زیرا از آنجایی که سرود آهنگین و با نظم و ترتیب است و فطرت آدمی با آن سازگار است دانش آموزان در ترجمه آن سرود و فهم مطالب آن کوشش می کنند و این موفقیت گامی است برای موفقیت های بعدی.

د: بررسی مسائل مربوط به انگیزه یادگیری

مسئله مهم در رابطه با انگیزه یادگیری نوع سؤالات امتحانی می باشد از آنجایی که غالباً سؤالات امتحانی کاملاً مثل سؤالات کتاب است دانش آموز مطالب کتاب را عیناً و بدون یادگیری به خاطر سپرده و حتی نمره بالا هم کسب می کند لذا برای یادگیری مطالب کتاب اقدامی نمی کند در صورتی که اگر نوع سؤالات به گونه ای باشد که دانش آموز را به فراگیری علاقه مند و مشتاق ابتکار عمل نماید از این یادگیری هم احساس لذت می کند و هم در درس پیشرفت می نماید.

شیوه های ایجاد علاقه در دانش آموزان نسبت به

درس عربی

الف: سیستم آموزشی و مدیریتی

۱. تهیه نوار صوتی از کتب درسی
۲. تهیه نوار کار
۳. تهیه کتاب کار
۴. تهیه فلش کارت برای استفاده معلمین کلاس اول راهنمایی
۵. تهیه کتاب پوستر
۶. در تألیف کتاب درسی از تجربیات معلمین توانا استفاده شود.

۷. متن دروس باید شاد و علمی و مناسب یک دانش آموز پرشور باشد.

۸. تصاویر کتب درسی باید بسیار زیبا و بانشاط باشند.

۹. مسئله حروف چینی و صفحه آرایی کتابها.

۱۰. اجرای المپیاد عربی در سطح ایران عامل مهمی در ایجاد علاقه دانش آموزان است.

۱۱. تبدیل بارم عربی ۲۰ به ۴۰ نمره کاری است که معضلات طرح سؤال و نحوه تصحیح را از بین می برد به عنوان مثال به سؤال زیر دقت کنیم. امر تَكْتَبُونَ را بنویسید (۰/۲۵)

۱۲. تجهیز مدارس به مجلات عربی مانند «الهدی»

۱۳. استفاده از دبیر متخصص و مرتبط در عربی سال اول راهنمایی

۱۴. بعضی از معلمان عربی در اصل دبیر دروس دیگری هستند و معمولاً هیچ دوره‌ای هم ندیده‌اند و در مجامع عمومی گروه‌های آموزشی هم شرکت نمی کنند و باعث مشکلاتی در کلاس می شوند.

۱۵. تأسیس و راه اندازی آزمایشگاه‌های زبان در مناطق آموزش و پرورش جهت آموزش فراگیری زبان عربی به دبیران و دانش آموزان

۱۶. اختصاص درصدی از بودجه سرانه مدارس به خرید و تکمیل وسایل و ابزارهای کمک آموزشی به صورت طرح زمان بندی

ب: روش‌ها و فنون مدرس

مهم ترین روش‌ها و فنون مدرس عربی برای ایجاد علاقه در دانش آموزان عبارتند از:

۱. استفاده از فیلم‌های آموزشی

آنچه یک دیدن کند ادراک آن

سال‌ها نتوان نمودن با بیان

۲. آوردن مثال‌هایی که دانش آموزان را متقاعد کند فراگیری عربی در فهم دروس دیگر مانند ریاضی کمک می کند مانند فهمیدن معانی (مکعب، مثلث، متقابل به رأس) و علوم (مانند محدب مقعر).

۳. عدم تکیه به قواعد خشک و بی روح دستور زبان به خصوص (نحو) زیرا هدف اصلی درک مطلب و فهمیدن متون ترجمه لغت است.

۴. اگر دانش آموز بفهمد پس از خواندن کتاب می تواند متون دینی و مذهبی و مجلات و روزنامه عربی را بفهمد و یا در هنگام سفر به کشورهای عربی دچار مشکل نشود قطعاً به این زبان علاقه مند می شود.

۵. تهیه صیغه‌های صرف چهارده گانه فعل‌های مضارع و

ماضی توسط دانش آموزان در مقواهای بزرگ.

۶. اهداء لوح تقدیر که مزین به آیات قرآن کریم و سخنان

معصومین (ع) است برای ایجاد علاقه به فراگیری درس عربی در دانش آموزان.

۷. تهیه کارت امتیاز عربی توسط معلم عربی برای ایجاد

علاقه به فراگیری و بهره‌مندی از درس.

۸. ترغیب و تشویق دانش آموزان به حفظ مکالمه‌های کوتاه

و اجرای آن در کلاس درس.

۹. تهیه دفترچه لغات عربی توسط دانش آموزان همانند

دفترچه‌های لغات انگلیسی برای ایجاد علاقه به فراگیری زبان عربی.

۱۰. برای آموزش مفاهیم دینی و مذهبی که البته هدف

اصلی درس عربی است لازم نیست که حتماً به صورت مستقیم عمل کرد و خود آیات و احادیث و ادعیه را آورد بلکه می توان در انتخاب متون کتاب از پرکاربردترین واژه‌های قرآنی و حدیثی بهره گرفت.

نتیجه‌گیری

از آنچه که گفتیم نتیجه می گیریم که اصولاً برای آموزش هر زبانی چهار مهارت عمده می توان مورد توجه باشد این چهار مهارت عبارتند از:

۱. مهارت تکلم

۲. مهارت نوشتن

۳. مهارت شنیدن

۴. مهارت خواندن

کسب مهارت خواندن ممکن ترین و اصولی ترین هدفی

است که برنامه آموزش عربی مدارس ما باید در پی دستیابی به آن باشد.

آمیختگی ادبیات فارسی را با عربی نباید از یاد برد.

کسب مهارت خواندن ممکن ترین و اصولی ترین هدفی است که برنامه آموزش عربی مدارس ما باید در پی دستیابی به آن باشد

پی نوشت

* زیر نظر قاسم کریمی، دفتر برنامه ریزی و تألیف کتب درسی چاپ: دفتر چاپ و توزیع، تیرماه ۷۷

منابع

۱. قرآن کریم

۲. احادیث نبوی (نهج الفصاحه)

۳. اشعار حافظ دیوان حافظ چاپ امیدوار چاپ چهارم پاییز ۷۴ کانون

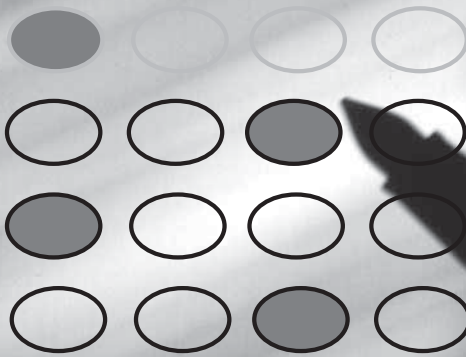
انتشارات پیام محراب

۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گردآورنده ناصر رسایی نیا چاپ آفتاب

چاپ چهارم ۷۹

۵. گزیده‌هایی از مقالات اساتید زبان عربی





آزمون سراسری در تراوی نقد

دکتر محمد مهدی اعتصامی
نویسنده کتاب‌های درسی «دین و زندگی»

نقد سوالات دین و زندگی
گروه آزمایشی علوم انسانی

□ سؤال ۵۳. رؤیاهای مطابق با واقعیت حاکی از یک رویداد خارجی که همان رؤیاهای هستند، مبین وجود بُعد غیرمادی انسان که ویژگی آن «ثبات» به معنای ناپذیری است و سجده فرشتگان به آدم، بر خورداری از آن است، می‌باشد.

■ بررسی: این سؤال، هم از جهت طراحی و هم محتوا مناسب است. البته ثبات نداشتن به معنای تجزیه‌ناپذیری گرفته شده که این، صحیح نیست. عبارت کتاب چنین است: «وقتی گفته می‌شود که من و روح ثابت است، برخی گمان می‌کنند که مقصود این است که روح آدمی دچار هیچ تغییری نمی‌شود. خیر، چنین نیست». مقصود از این عبارت آن است که روح برخی از تغییرات را می‌پذیرد و برخی تغییرات را نمی‌پذیرد. مثلاً دانش روح زیاد می‌شود. اما خود روح به غیر روح تبدیل نمی‌شود. توضیح این مطلب، در کتاب چنین است: «بنابراین وقتی می‌گوییم روح ثابت است، منظور این است که من یا روح تجزیه و تحلیل نمی‌پذیرد و فرسوده و مستهلک نمی‌شود و به چیز دیگری تبدیل نمی‌گردد.» یعنی تجزیه و تحلیل و فرسوده و مستهلک شدن، همه مقدمه تبدیل شدن است. بنابراین اگر تغییرناپذیری را مساوی تجزیه و تحلیل نشدن بگیریم، کافی نیست»

□ سؤال ۵۴. پیام کدام آیه به ترتیب، انکار معاد جسمانی و پیروی غیر سودمند از پیام‌آوران الهی است؟
■ بررسی: در این سؤال، از آیات مربوط به بخش اندیشه و تحقیق استفاده شده است که یادگیری ترجمه آیه برعهده دانش‌آموزان نبوده و ضرورتی نداشته که معنای آیه را حفظ کنند. لذا با اهداف آموزشی برنامه درسی سازگار نیست.

□ سؤال ۵۵. از دقت در کدام آیه، «آگاهی انسان بر کاستی‌های انجام وظایف خویش» مفهوم می‌گردد؟
■ بررسی: در این سؤال نیز متن عربی آیاتی آمده که حفظ معنای آن برعهده دانش‌آموزان نبوده و لذا با اهداف برنامه درسی سازگار نیست.

□ سؤال ۵۶. از دقت در آیه شریفه: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ» و آیه شریفه: «فَإِذَا هُم يَنْظُرُونَ» به ترتیب به سرنوشت پایانی انسان در نفخ صور و متوجه می‌شویم که گفتار گروه این است که می‌گویند:

□ سؤال ۵۱. تحقق بخشیدن به یک «هدف» با ترکیب مجموعه‌ای از اجراء با حفظ رتبه و عکس آن به ترتیب، پیوستگی و را رقم می‌زند که نمونه‌اش به ترتیب، وجود و در بدن یک موجود زنده است.

■ بررسی: این سؤال، مربوط به یکی از اهداف مهم درس است و دانش‌آموزان را تشویق به یادگیری این هدف مهم می‌کند. اما از جهت جمله‌پردازی دارای ابهام و پیچیدگی است. عبارت «و عکس آن» به چه چیزی برمی‌گردد؟ به «حفظ رتبه»؟ به «تحقق بخشیدن...»؟

با توجه به این ابهام، عبارت «به ترتیب» نیز دچار ابهام می‌شود. آیا مقصود این است که «ترکیب مجموعه‌ای از اجزاء با حفظ رتبه» پیوستگی طولی است و «ترکیب مجموعه‌ای از اجزاء با عدم حفظ رتبه» پیوستگی عرضی است؟ اگر مقصود از عبارت، چنین چیزی باشد، این مطلب، با محتوای کتاب درسی درباره پیوستگی طولی و عرضی هماهنگ نیست.

همچنین عبارت «نمونه‌اش به ترتیب، وجود سلول و دستگاه تنفس در بدن یک موجود زنده است» نیز دارای ابهام است. ضمیر سوم شخص در کلمه «نمونه‌اش» به چه چیزی برمی‌گردد؟ به «تحقق بخشیدن...»؟ به «پیوستگی طولی»؟ به «پیوستگی عرضی»؟ با توجه به آمدن عبارت «به ترتیب...» به نظر می‌رسد که «سلول» برای پیوستگی طولی انتخاب شده باشد و «دستگاه تنفس» برای پیوستگی عرضی، که این هم با محتوای کتاب درسی سازگار نیست. سلول با سلول دیگر رابطه عرضی دارد و سلول دستگاه تنفس با مجموعه این دستگاه، رابطه طولی دارد و این‌ها در عبارت داده شده، به هیچ‌وجه روشن نیست.

□ سؤال ۵۲. مقام «قرب و جود» که فرجام و جایگاه پیش‌بینی شده برای انسان است، از دقت در کدام آیه، مفهوم می‌گردد؟ و درباره خداوند «ناآگاهانه» سخن گفتن پیام کدام آیه است؟

■ بررسی: این سؤال از جهت طراحی خوب است. زیرا از دانش‌آموزان می‌خواهد که در آیه تدبیر کنند و پیام آن را به دست آورند. اما در گزینه‌های این سؤال متن عربی آیاتی آمده که یادگیری معنای آن‌ها برعهده دانش‌آموزان نبوده است. لذا با اهداف کتاب درسی سازگار نیست.



■ **بررسی:** در این سؤال نیز از آیات مربوط به بخش اندیشه و تحقیق استفاده شده است که یادگیری ترجمه آیه برعهده دانش آموزان قرار نگرفته و آنان موظف به حفظ معنای آیه نبوده‌اند.

□ **سؤال ۵۷.** خدای بزرگ، خدمت به آدمیان را خدمت به خود شمرد تا خود را اعلام دارد و درهای بازگشت به سوی خود را باز نگه داشت تا او اثبات گردد و به ترتیب، مفهوم و محقق شود.

■ **بررسی:** سؤال، مناسب است و از مفاهیم کلیدی درس استفاده شد، گرچه باز هم از متن عربی آیهای استفاده شده که یادگیری ترجمه آن برعهده دانش آموزان نبوده است.

□ **سؤال ۵۸.** سد سوء استفاده هوسرانان از آراستگی ظاهری نام دارد که برخاسته از است و عامل فرار از شکست و زبونی، می‌باشد.

■ **بررسی:** در این سؤال، از مفاهیم کلیدی و محوری درس استفاده شده و از این جهت مناسب است.

اما آمدن کلمه «عزت»، یک بار بدون نفس و یک بار همراه با نفس، این ابهام را برای دانش آموزان دارد که گویا دو نوع عزت داریم.

□ **سؤال ۵۹.** اگر بگوییم: «قرآن کریم مردم را راهنمایی می‌کند که راه درست افزایش ثروت، ربانیست، بلکه پرداختن زکات و انفاق است: زیرا با این کار، جامعه از فقر نجات می‌یابد روحیه کار و شکوفایی اقتصادی شکل می‌گیرد و ثمرات و نتایج این شکوفایی به انفاق‌کننده بازمی‌گردد» پیام کدام آیه متناسب با این عبارت است؟

■ **بررسی:** در این سؤال، از متن عربی آیهای استفاده شده که یادگیری آن برعهده دانش آموزان نبوده است و سختی این سؤال فقط متوجه همین قسمت است.

□ **سؤال ۶۰.** خداوند هر مخلوقی را برای هدفی آفریده است، پس هدایت یک اصل در نظام خلقت است که آیه شریفه مؤید آن است.

■ **بررسی:** در این سؤال، سه جای خالی وجود دارد که پاسخ جای خالی اول و دوم مناسب اما جای خالی سوم غلط است. زیرا آن بخش از آیه که در گزینه یک آمده، مؤید موارد قبل نیست. ادامه آیه هم که در اینجا نیامده، ناظر بر هدایت ویژه انسان است. علاوه بر این، مگر دانش آموز موظف به حفظ این آیه بوده که بتواند بفهمد ادامه آیه چیست تا بتواند به سؤال پاسخ دهد؟

و مضاف بر این‌ها، یادگیری همین بخش از آیه هم برعهده دانش آموزان نبوده و از ناآگاهی وی برای سختی سؤال استفاده شده است.

□ **سؤال ۶۱.** جامع نیازهای انسان که نیاز به است از دقت در کدام آیه، دریافت می‌شود؟

■ **بررسی:** در این سؤال، جای خالی ناظر بر مفهوم کلیدی درس است و مناسب است. برای پاسخ سؤال طرح شده از متن عربی آیهای استفاده شده که یادگیری معنای آن برعهده دانش آموزان قرار نگرفته است و آنان موظف به حفظ معنای این آیات نبوده‌اند.

□ **سؤال ۶۲.** از دقت در آیه شریفه: «و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امراً ان يكون لهم الخيرة» و آیه شریفه: «كذلك ارسلناك في امة خلت من قبلها امم لتتلو عليهم الذي اوحينا اليك» به ترتیب: و دریافت می‌شود.

■ **بررسی:** در این سؤال، از متن عربی آیاتی استفاده شده که درک معنای آن‌ها برعهده دانش آموزان بوده است. بنابراین، سؤال، طراحی مناسبی دارد.

□ **سؤال ۶۳.** سکوت خویشان پیامبر در برابر اولین دعوت علنی او که سال بعثت به دنبال نزول آیه به منصفه بروز رسید، معلول بود.

■ **بررسی:** این سؤال، سه جالی خالی دارد که باید با مفاهیم اصلی و مشخص تکمیل شود، لذا سؤال مناسبی است؛ گرچه تعبیر «آیه انذار» در متن کتاب نیامده است.

□ **سؤال ۶۴.** «دست‌یابی به شکوه و سربلندی در گرو پاک شدن از ناخالصی‌ها» و «لازمه قبول راه هدایت، قبول سختی‌های آن است» که این دو مفهوم به ترتیب از دقت در آیه و آیه به دست می‌آید.

■ **بررسی:** در این سؤال، اولاً: گزینه‌هایی آمده که فقط شامل بخش کوچکی از آیه است. در حالی که دانش آموز برای این که بداند کدام گزینه درست و کدام غلط است، باید کل آیه را در اختیار داشته باشد.

ثانیاً: در بیشتر گزینه‌ها متن عربی آیاتی آمده که یادگیری و حفظ معنای آن‌ها برعهده دانش آموزان نبوده است.

ثالثاً: پاسخ اصلی قسمت اول سؤال، در آیه ۱۳۷ آل عمران آمده که در گزینه صحیح مطرح نشده است.

□ **سؤال ۶۵.** تألیف کتب «من لا يحضره الفقيه و التهذيب» و «معرفی خود به عنوان امام بر حق» و «مبارزه براساس اصل تقیه» به ترتیب در قالب کدام مسئولیت‌های سه‌گانه مقام امامت است؟

■ **بررسی:** گزینه‌های پاسخ به علت اشتباه بودن حذف شده‌اند.

□ **سؤال ۶۶.** رسوایی ماجراجویان فریب‌کار و خناسان مدعی مهدویت موعود، معلول و در طول دوران غیب است.

■ **بررسی:** این سؤال، مناسب طراحی شده است.

□ **سؤال ۶۷.** چه کسی شایستگی رهبری جامعه اسلامی را دارد؟

■ **بررسی:** این سؤال، مناسب طراحی شده است.

□ **سؤال ۶۸.** خانواده یک و لازمه است و تفاوت‌های تکمیلی زن و مرد به معنی یکی بر دیگری است.

■ **بررسی:** این سؤال، مناسب طراحی شده است.

□ **سؤال ۶۹.** آن‌گاه که می‌گوییم: هر فعل و هر کاری در جهان، متکی به خدا است و همه آثار آنی که از مخلوقات ظاهر می‌شود به اذن و اراده او است، بر توحیدی که بعدی از



ابعاد آن، توحید است، اصرار ورزیده‌ایم که عبارت حاکی از آن است.

■ **بررسی:** این سؤال صحیح طراحی شده است. در عین حال می‌توانست به این صورت نوشته شود تا دقیق‌تر باشد: «آن‌گاه که می‌گوییم هر فعل و هر کاری در جهان، متکی بر خداست و همه آثار آنی که از مخلوقات ظاهر می‌شود و به اذن و اراده اوست، بر توحید افعالی، که شاخه‌ای از توحید نظری است، اصرار ورزیده‌ایم...»

□ **سؤال ۷۰.** آیه شریفه «کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء» حاکی از می‌باشد و هشدار است به انسان که راه نجات، است.

■ **بررسی:** اولاً: در این سؤال از آیهای استفاده شده که یادگیری و حفظ معنای آن برعهده دانش‌آموزان نبوده است. ثانیاً: بخشی از آیه، که پاسخ سؤال در آن قرار دارد، حذف شده است و فقط در صورتی دانش‌آموز می‌تواند، پاسخ صحیح دهد که بقیه آیه را حفظ کرده باشد. در حالی که حفظ آیات درس برعهده او نبوده است.

□ **سؤال ۷۱.** مفهوم این سخن امام رضا علیه السلام که فرموده است: «المستغفر من الذنب و یفعله کالمستهزیء برّبه» آن جا محقق می‌شود که واقعیت نیافته باشد.

■ **بررسی:** در این سؤال، متن عربی حدیثی آمده که یادگیری و حفظ معنای آن برعهده دانش‌آموزان نبوده است. اگر این سؤال به گونه‌ای طراحی می‌شد که از متن فارسی حدیث استفاده می‌گردید، سؤال مناسبی به حساب می‌آمد.

□ **سؤال ۷۲.** رابطه جاذبه موجود میان اشیاء از الهی است و از خداوند سرچشمه می‌گیرد که آیه شریفه مؤید آن است.

■ **بررسی:** در این سؤال، اولاً: از متن عربی آیهای استفاده شده که یادگیری و حفظ آن برعهده دانش‌آموزان نبوده است.

ثانیاً: آن بخشی از آیه حذف شده که پاسخ سؤال در آن بوده است و بناچار، دانش‌آموز باید بقیه آیه را حفظ کنند تا پاسخ سؤال را بدانند.

ثالثاً: آن بخش از آیه که آمده، چون از بقیه آیه جدا شده، مؤید صریح بر تقدیر نیست؛ هم شامل تقدیر الهی می‌شود و هم شامل قضای الهی.

رابعاً: مثالی که در سؤال انتخاب شده، جاذبه است ولی آیهای که در پی آن آمده، مربوط به حرکت خورشید است. بهتر بود که میان مثال و آیه انتخاب شده، هماهنگی باشد.

□ **سؤال ۷۳.** پیامبر گرامی اسلام (ص) همه امتیازات اشرافی را لغو کرد و هیچ قومی را بر قوم دیگر برتر ندانست و این پیام خداوند را به مردم ابلاغ کرد که:

■ **بررسی:** سؤال، مناسب است. زیرا از متن آیهای استفاده شده که یادگیری آن برعهده دانش‌آموزان نبوده است.

□ **سؤال ۷۴.** یکی از ویژگی‌های فرهنگ علمی دوره اسلامی بود، و بالندگی علمی در تمدن اسلامی، گرفتار



مشکلات و آفت‌هایی نیز بود. یک جریان همواره وجود داشت که برای منزوی کردن تلاش می‌نمود.

■ **بررسی:** این سؤال، با متن کتاب هماهنگی دارد. البته با این که جاهای خالی برای مفاهیم کلیدی درس است، اما چون از عین عبارت کتاب استفاده شده، دانش‌آموزان را ترغیب می‌کند که عبارت‌های کتاب را حفظ کنند تا بتوانند جاهای خالی را تکمیل نمایند.

□ **سؤال ۷۵.** توجه گسترده به قانون، حقوق، ساختار حکومت و دولت، عکس‌العمل در برابر در قرون بود که نخستین گام آن با برداشته شد و ادعای ناتوانی قانون الهی در هدایت انسان به شیوه زندگی ره آورد است.

■ **بررسی:** این سؤال، با متن کتاب هماهنگ است و البته همان ایراد سؤال ۷۴ را نیز دارد.

نقد

۱. بیشتر سؤالات متکی بر درک معنای آیات و ترجمه آن‌هاست. اگر حتی درک معنای همه آیات برعهده دانش‌آموزان می‌بود، نباید این تعداد از سؤال‌ها به آن اختصاص می‌یافت.

۲. ممکن است گفته شود که اگر به این صورت از آیات سؤال طرح نکنیم، درجه دشواری سؤال کاهش می‌یابد و عموم دانش‌آموزان در پاسخ به سؤال‌ها موفق می‌شوند.

اما این سخن دلیل موجهی برای این گونه طراحی‌ها نیست. زیرا: اولاً: این سؤال‌ها با اهداف برنامه‌دستی مخالف است و دانش‌آموزان را وادار به حفظ مطالبی می‌کند که در برنامه جایگاهی ندارد.

ثانیاً: عموم این سؤال‌ها جنبه حافظه‌ای، که پایین‌ترین سطح شناخت است، دارند و هر قدر هم که دشوار باشند، فقط کار حفظ کردن را سخت‌تر می‌کنند و در نتیجه، فرصت تفکر را از دانش‌آموزان می‌گیرند.

ثالثاً: بهتر است که طراحان سؤال، به همان فرایند کتاب دین و زندگی توجه کنند. این کتاب براساس اهمیت دادن به ارزش‌یابی کتبی پایانی و آزمون تست طراحی نشده و برای ارزش‌یابی تکوینی اهمیت قائل شده است. لذا اشکالی ندارد که سطح دشواری سؤال‌ها در امتحان کتبی یا آزمون سراسری پایین باشد و دانش‌آموزان به راحتی بتوانند به سؤال‌ها پاسخ دهند. این اقدام سبب می‌شود که دانش‌آموزان در آزمون درس دین و زندگی با فراغ خاطر بیشتر شرکت کنند و نیازی به کلاس‌های کنکور و کتاب‌های گوناگون تست نداشته باشند و دبیران بتوانند با فراغ بال بیشتر در کلاس درس، به جنبه‌های نگرشی و رفتاری دانش‌آموز بپردازند و تأثیرگذاری درس را افزایش دهند.

نباید درس دین و زندگی را با درس ریاضی و فیزیک و تاریخ و جغرافی مقایسه کنیم و همان رقابتی را که در سایر درس‌ها نیاز داریم به این درس هم سرایت دهیم. همین قدر که درس دین و زندگی در آزمون سراسری باشد، کفایت می‌کند؛ اما آزمون سخت از این درس گرفتن، آن هم با طراحی سؤال‌هایی که با رویکرد کتاب مغایرت دارد، ما را از هدف اصلی دور می‌کند و تأثیر نگرشی و رفتاری این درس را به شدت کاهش می‌دهد.



جامع الأحادیث

بزرگ ترین کتابخانه احادیث

اهل بیت (علیهم السلام)

شهر بانوشکیبافر

کارشناس ارشد حکمت و فلسفه اسلامی /

دبیر دبیرستان باقر العلوم (ع) اسلامشهر

اشاره

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی در گسترش فرهنگ اسلام نقش به‌سزایی داشته و دارد. در شماره قبل مجله یکی از محصولات این مرکز معرفی شد. در این شماره نرم‌افزار دیگری که تولید جدیدی در این عرصه است و برای دبیران عزیز معارف بسیار پر کاربرد است، عرضه می‌شود.

معرفی نرم‌افزار

پس از قرآن کریم، روایات اهل بیت علیهم السلام، در شناخت و شناساندن اسلام و شکل‌گیری و بالندگی علوم اسلامی نقش به‌سزایی ایفاء نموده‌اند. از سوی دیگر، پیشوایان معصوم علیهم السلام مسلمانان را به فراگیری و فهم حدیث و نیز تعلیم و نشر آن بسیار توصیه و سفارش کرده‌اند و پیوستگی ثقلین را همواره به جامعه اسلامی گوشزد نموده‌اند. همین امر موجب گردید تا در گذران زمان، علم حدیث رونق چشم‌گیری بیابد؛ به‌طوری که امروزه این دانش با معجم‌نویسی، گزیده‌نویسی و تهیه نرم‌افزارهای حدیثی، رشد قابل توجهی یافته و تلاش‌های طاق‌فرسای گذشتگان به ثمر نشسته است. «جامع الأحادیث»، که در برگینده بزرگ‌ترین کتابخانه حدیث شیعه است، شامل ۱۸۷ عنوان از مهم‌ترین و کاربردی‌ترین کتب روایی است که با امکانات بی‌نظیر پژوهشی، حجم انبوهی از اطلاعات مربوط به احادیث را در اختیار شیفتگان معارف اهل بیت علیهم السلام قرار می‌دهد. ویژگی‌های کارآمد این لوح فشرده موجب شده است تا در نهمین نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم به کسب

عنوان خادم القرآن مفتخر و در جشنواره فرهنگی - هنری مهر و نیز در ششمین نمایشگاه سراسری نرم‌افزار علوم اسلامی به دریافت لوح افتخار و کسب عنوان نرم‌افزار برتر نائل آید و همچنین در اولین جشنواره نرم‌افزار علوم اسلامی عنوان رتبه اول را در گروه متون کسب نماید.

امکانات برنامه

● نمایش متن

قسمت «نمایش»، مهم‌ترین بخش برنامه جامع الأحادیث است، به‌طوری که متن کامل ۱۸۷ عنوان کتاب حدیثی و رجالی را در خود جا داده و در آن ۱۷۷ جلد از کتاب‌ها شامل قرآن کریم، نهج البلاغه، صحیفه سجاده، کتب اربعه، وسائل الشیعه، مستدرک الوسائل و روایات بحار الأنوار با اعراب کامل ارائه شده است. این برنامه به‌گونه‌ای تهیه شده که در هر لحظه، برقراری ارتباط دو سویه میان متن و فهرست در دسترس کاربر امکان‌پذیر است.

یکی از قابلیت‌های بخش نمایش، تفکیک آیات، اسناد، متن احادیث و بیان مؤلف با رنگ‌های متفاوت است. ضمن این که پژوهشگر قادر است حاشیه‌ها را در جایگاه خودش قرار دهد. آوردن شعرها در هیئت و قالب شعر و انتخاب نوع و اندازه خطوط، در قسمت نمایش ممکن گردیده است.

در این برنامه کاربر می‌تواند متن کامل قرآن کریم را با رسم‌الخط عثمان طه مشاهده کند و علاوه بر آن، تنظیم آیات بر حسب تعداد کلمات و حرف آغازین و پایانی (الفبایی از ابتدا و انتها) نیز میسر شده است.

● جست‌وجو در آیات قرآن



در بخش آیات، فهرست کلمات قرآن کریم همراه با فهرستی از ریشه کلمات گنجانده شده است و با استفاده از این فهرست‌ها می‌توان از طریق ریشه یا مشتقات به موارد کاربرد یک واژه در قرآن دست یافت. کاربرد، افزون بر جست‌وجوی واژه در قرآن، می‌تواند به صورت ترکیبی و به کمک عملگرهای منطقی به متن دل‌خواه دسترسی پیدا کند. با ترکیب دو یا چند ریشه می‌توان آیاتی را که مشتقات این ریشه‌ها را دربردارد، جست‌وجو کرد.

از دیگر قابلیت‌های آن استفاده از بخش «گزینش آیات» است که به‌وسیله آن می‌توان آیاتی را که دارای ویژگی‌های مشترک یا کلمات مشخصی هستند جست‌وجو کرد و براساس فرضیه‌های متعدد، پژوهش‌های نامحدودی را در قرآن کریم انجام داد.

همچنین، در این گزینه می‌توان به کمک علائم عمومی × و & کلمات و حروف را به‌گونه‌های مختلف با یکدیگر ترکیب کرد و انواع گوناگونی از جست‌وجو را در آیات قرآن انجام داد.

● ارتباط آیات با احادیث

پژوهشگر، با کمک این برنامه می‌تواند با گزینش هر آیه، احادیثی را که شامل تمام یا قسمتی از آیه انتخابی‌اند کاوش نماید و به تفسیر و تأویل آن در روایات آگاهی یابد.

● جست‌وجو در احادیث

به‌منظور یافتن روایت یا روایات مورد نظر از چند راه می‌توان اقدام کرد:

الف) از طریق فهرست کلمات احادیث

این فهرست، بدون در نظر گرفتن نوشتار خاص حروف، مثل «أ، إ، ا» تنظیم گردیده است و تعداد تکرار هر کلمه در مقابل آن مشاهده می‌شود.

ب) از طریق نوشتن کلمات دل‌خواه و جست‌وجوی ترکیبی

در این قسمت، امکان جست‌وجوی تک‌واژه، عبارت، ترکیب عطفی، مشروط منفی و ابتدای حدیث وجود دارد و امر پژوهش، به دو صورت دقیق و غیردقیق انجام می‌شود.

ج) از طریق فهرست‌سازی

در این روش می‌توان فهرستی از کلمات دل‌خواه را با استفاده از ترکیب علائم عمومی با حروف، ارقام و علائم قابل نمایش تهیه کرد و سپس در احادیث به جست‌وجوی همه یا کلمات گزینش شده این فهرست پرداخت. همچنین، می‌توان چندین فهرست را با هم ترکیب ساخت و سپس به جست‌وجو پرداخت.

د) از طریق فهرست عناوین و ابواب کتب

فهرستی از کلمات، ابواب، فصل‌ها و عناوین موضوعات

کتاب‌ها تهیه شده است، به‌طوری که پژوهشگران می‌توانند از طریق جست‌وجو در این قسمت به باب مورد نظر خود دست یابند.

● جست‌وجو در جست‌وجو (دامنه محیطی)

از طریق دامنه محیطی، می‌توان یک محیط را دامنه برای محیط دیگر قرار داد و به عبارت دیگر، بر روی جست‌وجوی پیشین، جست‌وجوی دیگری انجام داد و این روند را تا چند مرحله دنبال کرد. استفاده از قابلیت «جست‌وجو در جست‌وجو»، به دوروش «جست‌وجو در متن» و «جست‌وجو در فهرست» امکان‌پذیر است.

● جست‌وجو در محدوده خاص

پنج دامنه جست‌وجو که به‌وسیله آن‌ها می‌توان حوزه پژوهش را به دل‌خواه تنظیم نمود در برنامه جامع‌الاحادیث گنجانده شده است.

کاربر، به کمک گزینه «کتاب» قادر خواهد بود دامنه جست‌وجو را به یک یا چند کتاب و یا به جلد‌های خاصی محدود سازد. با استفاده از گزینه «مؤلف» می‌توان کتب مؤلفان خاص را مورد پژوهش قرار داد و در قسمت «زمان» امکان محدود کردن دامنه تحقیق به کتاب‌هایی که در قرن یا قرون معینی تألیف یافته‌اند، وجود دارد.

محتوای یک متن حدیثی شامل سند، متن حدیث، بیان مؤلف یا آیات و اشعاری است که در حدیث به کار رفته است و پژوهشگر می‌تواند زمینه جست‌وجو را به برخی از این موارد اختصاص دهد.

● امکانات پژوهشی

با استفاده از گزینه علامت‌گذاری در متن می‌توان به‌منظور مراجعات بعدی در جاهای مختلف علامت گذاشت. پژوهشگر، در قسمت نمایه بر متن، می‌تواند برای هر متنی که مطالعه می‌کند، نمایه و عنوان خاصی قرار دهد و با استفاده از قابلیت رنگی کردن متن قادر خواهد بود هر گروه از احادیث و متون را رنگی کند و سپس به این گروه‌ها عنوان خاصی بدهد و آن‌ها را به چاپ برساند یا به دفترچه یادداشت منتقل سازد.

از امکانات دیگر لوح فشرده جامع‌الاحادیث، قابلیت مقایسه یا مقابله متن‌ها با یکدیگر است. این امکان جهت بررسی دقیق متون موجود در برنامه تنظیم گردیده است تا کاربر تحقیق خود را به شکل بهتری سامان دهد. گنجاندن قابلیت حاشیه‌نویسی موجب شده است تا پژوهندگان با دقت نظر در هر عبارت، نظرات و نکته‌های مورد نظر خویش را در قسمت حاشیه وارد

● محیط‌های کاربری مستقل

از ویژگی‌های این نرم‌افزار، وجود چهار محیط مستقل کاربری در قسمت جست‌وجوست به طوری که کاربر می‌تواند آخرین وضعیت تحقیق خود را در هر محیط جداگانه به ثبت برساند.

● سایر امکانات

در این برنامه، ویرایشگری نیز قرار داده شده است. کاربر به کمک این امکان می‌تواند مطالب انتخابی را به قسمت **یادداشت** منتقل سازد و پس از ویرایش، آن‌ها را در پرونده‌ها با قالب‌های مختلف ذخیره کند و یا به چاپ برساند.

امکان استفاده از ابزارهای ویرایشی و نیز ذخیره متن در این قسمت، با فرمت‌های نه‌گانه و انتقال آن‌ها به برنامه‌هایی چون زرنگار و ام‌اس-ورد (MS-Word) فراهم شده است. همچنین، به وسیلهٔ گزینه **قلم** می‌توان قلم‌های محیط یادداشت را تغییر داد و به کمک گزینه **جست‌وجو** یک حرف، کلمه یا عبارت را در متن موجود در صفحهٔ یادداشت، مورد کاوش قرار داد.

در بخش **کتاب‌نامه**، اطلاعات مفیدی دربارهٔ هر کتاب، ارزش و اعتبار آن، شخصیت مؤلف، زندگی‌نامه او و نسخه‌ای که در برنامه از آن استفاده شده، تهیه گردیده است. همچنین، در قسمت **دربارهٔ برنامه**، خلاصه‌ای از زندگانی چهارده معصوم علیه‌السلام ارائه شده و به شکل کوتاه و بسیار ارزنده شمه‌ای از شرح حال هر یک از ایشان توضیح داده شده است.

امکان چاپ متن آیات، احادیث، لغت‌نامه‌ها و سایر متون با اندازه‌های مختلف و کیفیت مناسب در این برنامه وجود دارد و کاربر می‌تواند چاپگر مورد استفادهٔ خود را از بین چاپگرهای که پیش‌تر روی سیستم نصب شده‌اند انتخاب کند. از آن جایی که پژوهشگر در استفاده از نرم‌افزار با سؤال‌هایی روبه‌رو می‌شود که بیشتر به کاربرد گزینه‌ها و تکه‌های عملیاتی مربوط است، به منظور دریافت توضیح دربارهٔ هر یک از قسمت‌های برنامه، قابلیت **راهنمای فعال** طراحی شده است.

● ضمایم برنامه

در بخش ضمایم این لوح فشرده ویرایشگر فارسی و لاتین نورنگار و برنامهٔ مبدل نور گنجانده شده است.

● محتوای برنامه

در این نرم‌افزار، متن کامل قرآن کریم به همراه ۱۸۷ عنوان کتاب در ۴۴۲ جلد در موضوعات مختلف ارائه گردیده است.



کنند و به هنگام نیاز، به آن‌ها مراجعه نمایند.

در همهٔ بخش‌های برنامه، گزینهٔ پژوهش فعال نیز وجود دارد. به وسیلهٔ این امکان، در صورتی که کاربر هنگام ملاحظهٔ متن، به دانستن معنی یک واژه یا موارد استعمال آن در دیگر قسمت‌های کتاب نیاز داشته باشد، می‌تواند به سرعت نیاز خود را برطرف سازد.

● لغت‌نامه

دانستن معانی دقیق واژه‌ها برای دستی‌یابی به ژرفای کلام الهی و گفتار ائمهٔ عصمت و طهارت علیهم‌السلام از ضرورت‌های امر پژوهش در حوزهٔ اسلام‌شناسی است. قسمت لغت‌نامهٔ برنامه، شامل سه لغت‌نامهٔ معتبر و مهم به نام‌های: **کتاب العین، لسان العرب و مجمع البحرین** در ۲۹ مجلد است و به‌گونه‌ای طراحی شده که به راحتی می‌توان از طریق ریشه یا اشتقاق، به معانی و ریشهٔ هر لغت دست یافت و در صورت نیاز، متن کامل لغت‌نامه را نیز مطالعه کرد.

امکان تغییر دامنه براساس کتب لغت از دیگر قابلیت‌های این قسمت است که در دو بخش ریشه و اشتقاق فعال است. با استفاده از این امکان می‌توان دامنهٔ برنامه را به تمام کتب گسترش داد و یا به برخی از آن‌ها محدود ساخت.





آخر الزمان، منجی گرائی و سینما

مریم جزائری / کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

نامشخصی است که تقریباً به نابودی و ویرانی تمدن انسانی و موجودات جهان منجر شده است. در شرایطی که همه چیز از بین رفته، بازماندگان این فاجعه در جست‌وجوی غذا و آب هستند. کاراکتر مورتسن در قصه فیلم، آدمی معمولی مثل خود ماست. او مجموعه دیدگاه‌ها و رفتارهای خوب را دارد و سرشار از امید است و تلاش می‌کند تا این روحیه را در پسر جوانش هم تزریق کند.

او سخن از خوبی می‌گوید و این در حالی است که روی کره خاکی اثر چندانی از موجودات انسانی نیست. در عین حال، فیلم جنبه دیگر قضیه یعنی عنصر بدی را هم به نمایش می‌گذارد. بدترین نوع انسان در قصه این فیلم، گروهی از آدم‌های وحشی و بی‌رحمی هستند که در کنار تمام خصلت‌های منفی خود، آدم‌خوار هم هستند.

توجه به چنین فیلم‌هایی این نتیجه‌گیری را به دنبال دارد که سرنوشت ما در عالم واقعیت هر چه باشد، هالیوود این توانایی را دارد که به کمک تکنیک‌های پیشرفته کامپیوتری خود، وحشت

▲ کلیدواژه‌ها: آخر الزمان، منجی گرائی، سینما

ساختار فیلم‌های آخر الزمانی

جان هیلکوت، کارگردان فیلم «جاده»، که از ۲۵ نوامبر ۲۰۰۹ روی پرده سینماها رفت، چنین می‌گوید:
«فرق بزرگ بین فیلم‌های آخر الزمانی جدید با محصولات قدیمی آن در این است که فیلم‌های جدید مجموعه‌ای از مشکلات را به نمایش می‌گذارند و فقط به بحث درباره یک مسئله نمی‌پردازند.» در این فیلم که اقتباسی است از کتاب نول کورماک مک کارتی درباره سفر پدر و پسری است که تنها بازمانده یک خانواده آمریکایی هستند و برای نجات خود مناطق زیادی از خاک آمریکایی نابود و قتل عام شده را طی می‌کنند و متوجه می‌شوند دنیا رو به نابودی است. «جاده» نمایش فاجعه

ناشی از نابودی و ویرانی دنیا را به ما القا کند و مزه تلخ پایان اسفناک دنیا را به بینندگان بچشاند. تماشاگرانی که تنها با خرید یک بلیت ارزان در سالن سینما و بر روی پرده، نابودی جهان را می بینند و در خلال تماشای صحنه های جذابی که به کمک تکنولوژی فوق پیشرفته در عرصه تصویربرداری، تخیلات دروغین را به عینی ترین وقایع نشان می دهد، در صندلی سینما میخ کوب می شوند و به کمک حقه های سینمایی، تروکاژها و جلوه های ویژه، نابودی جهان و ویرانی کامل کره زمین را از نزدیک مشاهده می کنند. هیجان فوق العاده این تصاویر، گرچه در بسیاری از آن ها عنصر مبالغه و اغراق به گونه ای است که آن را از منطق خارج و غیرقابل قبول می کند، اما در همان لحظه مشاهده چنان تحت تأثیر قرار می گیرند که با پایان یافتن فیلم و خروج از سالن سینما نفس راحتی می کشند و خدا را شکر می کنند که تمام آن چه که مشاهده کرده اند، فقط یک فیلم بود و هنوز زنده اند!

براساس نوعی دسته بندی که توسط کارشناسان از این فیلم ها صورت گرفته است، می توان عناوین زیر را در نظر گرفت:

● **آخرالزمان فناوریانه:** در این آثار یک محصول و مصنوع بشری مخترع و صانع خود را به خطر می اندازد و نابود می کند. مصنوعاتی چون یک ابر رایانه، سلاح اتمی و... فیلم هایی چون دکتر فرانکشتاین، ترمیناتور ۱، ۲ و ۳، ماتریکس، مرد عنکبوتی، ابرمرد، تبدیل شونده ها، مرد آهنی و... در این دسته قرار می گیرند که در تمام این آثار دست ساخته بشر به جان خود بشر افتاده است. محور و فرمول اصلی در ساخت این آثار همواره چنین است که بحرانی جهانی و یا خطری تهدیدکننده جهان را فرامی گیرد و بلافاصله یک منجی و قهرمان ظاهر می شود و یک تنه با آن مواجه می گردد و در نهایت جهان را نجات می دهد. صحنه اصلی وقوع حوادث امریکاست و آن خطر کذایی، صرف نظر از این که چه باشد، چه آب یا یخبندان، چه ویروس یا بلایای طبیعی، چه موجودات فضایی و ربات ها و... اول از همه دامن امریکا را می گیرد و این فضای شهر نیویورک است که همواره در لوکیشن فیلم ها و صحنه های اصلی دیده می شود. از سوی دیگر منجی نیز امریکایی است یا با تمام ظواهر آن، مانند چشم آبی و موی بور یا با سایر نشانه های امریکایی بودن!

از جمله در فیلم ترمیناتور که ظرف زمانی آن ۲۰۲۹ است ولی داستان ۱۹۷۹ را نشان می دهد و این خود یک تکنیک به حساب می آید که همواره بر اصل حمله پیش دستانه تأکید دارد. در این فیلم قرار است از زنی که پیش بینی شده مادر کودک باشد که سد راه ربات هاست و به تعبیر صحیح تر تنها عامل نجات مردم دنیا از حمله و غلبه ربات هاست، محافظت شود. کودک، به رغم جنگ و گریزهای خونین و خشونت بار، به دنیا می آید و در نسخه های بعدی دوران نوجوانی و سپس جوانی وی موضوع فیلم قرار می گیرد و در نهایت نقش نجات بخش وی

و زنده ماندن او به صورت یکی از چند بازمانده دنیا نیز به تصویر کشیده می شود و پیروزی او بر ربات ها نماد غلبه قدرت جهانی امریکا و سلطه آن بر جهان فعلی است.

● **آخرالزمان طبیعی:** اعلان جنگ طبیعت علیه بشر (مانند زلزله، آتش فشان، شهاب سنگ ها، قحطی و...) در واقع قهر طبیعت با بشر و از پا درآوردن انسان به دست رویدادهای طبیعی تلقی می شود. گرچه در بعضی از فیلم ها موجودات تخیلی و حیوانات غول آسا و عظیم الجثه ای چون دایناسورها دیده می شوند و وجود آن ها با مبالغه ای هیجان انگیز طبیعی تلقی شده اند از جمله فیلم های گودزیلا ۱۹۵۴، جنگ دنیاها ۱۹۶۰، برخورد عمیق، قلعه دانته اوزیس فردا، نوستر آداموس، آرماگدون ۱۹۷۷، هارمجدون محصول ۱۹۸۳، دنیای آب ۱۹۹۵، پارک ژوراسیک، مار آناکوندا، شمارش معکوس آرماگدون محصول ۱۹۹۸ و...

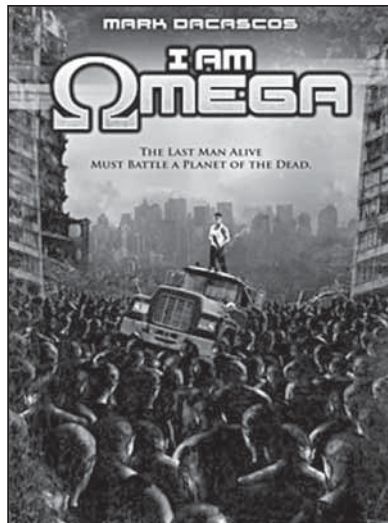
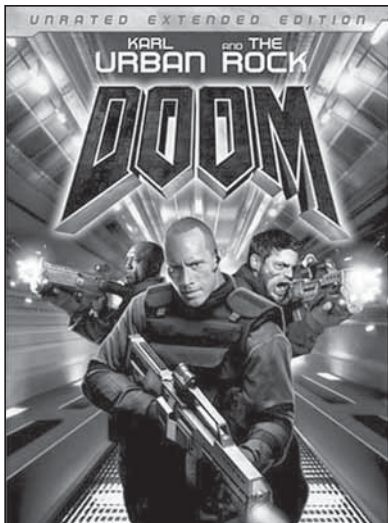
نکته جالب آن که در ۱۱ فیلم از این دسته یکی از صحنه های هیجان انگیز و تأثیرگذار، انهدام برج های دوقلوی تجارت جهانی امریکا قبل از واقعه ۹/۱۱ با دهام سپتامبر است! و جالب تر از آن حضور دائمی و شجاعانه رئیس جمهور وقت امریکاست که در تمامی لحظات حساس و سرنوشت ساز، در نقش یک منجی واسطه قرار می گیرد و تا حدودی همه راه های نجات از طریق او به منجی اصلی ختم می گردد.

از دیگر نکات قابل توجه در این دسته فیلم ها آن است که با این که منجی باوران مذهبی و حتی پیروان بعضی از مکاتب بشری که اخلاق محور هستند و جنبه الهی ندارند (مانند بودیسم) معتقدند که فرد منجی شخصیتی مقدس، پاک و نورانی دارد، اما در این فیلم ها الزاماً منجی چنین ویژگی هایی ندارد. حتی در یکی از فیلم های آرماگدون (از ۱۲ فیلمی که به این نام ساخته شده) گروهی تکنسین و مهندسان پایانه های نفتی که در میان آنان شخصیت های خلاف کار و لمپن نیز دیده می شود و بقیه نیز افرادی آلوده به انواع مفسد اخلاقی و یا در نهایت افرادی معمولی هستند، به درخواست کارشناسان و دانشمندان علوم فضایی به کار گرفته می شوند و اینان در انجام مأموریت فضایی (!) خود موفق به مهار شهاب سنگی می شوند که در مسیر برخورد با زمین قرار است باعث نابودی آن شود و عده ای از آنان نیز فداکارانه در این راه کشته می شوند!

شاید هدف اصلی چنین تولیداتی را که در آن منجی نه یک شخصیت منزو و مقدس الهی بلکه فردی عادی و از میان مردم کوچه و بازار نشان داده می شود، بتوان یکی تقدس زدایی از منجی و دیگر تمعد و تأکید عامدانه بر شرقی نبودن منجی دانست. زیرا در اغلب این محصولات نیروهای شر به شکل اعراب یا مسلمان ترسیم شده اند. شاهد این مدعا فیلم روز استقلال است که در جشن سالروز تشکیل دولت ایالات متحده

توجه به چنین فیلم هایی این نتیجه گیری را به دنبال دارد که سرنوشت ما در عالم واقعیت هر چه باشد، هالیوود این توانایی را دارد که به کمک تکنیک های پیشرفته کامپیوتری خود، وحشت ناشی از نابودی و ویرانی دنیا را به ما القا کند و مزه تلخ پایان اسفناک دنیا را به بینندگان بچشاند





فرماندهی می‌کند و حتی با اشاره انگشت خود به خورشید آن را تاریک و بی‌فروغ می‌سازد.

نکته جالب در این صحنه‌ها، لباس نظامی نیروهای خیر است که همان اونیفورم سربازان امریکایی فعلی در عراق و افغانستان است! و تفاوت آن‌ها با سربازان لشکر دجال، شلوارهای سرخ نظامیان جبهه شر است. بر روی تانک‌های آن‌ها پرچم سه رنگ سبز و سفید و سرخ (شبیبه به پرچم کشورمان) نصب شده که آرم دایره شکلی در وسط آن به چشم می‌خورد و از این نظر شبیه به پرچم هند است.

به هر حال در گیر و دار تاریک و رو به خاموشی رفتن خورشید، ناگهان حلقه وسیعی از نور، که نماد ظهور حضرت مسیح(ع) است، با حلقه‌های نورانی کوچک‌تری در وسط آن که نماد نو متولدین مسیحی است، از بیت‌المقدس دیده می‌شود، به طوری که همه مردم آن را می‌بینند و جمعیت مسلمانان نمازگزار در قدس و خاخام‌های مشغول به عبادت همگی سر به آسمان برمی‌دارند و به این نور خیره می‌شوند و با تعجب نگاه می‌کنند. همه جا روشن می‌شود و آسمان دوباره نور می‌گیرد و تیرهایی از نور، شیاطین و سپاهیان دجال را هدف قرار می‌دهد و آنان را به هلاکت می‌رساند. سربازان امریکایی که چیزی به شکستشان نمانده بود همگی نجات می‌یابند! لوسیفر نیز با فریادهای ملتسمانه مسیح را به خدایی می‌خواند و در نهایت به چاه عذاب سقوط می‌کند. در حالی که تا آخرین لحظات سقوط در قعر چاه، دیوید را به کمک می‌طلبد.

در جدیدترین فیلم این دسته، یعنی ۲۰۱۲ صحنه‌های مهیجی از چند روز از قبل نابودی جهان در قالب یک اکشن علمی-تخیلی تا به امروز به تصویر کشیده می‌شود. این آخرین قصه‌ای است که آخرالزمان را به این شکل ترسیم کرده است. رونالد امریخ یا امریش کارگردان فیلم، قبل از این هم در فیلم‌هایی مثل «روز استقلال» (درباره حمله موجودات فضایی

سفینه‌های فضایی به زمین حمله می‌کنند و اولین بار در عراق دیده می‌شوند.

● **آخرالزمان دینی:** فیلم‌های این دسته دارای نگرشی مذهبی و عموماً هم برخلاف مسیحیت غرب است و نسبت به موضوع و مفهوم آخرالزمان دیدگاهی توراتی و یهودی دارند. در این فیلم‌ها عناصری چون شیطان، فرشته، دوزخ، بهشت و... با نگاه توراتی دیده می‌شوند. شیطان در آغاز هزاره از زندان دوزخ رها شده است و کمر به قتل بشر می‌بندد و زمینه‌های سربرداشتن آنتی کریست را فراهم می‌کند. از سال ۱۹۷۶ تا ۲۰۰۶ فیلم‌های مسیح، جن‌گیر و طالع نحس ۱، ۲ و ۳، پایان روزگار ۱۹۹۹، در انتظار مسیح ۲۰۰۰، امگا کد ۲ و ۳ و ۲۰۱۲ روز رستاخیز از این دسته هستند.

در فیلم امگا کد ۲، علاوه بر معرفی آنتی کریست (دجال)، خیر و شر نیز معرفی می‌شود و سرنوشت نهایی به تصویر کشیده می‌شود. در صحرائی آرماگدون لشکر خیر و شر در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند و پیش از تعیین تکلیف در میدان، رئیس جمهور امریکا (که در فیلم نام دیوید برایش به کار می‌رود) شخصاً حضور می‌یابد و با دجال تن‌به‌تن می‌جنگد و توسط نیروهای دجال اسیر می‌شود و پس از کشمکش‌های بسیار در یک فرصت استثنایی از غفلت نگهبانان خود استفاده می‌کند و خود را از اسارت می‌رهاند و درست در همان لحظه مقرر فرماندهی دجال نیز مورد اصابت موشک قرار می‌گیرد و رئیس جمهور فداکار به گمان نابودی دجال به محل اصابت موشک می‌رود.

اما دجال، در هاله‌ای از دودی سبزرنگ، ظاهر می‌شود و با برداشتن کلاه نظامی خود، چهره واقعی خود را نشان می‌دهد که در ادبیات مسیحیت همان تصویر لوسیفر یا شیطان است و دارای دو شاخ قوچ، بال خفاش و دست و پای شیر است و به سراغ دیوید می‌رود و با فراخواندن تمام نیروهای شر، همه را

نکته جالب در این صحنه‌ها، لباس نظامی نیروهای خیر است که همان اونیفورم سربازان امریکایی فعلی در عراق و افغانستان است!



به زمین) و «پس فردا» (نابودی جهان به دلیل تغییر وضعیت گلخانه‌ای و گرم‌شدن تدریجی جو) نابودی کره زمین را به نمایش آورده بود؛ اما در ۲۰۱۲ پا را فراتر می‌گذارد و نابودی را به گونه‌ای با مفاهیم دینی می‌آمیزد که تا قبل از این مشابه آن هم در هیچ فیلم سینمایی‌ای به نمایش درنیامده است.

بسیاری از مردم جهان در ۲۰۱۲ محکوم به یک مرگ تلخ و سخت‌اند. مرگ در همه سوی کره زمین حضور دارد و در هر نقطه‌ای خود را به شکلی نشان می‌دهد. به دنبال یک فاجعه بزرگ محیط‌زیستی، همه جای دنیا کن‌فیکون می‌شود و تنها عده معدودی از مردم از این حادثه، جان سالم به‌در می‌برند. به صورت هم‌زمان زلزله‌های مختلف زمین را می‌لرزاند، آب دریاها به سمت شهرها هجوم می‌برد، آتش‌فشان‌ها طغیان می‌کند و تمام این اتفاقات تمدن بشری را از بین می‌برد.

با این حال، کارگردان فیلم هنوز روزنه امید را بازنگه می‌دارد و امکان یک شروع تازه و دوباره را برای نوع بشر به‌وجود می‌آورد. اما شرایط زندگی در چنین شرایط سخت و دشواری، برای بازماندگان خوش‌شانس این حادثه کار ساده‌ای نیست. در قصه این‌گونه مطرح می‌شود که برای رهایی از چنین فاجعه‌ای باید یک سفینه گول‌پیکر، که شبیه کشتی نوح است، ساخت. در کنار سوار کردن انواع و اقسام حیوانات و آثار هنری با ارزش، آن دسته از آدم‌هایی که موجودات خوبی هستند نیز می‌توانند سوار بر این سفینه شوند. به این ترتیب از هر نمونه انسانی و حیوانی، یک جفت، مسافر این سفینه می‌شوند.

نقش اصلی فیلم نویسنده‌ای است که همراه خانواده‌اش جایی در داخل این سفینه پیدا می‌کند. بازیگر این نقش در مصاحبه‌ای به جنبه خوش‌بینانه دیگری از قصه فیلم اشاره می‌کند. به گفته او این فاجعه سبب می‌شود که دولت‌های جامعه اختلافات خود را کنار بگذارند و ایدئولوژی‌های خود را نادیده بگیرند و به همکاری مشترک با یکدیگر برخیزند. این همکاری مشترک برای نجات جان نوع بشر و تلاش به منظور ادامه حیات است و چنین ادامه می‌دهد: «در این حالت، تمام تقسیمات معمول در روابط بین‌المللی کنار گذاشته می‌شود. دیگر این نکته اهمیت ندارد که تو اهل کدام قاره هستی یا تفکرات چگونه است. همه با هم متحد و همراه می‌شوند و تنها چیزی که اهمیت دارد، این است که تمام این آدم‌ها، چیزی به نام مردم را تشکیل می‌دهند و به نظر من این نکته خیلی مهمی است».

در فیلم نوستر آداموس نیز که ۲۶ سال پیش ساخته شده، تلاش بر آن است که دجال به عنوان کسی معرفی شود که از شرق اسلامی ظهور می‌کند، پوشش اسلامی دارد و با سلاح اتمی به قصد نابودی جهان به آمریکا می‌رود. ولی با درایت و مدیریت شخص رئیس‌جمهور آمریکا نابود می‌شود.

● **آخرالزمان تخیلی:** در این دسته فیلم‌ها عناصر

مذهبی مسیحی در لابه‌لای آن قابل مشاهده‌اند. در این دسته به فیلم‌هایی چون سیاره میمون‌ها ۱۹۶۸، جنگ ستارگان، غارتگر، پسر جهنمی ۱ و ۲، روز استقلال ۱۹۹۶، عنصر پنجم و... می‌توان اشاره کرد.

● **آخرالزمان اسطوره‌ای:** در این دسته فیلم‌ها موجودات و مفاهیمی شیطانی از اعماق افسانه‌های باستانی ملل و از آن سوی تاریخ با حفاری‌های باستان‌شناسان سربرمی‌آورند و در اثر دست‌کاری بشر خطرناک می‌شوند، مانند مومیایی ۱، ۲ و ۳، بازگشت مومیایی، عقرب‌شاه، ارباب حلقه‌ها و نازیا.

● **آخرالزمان مستند و مستندنا:** مفاهیم و موضوعات مطرح شده در این دسته فیلم‌ها (برگرفته از منابع دینی اقوام و ملل) دست‌مایه قرار گرفته و با استناد به وقوع پیش‌گویی‌های بعضی افراد سعی شده است آن‌ها مستند نشان داده شوند، مانند مارش به سمت آرماگدون، سربازان مسیحی صهیون، نوستر آداموس ۱۹۹۳.

چنانچه بخواهیم نقاط اشتراکی از تمامی موارد یاد شده استخراج کنیم باید به وجوه مشترک زیر اشاره کنیم:

۱. حادثه یا عاملی که موجودیت جهان (غرب و تمدن تکنولوژیک غربی) را تهدید می‌کند.

۲. تمدن تکنولوژیک و مردم متمدن آمریکا سرآمد همه تمدن‌ها و قدرت‌هاست.

۳. تمدن‌ها و فرهنگ‌های سایر اقوام، عقب‌مانده، حسود، تهدیدگر و بی‌ارزش‌اند.

۴. تهدیدکننده‌ها به هر صورت شیطان و شرورند و در مقابل، آمریکا، نهاد جبهه رحمانی و خیر و نورانی است.

۵. همه مردم جهان در برابر حملات و حوادث، به قدرت، شایستگی، تنومندی، هوشمندی و مدیریت آمریکایی چشم‌دوخته‌اند.

۶. سرانجام ماجرا، پایان خوش به دست جمعی از آمریکاییان است که منجی و ناجی بشریت‌اند.

۷. همه گونه‌های مختلف تهدید و خصومت در دست با کفایت آمریکایی‌ها نرم‌شدنی است.

۸. همه راه‌های خیر، صلاح، نعمت و قدرت به آمریکایی‌ها ختم می‌شود.

۹. فناوری و تمدن تکنولوژیک اصالت دارد و آخرین منزلگاه بشر است.

۱۰. همه، سپاس‌گزار آمریکا و قدرشناس آنان و صاحب شخصیتی درجه دوم و سوم هستند.

۱۱. منجی موعود، امت خود را به سرزمین موعود می‌برد.

۱۲. جهان اسلام، شرق و خلیج فارس مرکز تروریسم در جهان است.

۱۳. نتیجه جنگ نهایی، ظهور مجدد مسیح به عنوان

از آن‌جا که غرب، ذاتاً سلطه‌جوست و همه آموزه‌ها را زمینی می‌کند، با استحاله فرهنگ سایر ملل و نفوذ در آن‌ها، راه و رسم خود را جای‌گزین و ابدی می‌کند. تمامیت‌خواهی غرب و سینمای آن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. زمینی کردن و به زمین زدن انسان؛
۲. استحاله تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌ها؛
۳. بسط قدرت و تسلط بر منابع و دارایی‌ها؛
۴. خارج کردن رقیب تا بسط قدرت تام بر زمین





اکنون چه باید کرد؟

به جاست که با این هجمه منظم و حساب شده با آنان با شیوه خودشان روبه‌رو شویم. شاید از نظر ابزار لازم و کافی را در اختیار نداشته باشیم و برای ساخت و تولید فیلم‌هایی در حد استانداردهای هالیوود در مضیقه باشیم، اما سوابق تولید فیلم‌هایی چون مردان آنجلس، یوسف پیامبر، ملک سلیمان نشان می‌دهد که پرداخت ساده داستان‌های قرآنی با وجود خالی بودن از جلوه‌های خیره‌کننده سینمایی هم جای خود را در میان ملل و دوستداران قصه‌های مذهبی باز کرده است.

از سوی دیگر سابقه تولید مشترک فیلم روش خوبی است تا محدودیت‌هایی که در تولیدات داخلی وجود دارد تا حدی برطرف شود. فیلم به یادماندنی بازمانده اثر هنرمند فقید سیف‌الله داد نمونه خوبی است که با همکاری سوریه و نیز با استفاده از هنرپیشگان غیر ایرانی و بعضاً غیرمسلمان توانست برخی محدودیت‌های قانونی موجود در داخل کشور را (از قبیل ایفای نقش‌های کلیدی هنرپیشه‌های زن) پوشش دهد. جدا از این محدودیت‌ها، تولید مشترک آثار سینمایی توسط کشورهای مسلمان، وحدت عقیدتی ملل اسلامی را بیشتر نمایان می‌سازد و هزینه‌های سرسام‌آور جلوه‌های هنری فیلم‌ها را نیز پایین می‌آورد و اثری جهانی ایجاد می‌کند. علاوه بر همه این‌ها و مهم‌تر این‌ها که چنان‌چه ضرورت هزینه کردن برای مقابله با هجمه فرهنگی و به تعبیر مقام معظم رهبری، شبیخون فرهنگی دشمنان برای مسئولین فرهنگی کشور روشن شده باشد، سفارش تولید فیلم به کمپانی‌های ساخت و تولید اروپایی و آسیایی (از جمله سینمای فرانسه، آلمان، برخی کمپانی‌های بلوک شرق و سینمای ژاپن و...)، با نظارت کارشناسان زنده و توانمند نیز راه‌حل خوبی است تا تولید آثار فرهنگی مبتنی بر اندیشه اسلامی توان مواجهه و حتی رقابت با سینمای هالیوود را داشته باشد.

سوابق تولید فیلم‌هایی چون مردان آنجلس، یوسف پیامبر، ملک سلیمان نشان می‌دهد که پرداخت ساده داستان‌های قرآنی با وجود خالی بودن از جلوه‌های خیره‌کننده سینمایی هم جای خود را در میان ملل و دوستداران قصه‌های مذهبی باز کرده است.



پادشاه جهان است.

از آن‌جا که غرب، ذاتاً سلطه‌جوست و همه آموزه‌ها را زمینی می‌کند، با استحاله فرهنگ سایر ملل و نفوذ در آن‌ها، راه و رسم خود را جای‌گزین و ابدی می‌کند. تمامیت‌خواهی غرب و سینمای آن را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. زمینی کردن و به زمین زدن انسان؛

۲. استحاله تمام فرهنگ‌ها و تمدن‌ها؛

۳. بسط قدرت و تسلط بر منابع و دارایی‌ها؛

۴. خارج کردن رقیب تا بسط قدرت تام بر زمین.

با آن‌چه گفته شد به خوبی روشن می‌شود که تفکر نظام سلطه رویارویی همه‌جانبه با اندیشه ضد سلطه اسلام و به‌ویژه تشیع علوی است که هرگز با ایدئولوژی دنیا محور آنان سرسازش نداشته و همواره مانعی آشتی‌ناپذیر جلوه کرده است. غرب به خوبی دریافته است که برای این رویارویی تمام عیار شیوه‌های نظامی و روش‌های نخ‌نمای برخورد مستقیم دیگر کارساز نیست و از همین‌رو ضرورت تقابل با تفکرات ناب مذهبی را به روشی غیرمستقیم در دستور کار خود قرار داده است.

بنابر سخنان رهبران صهیونیست مادام که اندیشه جهاد و ظلم‌ستیزی با الگوگیری از حماسه عاشورا، از یک‌سو و باور به مهدویت و امیدواری به فردایی سبز و برقراری نظام جهانی اسلام از سوی دیگر در میان ملل اسلامی ریشه داشته باشد، هرگونه تاکتیکی حتی جنگ نظامی محکوم به شکست خواهد بود. بنابراین همت و تلاش آنان بر روی اقدامات فرهنگی متمرکز شده است و چنان‌که گذشت با به‌کارگیری تکنولوژی روز و جلوه‌های تصویری نهایایی را در معرض مشاهده مخاطبان خود قرار می‌دهند تا به‌طور کاملاً غیرمستقیم آنان را به این باور نزدیک سازد که هرگز توان مقابله با ابرقدرت‌ها را ندارند و سرانجام جهان به حاکمیت مطلق آنان در خواهد آمد.



پاسخ‌های حکیم متأله
آیت‌الله جوادی آملی
به شبهات مطرح شده
در باره ولایت فقیه

تنظیم: یاسین شکرانی

دانشجوی دکتری فلسفه و کلام



پاسخ به شبهات

بخش سوم

اشاره

در شماره‌های گذشته، برخی سؤالات و شبهات در خصوص مسئله ولایت فقیه و پاسخ‌های ارائه شده از سوی آیت‌ا... العظمی جوادی آملی مطرح گردید.

در این شماره نیز برخی دیگر از این سؤالات که در خصوص مسئله نصب، ولایت و انتخاب ولی فقیه است، می‌خوانید.

□ نصب یعنی چه و چگونه یک فقیه برای حکومت بر مردم در عصر غیبت منصوب می‌شود؟

نصب به معنای تعیین صاحب یک عنوان، برای تصدی یک مقام و سمت است؛ برای مثال فقیه جامع‌الشرایط برای تصدی مقام افتا و قضا و به‌دست آوردن فتوا یا استنباط احکام قضا و اجرای آن از جانب خدا نصب می‌شود. در مسئله ولایت نیز که سمت سوم فقیه است، ولی از طرف امام معصوم (ع) برای سمت ولی‌الافتا، ولی‌القضا و ولی‌الحکومة نصب می‌شود.

البته نصب بر دو قسم است: نصب خاص و نصب عام. نصب خاص، یعنی تعیین یک شخص معین، مانند مالک اشتر که از سوی امیرمؤمنان برای حکومت و ولایت منصوب شد یا مسلم‌بن عقیل که نماینده امام حسین (ع) در کوفه بود. نصب عام نیز به معنی تعیین فقیه جامع‌الشرایط مقرر در فقه برای افتا، قضا و رهبری، بی‌آن که به شخص معین یا عصر معلوم یا مکان معهود اختصاص یابد. روشن است که نصب فقیه جامع

شرایط، نصب عام است؛ نه خاص، زیرا شخص معینی از طرف امام منصوب نشده است.

نصب عام فقیه جامع‌الشرایط از سوی امام معصوم، براساس روایت «مقبوله عمر بن حنظله»^۱ به اثبات می‌رسد.

در بخشی از روایت آمده است: «فَلْيَبْرُزُوا بِه حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»؛ به حکمیت چنین فقیهی راضی باشید، زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم.

عبارت «فَلْيَبْرُزُوا بِه حَكَمًا» به قضا مربوط است؛ ولی عبارت «فَأِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» که تعلیل است، به حکومت و ولایت مربوط است. شیخ انصاری (ره) همانند صاحب جواهر (ره) معتقد است که در زمان گذشته و در عصر نزول و صدور این روایت، کار حاکم دو چیز بود: یکی فصل خصومت و قضا، و دیگری حکم ولایی و اجرا^۲ و امام معصوم (ع) در این روایت به هر دو سمت عنایت داشته و فقیه جامع‌الشرایط را برای آن نصب فرموده‌اند.

بنابراین، امامان معصوم (ع) سمت‌های سه‌گانه افتا، قضا، و حکومت را حق فقیه جامع‌الشرایط، بلکه وظیفه او قرار داده‌اند. نکته قابل توجه آن که سمت‌های سه‌گانه یادشده، پیش از رجوع مردم نیز برای فقیه وجود دارند و با رجوع مردم، تحقق عملی و خارجی می‌یابند. در حقیقت همه آنچه باید از طرف شارع مقدس جعل شود، برای فقیه جامع‌الشرایط بالفعل تحقق یافته است و هیچ‌یک از آن‌ها در حد قوه و شأنیت نیست (برخلاف



فقیه متجزی که آن‌ها را بالقوه داراست، نه بالفعل؛ لیکن اجرای فعلی و تحقق عملی آن سمت‌ها، بر پذیرش مردم متوقف است.

□ بر اساس برهان عقلی، امام عصر (عج) از سوی خدا برای تشکیل حکومت اسلامی منصوب شده است. حال با توجه به نصب امام معصوم، چه ضرورتی دارد که فقیهان نیز منصوب باشند و دیگر این‌که با توجه به غیرمعصوم بودن فقیهان، در مواردی، خطای آنان در مقام علم و عمل قطعی است؛ بنابراین، مخالف علم و عمل امام عصر (عج) خواهد بود؛ حال آیا وجود دو نصب و دو منصوب که گاه در علم و عمل ناسازگارند، عقلاً ممکن است؟

در زمان حضور و ظهور امام عصر (عج) که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند: «فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا»^۱، جایی برای تصدی فقیهان نیست؛ مگر آن‌که خود آن حضرت، فقیهان را در سمت‌هایی از دولت کریمه خود منصوب فرمایند که سخن دیگری است. ایشان در زمان غیبت صغرا، خود چند نفر را به عنوان نایب خاص تعیین کردند؛ از این‌رو در زمان غیبت کبرا نیز اگر فقیهان را به این امر منصوب کنند، چون خود حضور و ظهور ندارند، نه تنها امری ناممکن نیست، بلکه لازم نیز هست، زیرا شئون امامت و رهبری نباید بر زمین بماند.

از طرفی چون انسان معصوم (ع)، بدون دستور خدا کاری انجام نمی‌دهد، پس اگر امام معصوم (ع)، فقیه جامع شرایط را نصب فرمود، معلوم می‌شود که نصب آن فقیه از سوی خدا بوده است. باید توجه داشت که ولایت فقیهان جامع شرایط در عصر غیبت، در عرض ولایت امام معصوم (ع) نیست، بلکه در طول ولایت ایشان است.

در باره این سخن که وجود دو منصوب معصوم و غیرمعصوم مشکلی ایجاد می‌کند، باید گفت که امیرمؤمنان (ع) نیز مالک اشتر (ره) را برای ولایت بر مصر منصوب کرد یا حضرت حجت (عج) نواب چهارگانه داشت. به‌طور کلی این امری رایج در بین معصومان بوده است.

به هر حال، در مسئله مرجعیت و قضا نیز همین اشکال مطرح است و وجود خطا به نحو اجمال قطعی است، زیرا اختلاف تبیینی در فتوا یا قضا، نشانه خطای یکی از آن‌ها خواهد بود، بنابراین اگر چه فقیهان گاهی خطا می‌کنند؛ ولی کسی در منصب بودن آنان برای افتا یا قضا بحثی ندارد.

□ آیا ولایت فقیه حاکم، فقط شامل مردم می‌شود یا فقیهان دیگر نیز مشمول ولایت او هستند؟

هر فقیه جامع شرایط می‌تواند، در موارد شخصی محجوران (مردگان یا کسانی که توان اداره امور خود را ندارند) که قانون

رسمی کشور برخلاف آن نباشد، دخالت یا اعمال ولایت کند؛ اما در امور کلان کشور، نه دخالت رواست؛ نه اعمال ولایت صحیح است. همچنین هر فقیهی باید در کارهای شخصی خود، قوانین و مقررات رسمی کشور را رعایت کند و هیچ‌یک از آن‌ها را عملاً نقض نکند.

بنابراین، در امور رسمی مملکت، فقیهان نیز مانند دیگران، مشمول ولایت والی اسلامی هستند؛ اگر چه پیش از متصدی شدن یک فقیه، همگان در این سمت همتای همدیگرند؛ ولی وقتی نظام اسلامی برپا شد و یک فقیه، زمام امور مملکت را به‌دست گرفت، بر همه‌ی فقیهان واجب است که در امور کشور از او تبعیت کنند و نقض مقررات احکام حکومتی بر آنان حرام است؛ برای مثال اگر قانون کشور این است که برای رفتن به مکه، همگان باید گذرنامه بگیرند، هیچ فقیهی نمی‌تواند بدون گذرنامه به مکه برود.

□ آیا ولی فقیه بر دیگر کشورها و ممالک اسلامی هم ولایت دارد؟

همان‌گونه که اقلیم جغرافیایی نمی‌تواند فتوای مجتهد یا مرجع تقلید را محدود کند، قلمرو ولایت فقیه را نیز محدود نمی‌سازد. ولی فقیه شرعاً می‌تواند همه جوامع اسلامی روی زمین را اداره کند؛ البته در صورتی که محدودیت خارجی وجود نداشته باشد؛ ولی در شرایط کنونی، چنین امری عملاً امکان‌پذیر نیست، زیرا مسئولان ممالک دیگر، آن را دخالت در امور کشورها می‌دانند و از آن ممانعت به‌عمل می‌آورند. ولایت فقیه، مانند نیابت از انبیای اولوالعزم و جانشینی پیامبر اسلام (ص) است که ذاتاً محدودیتی ندارد؛ مگر آن‌که مانع طبیعی یا سیاسی در میان باشد. در گذشته موانع طبیعی مانند اقیانوس‌ها در میان بود که از ارتباط میان دو طرف اقیانوس جلوگیری به عمل می‌آورد. در صورت وجود هر یک از این موانع سیاسی و طبیعی، فقیه یک کشور، در منطقه خود، کشور را اداره می‌کند.

این سخن در جایی است که فقیهان، همتای یکدیگر باشند؛ اما اگر یکی در فقه سیاسی یا سایر شرایط رهبری اعلم باشد، دیگر فقیهان ولایتی ندارند؛ مگر آن‌که مانع سیاسی و ممنوعیت از دخالت، به منزله فقدان اعم تلقی شود که در این صورت، تصدی دیگر فقیهان برای کشورهای خود مانعی ندارد؛ لیکن اگر فقهای عادل ممالک دیگر، از سوی فقیه اعلم عصر منصوب شوند و زمامداران جهان، از این نصب، هر چند به صورت اذن زبانی جلوگیری نکنند و مفاستدی را بر آن مترتب نسازند، به صواب نزدیک و از خطا و لغزش دور خواهد بود. به هر تقدیر، پرهیز از اختلاف نظر فاحش که چهره اسلام را در روابط بین‌الملل مشوّه کند، واجب است.



□ اگر در عصر و زمانی، مردم مسلمان، به ولایت فقیه و منصوب بودن فقیهان از سوی امام عصر (عج) معتقد نباشند و با این حال، حکومتی اسلامی تشکیل دهند، آیا باز هم این حکومت شرعی است؟

در صورت حضور فقیه جامع شرایط و صلاحیت وی برای رهبری، نپذیرفتن عمدی ولایت از سوی او گناهی بزرگ است. همچنین اگر مردم در اثر جهالت مقصرانه ولایت او را نپذیرند، معصیت کرده‌اند؛ لیکن اگر چه حاکم غیر فقیه، اصل حکومت را غصب کرده است؛ ولی برای دفع هرج و مرج، و پرهیز از زیان‌های آفند و بدتر حکومت غیر دینی، واجب است که با تصدی عدول مؤمنان حکومت تشکیل شود.

البته پیش از تشکیل حکومت، لازم است مردم مسلمان با خطوط کلی حکومت اسلامی و سهم مؤثر ولایت فقیه و سایر عناصر محوری نظام اسلامی آشنا شوند، زیرا هم تعلیم احکام اسلام لازم است و هم اجرای آن، بنابراین جهل علمی یا جهالت عملی برخی مردم در برهه‌ای از زمان، سبب تعطیل تعلیم یا عطله اجرا نخواهد شد.

□ اگر فقیهان یک عصر، به ولایت فقیه معتقد نباشند، تکلیف مردم آن عصر چیست؟

فقیه نیست که ولایت را برای فقیه به صورت مطلق قبول نداشته باشد. منظور فقیهانی که می‌گویند فقیه ولایت ندارد، این است که این سمت از آغاز برای فقیه جعل نشده که او اقدام به تشکیل حکومت کند؛ ولی همین فقیهان، ولایت فقیه را از باب حسیبه قبول دارند. اگر مردمی برای اجرای قوانین و دستورهای خدا آماده باشند، زمینه آماده است و حکومت اسلامی در چنین فرضی، از مصالح مهم الهی است که بر زمین مانده و مطلوب شارع است. در این فرض، کسی نگفته است که فقیه مسئولیت ندارد و لازم نیست که احکام الهی با وجود شرایط مساعد اجرا شود؛ حتی نازل‌ترین تفکر مخالف ولایت فقیه در میان عالمان و فقیهان نیز ولایت از باب حسیبه و شرایط مفروض و مزبور را لازم می‌داند.

به فرض باطل، اگر چنین وضعی رخ دهد، امت اسلامی، فقیه‌ی را برای حکومت معین می‌کند و چون او تصدی حکومت را حرام نمی‌داند - گرچه معتقد به وجوب تشکیل حکومت نیست - خواهد پذیرفت و اگر نپذیرفت، عدول مؤمنان و سپس فساق مؤمنان، تصدی حکومت را به دست خواهند گرفت و حکومت مزبور، صبغه اسلامی می‌یابد.

□ آیا انتخاب زمامدار رهبر، موجب تقویت رهبری در نظام اسلامی نمی‌شود؛ برای مثال اگر با گذشت زمان، توانایی

رهبری جامعه تنزل یابد یا توانایی فقیه دیگری بالاتر رود، در این صورت آیا دائمی بودن ولایت و رهبری، موجب ضعف رهبری نظام نمی‌شود؟

یکی از تفاوت‌های ولایت فقیه با وکالت فقیه آن است که در وکالت، زمام امور به دست موکل (وکیل کننده) است تا هر زمان که خواست، وکیل را عزل کند؛ حتی در شرایطی که وکیل، شایستگی لازم را داشته باشد؛ اما ولایت سمتی است که از سوی شارع مقدس تعیین شده و مانند مرجعیت فقیه، شرعاً زمامدار نیست.

زمامدار نبودن ولایت فقیه نیز در صورتی است که شرایط و صلاحیت رهبری وجود داشته باشد؛ یعنی از این جهت، مانند حکومت‌های سلطنتی نیست که شاه، در هر زمان، خوب یا بد، توانا یا ناتوان، شاه باشد. اگر از نظر طبیعی، مانعی مانند مریضی صعب‌العلاج دیرپا، برای رهبر فعلی ایجاد شود، خبرگان رهبر جدید را شناسایی و او را برای تولی و پذیرش امت اسلامی معرفی می‌کنند و اگر بیماری رهبر کنونی موقت باشد؛ یعنی تقریباً نظر همه پزشکان این باشد که پس از مدت موقت قابل اعتنا، درمان می‌شود، باز در چنین شرایطی خبرگان مردم، رهبری را به دست شورای سه نفره که در قانون اساسی، در اصل یکصد و یازدهم مشخص شده، می‌دهند، زیرا کشور اسلامی را نمی‌توان بی‌رهبر رها کرد.

مسئله پایین آمدن درجه کمال رهبری یا بالا رفتن درجه کمال برخی فقیهان دیگر نیز تحت نظارت مستمر خبرگان است و در این شرایط، فقیه برتر جدید، اگر به مزایای جدی رهبری دست یافت که در قانون اساسی به آن اشاره شد، چنین فقیه‌ی، جایگزین رهبر سابق خواهد شد. بنابراین، بدون زمامدار ساختن امر رهبری نیز این مصالح رعایت شده و می‌شود و چون اصل زمامند بودن رهبری، در اسلام صبغه شرعی نداشت، در قانون اساسی نیامد.

□ با توجه به کلام امیرمؤمنان (ع) که فرمود: «لا بد للناس من أمير بر أو فاجر» که بیان‌گر جدایی دین از سیاست است، آیا تعیین زمامدار به عهده مردم نیست؟

حضرت علی (ع) پس از شنیدن شعار خوارج که می‌گفتند «لا حکم الا لله»؛ یعنی حکومت تنها مخصوص خداست، فرمودند: «كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ نَعْمَ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»؛ این سخن، کلمه حق و سخن درستی است؛ حکم و قانون، به خدا اختصاص دارد؛ ولی اینان از این سخن حق، اراده باطل کرده‌اند و می‌گویند حکومت و زمامداری، مخصوص خداست و جز او کسی حق حکومت ندارد؛ در حالی که حکومت





در جامعه انسانی، امری ضروری است و حتی اگر زمامدار، فاجر و فاسق باشد، باز هم چاره‌ای از آن نیست.

این سخن حضرت، پاسخی به خوارج است که حکومت هر انسانی را نفی می‌کردند؛ از این‌رو آن حضرت بر ضرورت حکومت و ولایت تأکید فرموده‌اند و هرگز کلام آن حضرت، بر جدایی دین از سیاست دلالت ندارد. آن حضرت در سخنی نغز می‌فرماید: «أَمَّا الْإِمْرَةُ الْبُرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيهَا التَّقِيُّ وَأَمَّا الْإِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيهَا الشَّقِيُّ»؛^۶ اما در زمان امارت پاک (حکومت صالحان)، انسان با تقوا انجام وظیفه می‌کند و در زمان امارت ناپاک (حکومت ناصالحان)، تبه‌کار بهره می‌برد.

نکته لازم توجه این‌که، دشمن پیش از آن‌که «ولی» را از صحنه سیاست بیرون کند، «ولایت» را از ساحت فرهنگ بیرون می‌کند و پیش از آن‌که «فقیه» را از میدان به‌در کند، «فقاہت» را منزوی می‌سازد.

بیگانگان زیرک گفتند و آشنایان خام پذیرفته یا می‌پذیرند که تعیین حاکم، به رأی ملت است؛ نه دین. دشمنان، هیچ‌گاه امام و رهبر را پیش از تبعید امامت و تحطیم رهبری خانه‌نشین نکرده‌اند؛ نخست امامت را منزوی می‌کنند و سپس امام را. علت آن‌که امیر مؤمنان (ع) خانه‌نشین شد، آن بود که گفتند تعیین امامت و رهبری امت، به مردم مربوط است و با انتخاب آنان صورت می‌گیرد؛ نه نصب الهی. نخست گفتند: «منا امیر و منکم امیر»^۷ و امامت، از عرش ملکوت به فرش طبیعت و از انتصاب الهی به انتخاب مردمی آورده شد و آن‌گاه که تعیین امام، از نص نبوی، به سقیفه تبیم و عدی کشیده شد، آن حضرت خانه‌نشین گردید و دگراندیشان مخالف ولایت گفتند: او در صحنه انتخابات رأی نیاورده است.

□ آیا سخن امیر مؤمنان (ع) هنگام بیعت مردم با ایشان که فرمودند: بروید دیگری را برای حکومت برگزینید که من وزیر باشم، به از آن است که امیر باشم^۸ و نیز «أصحاب خراج» را و کیلان امت «وُكَلَاءُ الْأُمَّةِ»^۹ نامیده‌اند و... بیان‌گر آن نیست که انتخاب زمامدار، حق مردم و به‌دست مردم است؟

حضرت امیر مؤمنان (ع) در موارد فراوانی، خود را به عنوان والی مسلمانان، ولی مسلمین، ولی امر، و صاحب امر معرفی کرده‌اند؛ اما این سخن آن حضرت که فرمود، بروید دیگری را برگزینید، زمانی بود که حکومت اسلامی از مسیر اصلی‌اش خارج شده و مردم از راه رسمی ولایت، مرتد شده بودند: «ارْتَدَّ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَةً»؛^{۱۰} البته مرتد از ولایت، نه مرتد از دین. چنین مردمی که تقریباً یک ربع قرن حق را منزوی و باطل را در لباس حق شناختند و شناسانند، اکنون آمده‌اند تا آن حضرت

را امیر خود قرار دهند و ایشان نیز چنین حکومتی را نامناسب می‌دانستند و فرمودند: وضع شما این‌گونه است؛ بروید و دیگری را انتخاب کنید؛ آن روز که من حق را بیان کردم، نپذیرفتید و حالا که وضع را به این شکل در آوردید، به سراغ من آمده‌اید.

اما سخن آن حضرت درباره کارگزاران خراج به «وُكَلَاءُ الْأُمَّةِ»، برای آن است که آن کارمندان، نماینده والی مسلمانان بوده‌اند؛ وگرنه آنان هیچ وکالتی از مردم نداشتند. در حقیقت این سخن به این معنی است که شما وکیل مصرف‌کنندگان هستید؛ وقتی به دست شما رسید، گویا به دست مصرف‌کننده رسیده است.

□ اگر امر حکومت، در حضرت علی (ع) متعین بود، چرا می‌خواستند آن را به دیگری واگذار کنند؟

آن حضرت خود در نهج‌البلاغه فرموده‌اند: «لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ»؛^{۱۱} کسی که اطاعت نمی‌شود و به سخن او گوش نمی‌دهند، رأی او در حکومت و اداره جامعه بی‌اثر است. حکومتی که در آن مردم از حاکم فرمان نبرند، حکومت نیست.

□ آیا بیعت مردم با امیر مؤمنان (ع) و احتجاج آن حضرت به این امر، نشان منتخب‌بودن آن حضرت از سوی نوده امت و تعیین زمامدار به دست مردم نیست؟

آنچه از امیر مؤمنان (ع) در نهج‌البلاغه یا غیر آن، درباره احتجاج به بیعت نقل شده، از باب قاعده الزام است، چنان‌که خدا مؤمنان را به التزام به آنچه ملتزم شده‌اند، یعنی عمل به قرآن و پیروی از رهبری پیامبر اکرم (ص) دستور می‌دهد و در صورت سرپیچی، مؤاخذه می‌کند و این امر علت حق حاکمیت ایشان نیست تا آن حضرت برای تثبیت موقعیت سیاسی خود، به آرای مردم استدلال کرده باشند.

این احتجاج‌ها، به مقام اثبات نظر دارد، نه ثبوت؛ یعنی آن حضرت (ع) می‌فرمایند: شما که امامت و خلافت مرا پذیرفته‌اید، چرا آن را نقض می‌کنید؟ مگر خود با میل و رضایت قلبی، ولایت مرا قبول نکردید؟ پس چرا نسبت به آن ناکث، مارق و قاسط می‌شوید؟

بنابراین، احتجاج به بیعت، دلیل صحت امامت به وسیله توكيل مردم نیست، چنان‌که احتجاج خدا به میثاق مردم بر ربوبیت و عبودیت خود «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»،^{۱۲} مستلزم انشای ربوبیت و اعطای مقام الهیت به خدای سبحان از سوی مردم نیست؛ یا میثاق بر رسالت رسول اکرم (ص) و امت بودن مردم برای آن حضرت، دلیل اعتباری بودن و از سوی مردم بودن رسالت آن حضرت نیست.

شاهد این سخن، همان روایت مشهور است که در شأن امام



حسن و امام حسین (ع) وارد شده است: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»^{۱۲}، زیرا رأی جمهور، تنها به مقام اثبات و تعهد ایمانی و نیز اقتدار ملی نظر دارد؛ نه به مقام ثبوت و انشای امامت، از این رو حضرت اباعبدالله (ع) امام بود، به اینکه امت با او بیعت نکرد و اگر ظاهر بعضی نصوص، تولیت و اعطای ولایت است، مراد همان پذیرش و تولی است، چرا که ولایت امیرمؤمنان (ع) پیش از پذیرش مردم، تثبیت شده است: «و قد كان رسول الله (ص) عهد لي عهداً فقال: يا بن أبي طالب: لك ولاء أمتي فإن ولو ك في عافية واجمعوا عليك بالرضا فقم بأمرهم و إن اختلفوا عليك فدعهم و ما هم فيه»^{۱۳}؛ امیر مؤمنان (ع) می فرماید: رسول خدا (ص) عهدی را با من در میان گذاشت و فرمود: ولایت امر من در اختیار توست، اگر آنان سبّت والای تو را در کمال آرامش و بدون خونریزی پذیرفتند و با اتفاق، به رهبری تو رضایت دادند، به اداره امور آنان قیام کن و اگر درباره رهبری تو اختلاف کردند، آنان را با آنچه در آن اند، رها کن.

بنابراین، اصل ولایت، به عنوان عهدی الهی، از سوی خدا برای حضرت علی (ع) ثابت شده بود و آنچه باید به این مقام مشروع و ثابت شرعی ضمیمه می شد، همان پذیرش هماهنگ مردمی است که اقتدار ملی - مذهبی را به همراه دارد؛ نظیر آنچه درباره حسین بن علی (ع) اتفاق افتاد که امامت وی، حق ثابت و مشروع بود؛ ولی در اثر عدم بیعت و فقد تولی و پذیرش امت، به مرحله اقتدار نرسید.

علت دیگر احتجاج به بیعت و میثاق آن است که از باب جدال احسن باشد؛ یعنی اگر چه ولایت آن حضرت با انتخاب یا شورا حاصل نمی شود؛ لیکن آن حضرت، به زمان و مبنای خود آنان سخن می گوید و می فرماید: شما که مبنایتان، درستی و حقانیت انتخاب است و مرا نیز شما انتخاب کردید، پس چرا برخلاف رأی و مبنای خود عمل می کنید و به آن پای بند نیستید؟

در کلمات و سخنان امام علی (ع) شواهدی وجود دارد که بر ولایت امام مسلمانان دلالت دارد؛ نه و کالت؛ برای نمونه، برخی آن ها یاد می شود:

یکم. حضرت علی (ع) فرمود: حق شما (مردم) بر من، نصیحت، وفور اموال عمومی، تعلیم و تأدیب است و حق من بر شما (مردم)، وفای به بیعت، نصیحت و خلوص در حضور و غیاب، اجابت هنگام دعوت، و اطاعت در زمان امر است.^{۱۴} روشن است که وکیل، حق فرمان و امر ندارد تا اطاعت امر او، بر موکل یا موکلان واجب باشد.

دوم. امام علی (ع) فرمود: ائمه از قریش اند؛ هرگز غیر قریشی به مقام امامت نمی رسد: «إِنَّ الْأئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرَسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ

غَيْرِهِمْ»^{۱۵}؛ اگر امامت انتصابی نبود و تعیین امام و رهبر حق مردم بود، انحصار آن در قبیله مخصوص روا نبود. این که گروهی خاص از نژادی مخصوص، به امامت راه می یابند، نشان می دهد که تعیین آن به دست شارع است.

سوم. امیر مؤمنان (ع) فرمود: امامان، از سوی خدا، قیوم بر مردم اند و عرفای الهی نسبت به بندگان اویند؛ کسی وارد بهشت نمی شود، مگر آنکه ائمه را به امامت بشناسد و امامان (ع) نیز او را به بیعت و وفای به عهد بشناسند و کسی وارد دوزخ نمی شود، مگر آنکه نسبت به امامان و نیز امامان نسبت به او ناشناس باشند.^{۱۶} این عبارت که امامان از طرف خدا، بر خلق خدا قوام اند، نشان می دهد که امام، وکیل خلق نیست، بلکه قائم به امر او و مدیر و مدبّر امور او از مجرای صحیح اسلامی است.

چهارم. حضرت علی (ع) در وصف دودمان رسول اکرم (ص) چنین فرمود: «وَهُمْ أَرْزَمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ»^{۱۷}؛ آنان زمامداران حق اند، بنابراین مردم باید طبق زمامداری آنان در مسیر حق حرکت کنند؛ نه آنکه زمام حق را خود به دست گیرند و آنان، یعنی اهل بیت (ع) را وکیل اجرای مصوبات شخصی یا منویات گروهی خود قرار دهند.

پی نوشت

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۷؛ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَنْتَهَمَا مَنَازَعَةَ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَخَا كَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقَضَاءِ أَيْحَلْ ذَلِكَ قَالَ «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحُوتًا وَ إِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَرْيَدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَيَّ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ يَضَعَانِ قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي خَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ حَخَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ...».
۲. المكاسب، ج ۲، ص ۳۱.
۳. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۶۸.
۴. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.
۵. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.
۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۴.
۷. نهج البلاغه، خطبه ۹۲.
۸. همان، نامه ۵۱.
۹. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۴۰.
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.
۱۱. سورة اعراف، آیه ۱۷۲؛ آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: چرا گواهی می دهیم.
۱۲. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱.
۱۳. کشف المحجّه، ص ۱۸۰.
۱۴. نهج البلاغه، خطبه ۳۴.
۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴؛ همانا امامان از قریش اند که درخت آن را در خاندان هاشم کشته اند، دیگران درخور آن نیستند و طغرای امامت را جز به نام هاشمیان ننوشته اند.
۱۶. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۳.
۱۷. نهج البلاغه، خطبه ۸۷؛ آنان زمامداران حق و یقین اند؛ پیشوایان دین اند؛ با ذکر جمیل و گفتار راست قرین اند.



▲ **کلیدواژه‌ها:** حکومت دینی، قدرت، نقد رهبری، نقد منصفانه، انتقاد سازنده

مقدمه

نقد حکومت اسلامی و رهبران آن از مسائل مهم جامعه دینی است؛ به‌ویژه اگر بخواهیم این مسئله را از منظر دینی تحلیل کنیم. در مواجهه با این مسئله، همانند بسیاری از مطالب دیگر، متأسفانه شاهد یک افراط و تفریط شدید هستیم. عده‌ای می‌گویند «معلوم است که چنین نقدی نه تنها مجاز، بلکه لازم است؛ چرا که قدرت فساد می‌آورد و اگر صاحبان قدرت دائماً از جانب مردم نقد نشوند، «حکومت دینی» ممکن است به «استبداد به نام دین» تبدیل شود.» در مقابل عده‌ای می‌گویند: «از آنجا که مشروعیت این حکومت الهی است و در رأس آن فقیهی عادل، که نایب عام امام زمان است، قرار گرفته؛ اعتراض بر آن اعتراض به دین و نفی تقدس دین است، به‌ویژه که دشمنان همراه چشم طمع به سرنگونی نظام دینی بسته‌اند و این نقدها همواره به نفع دشمن تمام می‌شود» و هر دو طرف هم به پاره‌ای از آیات و روایات استناد می‌کنند، بدون توجه به این که رقیب آن‌ها نیز به آیات و روایات دیگری استناد کرده است؛ یعنی طرفین دنبال روش «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» هستند

اشاره

نقد حکومت دینی و رهبران آن یکی از چالش برانگیزترین مسائل امروز جامعه ماست. خصوصاً این که در مواجهه با این مسئله شاهد افراط و تفریط‌های فراوانی هستیم. در این مقاله سعی شده است تا با نگاهی عمیق و همه‌جانبه و تحلیل همه‌زوایای پیدا و پنهان این مسئله، به ارائه پاسخی جامع در خصوص باید و نبایدهای نقد حکومت دینی بپردازد. این مقاله می‌تواند پاسخگوی مناسبی برای برخی شبهات مطرح برای دانش‌آموزان باشد، خصوصاً این که در درس مربوط به ولایت فقیه که در کتاب دین و زندگی سال سوم دبیرستان مطرح می‌شود، پرسش‌های متعددی در این خصوص از سوی دانش‌آموزان مطرح می‌گردد.

نقد مسؤلان

در حکومت اسلامی

حجت‌الاسلام دکتر حسین سوزنجی
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)



در مسائل اجتماعی ساده‌انگارانه‌ترین پاسخ به هر مسئله‌ای پاسخ «بله یا خیر» است؛ اما فضای سیاست‌زده و وجود ساده‌انگاری که دنبال نگاه‌های سیاه و سفید به مسائل اند، موجب می‌شود که تا هر کس در مقام پاسخ به این‌گونه سؤالات بگوید «این مسئله پاسخ بله یا خیر ندارد؛ بلکه تحت شرایط و با رعایت مقدماتی، بله؛ وگرنه خیر» متهم شود که «قصد دارد مسئله را بیچاند و...». لذا پیش از شروع تحلیل این مسئله، لازم است تأکید کنم که اگر کسی دنبال یک پاسخ بله یا خیر است، از خواندن این مقاله صرف‌نظر کند. مقابله با فضای سیاست‌زده انسان را مجبور می‌کند که ابتدا هر دو تحلیلی را که در آغاز سخن مطرح شد زیر سؤال ببرد، چرا که تا بت‌های ذهنی‌ای که بر طرفین بحث حاکم است شکسته نشود، برخورد منطقی ممکن نخواهد بود و خواننده اگر دو مطلب اول را نخواند، طرفی از پاسخ نخواهد بست.

الف) آیا قدرت حتماً فساد می‌آورد؟

غلبه فرهنگ غربی بر اندیشه‌های بسیاری از افراد موجب گردیده است تا کم‌کم باور کرده باشند که «قدرت فساد می‌آورد» و هیچ‌گاه در مخیله‌شان نمی‌گنجد کسی در رأس قدرت باشد، اما نه تنها دچار فساد نشود، بلکه مظلوم هم واقع شود؛ اما تا یادی از امیرالمؤمنین کنیم^۱ اندیشه‌ها دچار حیرت می‌شود. وجود علی بهترین دلیل است بر این که ممکن است مقتدری در اوج قدرت خود مظلوم^۲ باشد، اما چگونه؟

تمام مسئله به نوع نگاه ما به حکومت برمی‌گردد. در تفکر غربی، قدرت یک حق است، یک فرصت است برای تسلط بر امکانات؛ و لذا قدرت غالباً فساد می‌آورد؛ و صاحب قدرت اگر ظالم و فاسد نشود، لاقلاً کسی نمی‌تواند به او ظلم کند. اما در تفکر دینی، قدرت بیش از آن که یک حق باشد، یک وظیفه است؛ اگر فرصت هم باشد، فرصتی است برای فداکردن وقت و سرمایه خود برای اصلاح جامعه، نه برای استفاده شخصی و حزبی از امکانات. اگر کسب قدرت یک وظیفه دینی شد، آن‌گاه همچون هر وظیفه دینی‌ای، مقدس است و البته همچون هر وظیفه دینی باید آن را آن‌گونه که خدا دستور داده اعمال کنیم، نه آن‌گونه که خود می‌پسندیم؛ و این قسمت دشوار داستان است و مشکل حکومت دینی اینجاست که نه فقط پیامبر و امام باید کاملاً به وظیفه عمل کنند بلکه انتظار می‌رود تمامی سطوح حرکت این‌گونه باشد و چون به دلیل ضعف همراهان، این همراهی در بسیاری از اوقات حاصل نمی‌شود، اعتراضات ساده‌اندیشان متوجه اصل حکومت می‌گردد و لذا، پیامبر فرمود سوره هود را پیر کرد.^۳

در این شرایط است که امیرالمؤمنین اول مظلوم عالم

می‌گردد و اساس این مظلومیت او، نه ناشی از جریان سقیفه - که البته این جریان هم در مظلومیت او بی‌تأثیر نبود - بلکه مربوط به دوره حکومت اوست؛ یعنی در اوج اقتدارش، مظلوم بود؛ و این مدل حکومت، سخن جدید اندیشه سیاسی اسلام است. در باب این که چگونه علی در اوج اقتدار، مظلوم بود می‌توان شواهد متعددی ارائه کرد: آیا مظلومیتی بالاتر از این که سابقه‌داران در اسلام، به انگیزه قدرت‌طلبی و البته در لوای خون‌خواهی از مظلوم، مردم را علیه او بشورانند و مردم هم باور کنند؟ آیا مظلومیتی بالاتر از این که عایشه‌ای که جایگاهش را صرفاً به دلیل رابطه سببی با پیامبر پیدا کرده و شخصاً هیچ نقشی در پیشرفت اسلام نداشته، سردمدار جنگ و آشوبی علیه حکومت امام شود و در عین حال همگان امام را مذمت کنند که چرا اطرافیان تو حرمت زن پیامبر را نگه نمی‌دارند؟ آیا مظلومیتی بالاتر از این که شخصی اسماً و رسماً فرمانروای تمام بلاد اسلامی باشد اما بسیاری از کارگزارانش یا نالایق باشند یا به او خیانت کنند یا به قدری نظرات خود را بر او تحمیل کنند و او به منظور رعایت مصلحت نظام جامعه اسلامی به آن‌ها تن در دهد که خود تعبیر کند که «دیروز امیر شما بودم ولی امروز فرمانبر شما شده‌ام»؟ (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۴؟) آیا مظلومیتی بالاتر از این که کسی در اوج قدرت رسمی، همدمی جز چاه پیدا نکند؟

پس یادمان باشد مظلومیت الزاماً ربطی به منصب اجتماعی ندارد، ممکن است همچون کوفیان در پایین‌ترین جایگاه‌های اجتماعی یا همچون طلحه و زبیر کاملاً خارج از قدرت حکومتی باشیم و ظالم باشیم؛ و ممکن است صاحب عالی‌ترین مناصب اجتماعی باشیم و مظلوم.

ب) آیا قداست حکومت دینی بهانه مناسبی برای نقدکردن آن است؟

گفته شد در ادبیات دینی، اگر حکومت در دست اهلیش قرار بگیرد، نه تنها فسادآور نیست، بلکه مقدس هم هست. اما یکی از مشکلاتی که باز به تبع فرهنگ غربی در جامعه ما شایع شده این است که «مقدس بودن» به معنای «نقدناپذیری» قلمداد می‌شود؛ در حالی که بین این دو تلازمی نیست. مقدس بودن یک مطلب، یعنی برای آن که آن موضوع ربط و نسبتی با خداوند پیدا می‌کند، از حرمت و احترام ویژه‌ای برخوردار است و حریم الهی آن را باید پاس داشت. در عین حال، از آنجا که ضابطه اصلی حفظ حریم الهی است، اگر همان امر مقدس به هر دلیلی در خلاف مسیر الهی قرار گرفت، باید مواجهه با آن عوض شود. این‌گونه است که قرآن مقدس است و احترامش واجب، اما اگر قرآن بر سر نیزه رفت تا مانع پیشروی





حق و دفع ظلم شود، پاره کردن آن واجب می‌شود و پاره کردن ظاهر این کتاب، برای حرمت گذاشتن به حقیقت آن است. ظاهرگرایی و قداست‌ها را فقط در حفظ ظاهر جست‌وجو کردن، یکی از موانع اصلی دین‌داری است و باز حکومت حضرت امیر بهترین الگو برای درک چگونگی تقابل قداست‌های عمیق دینی با خشکه مقدسی‌ها در درون یک جامعه است.

برای این که معلوم شود که می‌توان در عین مقدس دانستن چیز، باب نقد را نیز باز گذاشت، بیایید به برخی روایات مربوط به تعامل با علمای امت و حاکمان دینی توجه کنیم:

اگر پیامبران مقدس‌ترین انسان‌ها هستند، که هستند، فقها هم که جانشینان پیامبران (الفقهاء امناء الرسل) از آن قداست بهره دارند و لذاست که در روایات ما بر احترام گذاشتن به عالمان دین بسیار تأکید شده تا حدی که حضرت امیر می‌فرماید: «من وقر عالماً فقد وقر ربه» (کسی که عالمی را احترام کند، پروردگارش را احترام کرده است. غرالحکم ۱۳۲/۳). اما در عین حال، همین فقها اگر آشکارا به بیراهه روند از مسیر الهی خارج شوند، نقد و نكوهش آنان واجب، تبعیت از آن‌ها حرام است. شهید مطهری در این باره می‌گوید:

«قرآن کریم در مذمت عوام یهود که از علما و پیشوایان دین خود پیروی می‌کردند می‌فرماید: «و منهم امیون لا یعلمون الكتاب الا امانی و ان هم الا یظنون» (بقره، ۷۸).^۴ شخصی به امام صادق (ع) عرض می‌کند (احتجاج طبرسی، ج ۲ ص ۲۶۳) که عوام و بی‌سوادان یهود راهی نداشتند جز این که از علمای خود هر چه می‌شنوند قبول کنند و پیروی نمایند. اگر تقصیری هست، متوجه علمای یهود است. چرا قرآن این عوام را مذمت می‌کند؟ [...] حضرت فرمود [...] عوام یهود علمای خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ می‌گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضا را به خاطر رودریاستی‌ها و رشوه‌ها تغییر می‌دهند، می‌دانستند که درباره افراد و اشخاص عصبیت به خرج می‌دهند، حب و بغض شخصی را دخالت می‌دهند، حق یکی را به دیگری می‌دهند. آن‌ها به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس تکویناً قرار داده است می‌دانستند که هر کس که چنین اعمالی داشته باشد نباید قول او را پیروی کرد.

در اینجا امام می‌خواهد بفرماید که کسی نگوید که عوام یهود نمی‌دانستند که نباید به قول علمایی که خودشان برخلاف دستورهای دین عمل می‌کنند عمل کرد. زیرا این مسئله، مسئله‌ای نیست که کسی نداند. دانش این مسئله را خداوند در فطرت همه افراد بشر قرار داده و عقل همه کس این را می‌داند. کسی که فلسفه وجودی‌اش پاک‌ی و طهارت و ترک هوا و هوس است اگر دنبال هوا و هوس و دنیاپرستی برود، به حکم تمام

عقول باید سخن او را نشنید.

بعد فرمود: و به همین منوال است حال عوام ما. این‌ها نیز اگر در فقهای خود، فسق آشکار، تعصب شدید، تراجم بر سر دنیا، طرفداری از طرفداران خود هر چند ناصالح باشند، کوبیدن مخالفین خود هر چند مستحق احسان و نیکی باشند، اگر این اعمال را در آن‌ها حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آن‌ها پیروی کنند عیناً مانند همان عوام یهودند و مورد مذمت و ملامت هستند» (ده گفتار، ص ۱۱۱-۱۱۴).

درباره اظهار نظر مردم درباره رفتارهای حاکمان دینی نیز روایات متعددی وارد شده است. مثلاً حضرت امیر می‌فرمایند: «از بیان سخن حق و مشورت‌رسانی به عدل، نسبت به من دریغ نورزید؛ چرا که من در مرتبه نفس خویش برتر از آن نیستم که خطا نکنم» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶). این گونه احادیث به وضوح نشان می‌دهد که رهبر جامعه، حتی اگر امام معصوم هم باشد، در قبال کارهایی که انجام می‌دهد مسئول و نیازمند کمک و هم‌فکری دیگران است. افراد جامعه نیز نه تنها می‌توانند بلکه وظیفه دارند اگر اشتباه یا انحرافی در حکومت ببینند، به رهبر جامعه منتقل کنند؛ و این با قداست وی هیچ منافاتی ندارد.

۳. معنا و مبنای نقد سازنده

برخی بین رواج نقد سازنده با آزادی در توهین و افترا فرقی نمی‌گذارند و به بهانه «النصیحة لأئمة المسلمین»، هر گونه اهانتی را روا می‌شمرند. برخی هم کوچک‌ترین اظهار نظری را بر نمی‌تابند و هر منتقدی را کافر می‌شمرند. اگر بخواهیم بحثی درباره چگونگی تحلیل رفتارهای رهبر دینی و اظهار نظر در مورد او داشته باشیم، طبیعتاً ابتدا باید براساس مبانی اسلامی، معیار اعتدال در این زمینه را معلوم سازیم تا از این افراط و تفریط‌ها درمان بمانیم.

ابتدا ببینیم که ضرورت نقد حاکمیت، مبتنی بر چه مبنایی است؟ یک متدین واقعی، در تمام رفتارهای اجتماعی‌اش (از جمله در نقد کردن) دغدغه اصلاح جامعه (= امر به معروف و نهی از منکر) را دارد؛ خصوصاً که از منظر دین، در یک حکومت دینی، همگان در فرایند اصلاح و رشد جامعه مؤثرند: «هیچ کس، هر قدر هم که در نظر مردم، کوچک شمرده شود، کمتر از آن نیست که بتوان از کمک وی مستغنی بود و هر کس هر قدر هم که بزرگ باشد بی‌نیاز از کمک دیگران نیست.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶) اگر چنین شد، فلسفه صحیح نقد در حکومت دینی، اصلاح حکومت است نه میدان دادن به خودخواهی‌ها، خودنمایی‌ها و حسادت‌ها؛ و بر این مبنا می‌توان نقد سازنده را از نقد مخرب تفکیک کرد.

برای فهم بهتر این تفکیک، می‌توان از تفاوت‌های دو اصطلاح در آموزه‌های دینی کمک گرفت: «نُصَح» و «همز». در ادبیات فارسی، غالباً نُصَح (نصیحت) به معنای پند و اندرز تحکم‌آمیز و بی‌منطق تلقی می‌شود، در حالی که نصح، به معنای «خیرخواهی» و «مواجهه خیرخواهانه با دیگران» است. البته یکی از لوازم خیرخواهی این است که اگر دیدیم شخصی دچار خطا شد، اشتباه وی را به او گوشزد کنیم: «بهترین برادرانم کسی است که عیوب مرا به من هدیه می‌دهد» (امام صادق علیه‌السلام، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۳۹). می‌توان نقد سازنده را مصداقی از همین مطلب به حساب آورد. اما «همز» به معنای «عیب‌جویی» و «مذمت‌گری» است، یعنی «نقد توأم با تخریب»؛ که اگر این اقدام بدون حضور شخص انجام شود، عنوان «غیبت» پیدا می‌کند و اگر در این اقدام، از سخنان کذب و مطالب خلاف واقع استفاده شود «تهمت» نامیده می‌شود.

قرآن کریم، پیامبران را که به انتقاد خیرخواهانه از وضع مردم و حاکمان می‌پرداختند، «ناصح» می‌خواند و در روایات نیز «النصیحة لائمة المسلمین» یکی از وظایف مردم شمرده شده است (کافی، ج ۱، ص ۴۰۱-۴۰۴)؛ و در مقابل، نه تنها عیب‌جویان - به تعبیر قرآن کریم: «هُمَزَه» (سوره هُمَزَه، آیه ۱) یا «هُمَّاز» (سوره قلم، آیه ۱۱) - شدیداً مورد نکوهش قرار گرفته‌اند؛ بلکه دو عمل غیبت (عیب‌جویی در پشت سر کسی) و تهمت (عیب‌تراشی برای افراد) که از مهم‌ترین اقدامات عیب‌جویان به شمار می‌روند، نیز گناه کبیره محسوب می‌شوند. اگر تفاوت «نقد عیب‌جویانه» و «نقد ناصحانه» را صرفاً به انگیزه درونی و مخفی افراد برگردانیم، عملاً تعالیم قرآن و روایات در این زمینه، در حد یک دسته توصیه‌های اخلاقی شخصی متوقف خواهد شد. اما از آنجا که اغلب این توصیه‌ها ناظر به بسترهای اجتماعی است، می‌توان این دو را از حیث آثار اجتماعی نیز بازشناخت. عیب‌جویی (و نیز غیبت و تهمت)، آن نوع نقد و انتقادی است که اثر اجتماعی آن، تخریب شخص یا شخصیت مورد انتقاد و تضعیف جایگاه و منزلت اجتماعی او در نزد مردم است؛ اما نُصَح، آن نوع مواجهه‌ای است که اثر اجتماعی آن، اصلاح عملکردهای نادرست و باز کردن راهی برای تقویت عملکردهای درست شخص مورد انتقاد است، به نحوی که شخص مورد انتقاد، اگر خواست به نقدها تن در دهد، راهی برای حفظ منزلت حقیقی و حقوقی خود داشته باشد.

شخص عیب‌جو اساساً درصدد تخریب شخص یا شخصیت مورد انتقاد است و لذا از هر مطلبی، راست (= غیبت) یا دروغ

(= تهمت)، برای ضربه‌زدن استفاده می‌کند. مذموم بودن «عیب‌جویی» به دلیل این نیست که عیب‌جو دروغ می‌گوید، شخص عیب‌جو ممکن است سخن راستی را هم بیان کند (مانند غیبت)، اما نحوه بیان وی به گونه‌ای است که در مجموع لطمه‌ای به شخص موردنظر وارد شود. اما کسی که درصدد «نُصَح» است، هم دغدغه دارد که مطلب مورد نظرش، راست باشد، نه دروغ؛ و هم سعی می‌کند مطالب خود را به نحوی انتقال دهد که ثمره آن، اصلاح واقعی در جامعه باشد.

توجه به این مطلب، نشان می‌دهد برای ناصح بودن در انتقاد، نه تنها باید در مورد راستی مطالب بیان شده دقت کرد، بلکه در نحوه اظهار انتقادات هم باید مراقبت‌های لازم صورت گیرد. شاید به همین دلیل است که در ادبیات دینی تأکید می‌شود که تذکر اشتباهات، حتی الامکان در خلوت به خود شخص مطرح شود، نه در مقابل دیگران؛ و غیبت کردن (یعنی، بیان بدی‌های واقعی شخص نزد دیگران) به اندازه خوردن گوشت برادر مرده زشت دانسته شده است؛ چرا که افشای انتقاد در اغلب موارد ثمره‌ای جز تخریب در پی نخواهد داشت.

این مسئله، به‌ویژه وقتی که نه فقط یک شخص حقیقی، بلکه یک شخص دارای منصب حقوقی موردنظر واقع می‌شود، ابعاد پیچیده‌تری پیدا می‌کند. در نقد یک شخص حقیقی، فقط خود وی مورد نقد واقع می‌شود و اگر دقت‌های لازم به عمل نیاید، فقط آبروی یک نفر می‌رود، که البته همین هم روا نیست. اما در نقد یک جایگاه حقوقی، پای آبروی یک صنف و یک گروه و یک ملت و گاه هم آبروی اسلام در میان است. در این‌گونه موارد، البته اصلاح همچنان ضرورت دارد، اما انجام آن ظرافت‌های بیشتری می‌طلبد، تا نقد عملکرد آن شخص موجب نشود که آن موقعیت صنفی یا جایگاه حقوقی یا...، که فعلاً وی صاحب و نماینده آن موقعیت شناخته می‌شود، زیر سؤال رود. شاید بارزترین مصداق این جایگاه حقوقی در یک جامعه دینی، همان چیزی است امام خمینی (ره) از آن به «صلحت نظام» تعبیر می‌کردند و آن را از همه واجبات بالاتر می‌دانستند. نمونه آن را در نحوه انتقاد حضرت امیر علیه‌السلام نسبت به عثمان نیز می‌توان ملاحظه کرد: با این‌که عثمان بی‌عدالتی‌های فراوانی مرتکب شده و اعتراضات شدید مردم را برانگیخته بود، نقدهای حضرت امیر به وی به گونه‌ای است که اصل حکومت اسلامی در جامعه را - ولو که حاکمش چنین اشتباهاتی کرده - دچار خدشه نکند. حضرت بارها تأکید می‌کرد که «نمی‌خواهم خلیفه‌کشی باب شود». یک‌بار شخص معصومی همچون ائمه علیهم‌السلام، خلیفه و حاکم است، در این صورت، شاید بتوان پرهیز از خلیفه‌کشی را به شخصیت حقیقی آن‌ها برگرداند؛

حضرت امیر می‌فرمایند: «از بیان سخن حق و مشورت‌رسانی به عدل، نسبت به من دریغ نورزید؛ چرا که من در مرتبه نفس خویش برتر از آن نیستم که خطا نکنم»





اما وقتی کسی همچون عثمان در رأس حکومت است، قطعاً حضرت، ملاحظه جایگاه حقوقی وی - منصب خلافت و حکومت - را می‌کرد، نه ملاحظه شخص وی را؛ و گرنه همه می‌دانیم که حضرت علی هیچ‌گاه در راه حق ملاحظه کسی را نمی‌کرد و همین یکی از عواملی بود که مردم وی را تنها گذاشتند.

این‌گونه موارد در سیره سیاسی معصومان، بهترین دلیل بر ضرورت در نظر گرفتن ملاحظات ویژه هنگام نقد شخصیت‌های حقوقی در دین است؛ یعنی اگر هدف نقد، اصلاح باشد باید بسیار دقت شود که نه تنها انتقاد ما واقعاً درست باشد، بلکه نتیجه نقد نیز در نهایت به اصلاح (یعنی حفظ جامعه حقوقی مورد نظر، در عین اصلاح عملکردهای کسی که در آن جایگاه نشست) بینجامد. این‌گونه است که نقد ما مصداق «نصح» و «خیر خواهی» خواهد شد، نه مصداق «هَمْز» و «عیب‌جویی».

۴. شرایط انتقاد سازنده

تاکنون معلوم شد که در منظر اسلام نقد باید در قالب «نصح» و خیر خواهی انجام شود و هدف، اصلاح و ارتقای جامعه و حکومت دینی باشد و نه صرفاً خالی کردن عقده‌های شخصی. برای این که چنین نقدی محقق شود، هم در یافتن و مشخص کردن نقاط ضعف و هم در صدور حکم و قضاوت در مورد اشخاص و هم در نحوه بیان آن، دقت‌های خاصی باید مراعات شود. به تعبیر دیگر، نقد ناصحانه سه شرط دارد: صادقانه دنبال حقیقت بودن، از روی عدالت و انصاف حکم کردن، و ارائه نظر به گونه‌ای که به اصلاح منجر شود:

الف) صادقانه دنبال حقیقت بودن

برای این که منتقد ناصح حکومت بتواند به این شرط اول وفادار بماند، به چند دسته آگاهی نیازمند است:

۱. آگاهی از مبانی و قواعد دینی یک تصمیم: منتقد ناصح کسی است که عالمانه یقین کند که آن عملکردی که مورد انتقاد قرار می‌دهد، به لحاظ تعالیم دینی واقعاً رفتار ناحقی بوده است. این مسئله اگرچه در ظاهر ساده به نظر می‌رسد، اما در شرایط واقعی و عینی، پیچیده می‌شود. یک‌بار خطای شخص از نوع اموری است که فسق آشکار محسوب می‌شود، مانند شراب‌خواری و...؛ که بحثی در آن نیست. مثال این‌گونه موارد، حکومت یزید است؛ و امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید در چنین شرایطی هر مؤمنی (نه فقط علمای دین و...) موظف به قیام است: «لیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقاً».

اما آنچه غالباً در جامعه دینی مطرح می‌شود به این وضوح

نیست و عملکرد مسئولان در حکومتی که ظواهر دینی را رعایت می‌کنند، پیچیدگی‌هایی دارد که تحلیل آن اغلب نیازمند اجتهاد است. آنچه موجب پیچیدگی مطلب می‌شود، ندانستن حکم تک‌تک مسائل نیست، بلکه تشخیص حکم مسئله‌ای است که از زوایای متعدد، ابعاد مختلف پیدا می‌کند و لذا در ظاهر مشمول چند حکم مختلف می‌گردد. مثلاً در بسیاری از موارد، شخص به دلایل «اهم»، مجبور می‌شود «کار مهم» را ترک کند و یا برای مصلحت بالاتری، رفتاری را که به خودی خود حتی گناه کبیره است انجام دهد. مثال فردی آن، همان دروغ مصلحت‌آمیز برای نجات جان یک انسان بی‌گناه است. اما موارد اجتماعی آن بسیار پیچیده‌تر است و این که اهم چیست و مهم کدام است، اغلب به سادگی معلوم نمی‌شود و غالباً نیازمند آگاهی جمعی، نه فقط از دستورات دین، بلکه از سیره معصومین است و به اجتهاد، نه فقط در احکام، بلکه در موضوعات نیاز دارد.

بر خوردار شدن از این آگاهی‌ها همواره اعتراضات نابه‌جایی را در لوی دین و دین‌داری پدید آورده است: قرآن کریم حکایت می‌کند که یک‌بار مسلمانان به دلیل فتنه کفار، در ماه حرام شروع به جنگ کردند. در این موقعیت عده‌ای از دین‌داران معترض شدند که مگر در اسلام، جنگ در ماه حرام، حرام نیست، پس چرا ما اقدام به جنگ کرده‌ایم؟ قرآن کریم توضیح می‌دهد که البته جنگ در ماه حرام گناه کبیره است، اما دفع این فتنه مهم‌تر بوده و لذا انجام آن گناه کبیره جایز شده است (سوره بقره، آیه ۲۱۷).

در این‌گونه موارد است که جایگاه و اهمیت اجتهاد به‌خوبی آشکار می‌شود؛ شخص باید بتواند با آگاهی عمیق از قرآن کریم و سیره معصومین تشخیص دهد که واقعاً وظیفه‌اش در آن شرایط چیست. این تشخیص به‌قدری ظرافت دارد که گاه وظیفه امام و مأموم نیز متفاوت می‌شود؛ که چنین مواردی اجتهادی بسیار عمیق طلب می‌کند. نمونه آن را می‌توان در جریان غصب خلافت مشاهده کرد: خود امام علیه‌السلام به دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم موظف به سکوت بود، اما حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها به عنوان مأموم چنین وظیفه‌ای نداشت؛ و توانست بدون این که مصلحت نظام اسلامی (احتمال خطر حمله دشمن خارجی به جامعه نوپای اسلامی، که حضرت علی علیه‌السلام به سبب این خطر سکوت کرد) را به خطر اندازد، چنان اعتراض کند که هم اصل حکومت یک مقوله دینی قلمداد شود، هم مشروعیت حکومت آن‌ها زیر سؤال رود و هم هیچ دشمن خارجی نتواند با بهانه قرار دادن اعتراضات ایشان، کلیت نظام را دچار تنش کند؛ یعنی استفاده از سبک‌گریه، که

نه فریادی است که بهانه به دست دشمن دهد و نه سکوتی است که خواب را بر مردم روا دارد.^۶

۲. آگاهی همه‌جانبه نسبت به شرایط تصمیم‌سازی:

دانستن مبانی و قواعد دینی تصمیم‌گیری، به تنهایی برای قضاوت در مورد یک واقعه کافی نیست، بلکه باید شرایط واقعی عمل نیز از همه ابعاد مورد ملاحظه قرار گیرد. بسیار رخ داده که با حفظ قواعد واحد، دانستن یا ندانستن برخی از اطلاعات جزئی، موجب می‌شود که تصمیم‌ها و اظهارنظرهای کاملاً متفاوتی ابراز گردد. این مطلب را می‌توان با یک مثال ساده توضیح داد. اگر ما ببینیم که «میله نازکی را در دستان کسی فرو می‌کنند»، در ابتدا خواهیم گفت: او را آزار می‌دهند. اما اگر متوجه شویم که بر سردراتاقی که این کار انجام می‌شود نوشته شده «تزییقات»، خواهیم گفت: به او خدمت می‌کنند. و اگر ببینیم عده‌ای با تجهیزات مختلف فیلم‌برداری در آن محیط در رفت‌وآمدند؛ خواهیم گفت «نه خدمت است نه شکنجه، بلکه فیلم بازی می‌کنند.» در اینجا با این که قاضی یک نفر است و یک مبنای فکری واحدی دارد، اما اضافه شدن هر اطلاع جدیدی موجب تغییر رأی و نظر وی می‌شود.

بسیار پیش می‌آید که افراد قواعد دینی را می‌دانند، اما چون اطلاعات ناقص یا نادرستی دارند، تحلیل‌ها و انتقادات ناصوابی را مطرح می‌کنند. نمونه این را حتی در مورد برخی از بزرگان شیعه می‌توان مشاهده کرد، مانند حجرین عدی، که امام حسن علیه‌السلام را به دلیل صلح با معاویه مذمت کرد. صلح و جنگ یک قواعد کلی دینی دارند، اما این که در شرایط خاص کنونی آیا باید با معاویه جنگید (زمان حضرت امیر علیه‌السلام) یا با او صلح کرد (زمان امام حسن علیه‌السلام)، نیازمند داشتن اطلاعات کافی از شرایط تصمیم‌گیری است که گاهی برخی از نزدیکان امام معصوم نیز از آن‌ها بی‌اطلاع‌اند.

۳. آگاهی از وضعیت اجرای تصمیم:

دینی ممکن است خلافی صورت گیرد که انسان هم به لحاظ حکم مسئله و هم به لحاظ شرایط خارجی، به خطا بودن آن واقعه یقین کند؛ اما آیا همین مقدار برای انتساب آن به یک مسئول مافوق کافی است؟ در واقع، در خصوص اظهارنظر در مورد تصمیمات کسی که تصمیم‌هایش با واسطه اجرا می‌شود، باید بررسی کرد که آیا آنچه رخ داده، واقعاً تصمیم او بوده است یا خیر؟ این مسئله در بحث ما از آن جهت اهمیت پیدا می‌کند که در هر حکومتی (و بلکه در هر سازمانی)، بین خواست سران حکومت و آنچه در عمل اتفاق می‌افتد، اراده‌های فراوانی فاصله است که در مسیر انجام کار، هر یک از آن اراده‌های انسانی ممکن است موافق آن کار نباشند و در انجام آن کار، کارشکنی

یا اهمال کنند. ضمناً این سخن هم صحیح نیست که بگوییم «اگر نمی‌تواند افراد تحت پوشش خویش را به گونه‌ای مدیریت کند تا همه کارها آن‌طور که مطلوب است پیش برود خوب، کنار بکشد». برای نشان دادن بطلان این سخن، به این شاهد تاریخی توجه کنید:

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، وقتی در اواخر حکومت خویش با این اعتراض مواجه می‌شوند که چرا نتوانسته بسیاری از بدعت‌هایی را که قبل از ایشان در جامعه پیدا شده است، رفع کنند، در خطبه مفصلی به نکته فوق اشاره می‌کنند؛ یعنی همراهی نکردن همراهان (اصحاب و لشکر خود حضرت) و این که ایشان مصلحت حفظ وحدت مورد نیاز را برای تداوم نظام اسلامی بالاتر از اقداماتی می‌دانستند که معترضین اجرای آن‌ها را خواستار بودند (کافی، ج ۸، حدیث ۲۷، ص ۹۱-۹۵). جالب توجه اینجاست که در میان آن موارد، برخی از اموری به چشم می‌خورد که ایشان در ابتدای حکومت صریحاً وعده انجام آن‌ها را داده بود؛ مانند برگرداندن اموالی که جزء قطاع عثمان (بذل و بخشش‌های ناحق وی) بوده و در مهریه زنان واقع شده است (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۵). آیا می‌توانیم بگوییم نمودب‌الله حضرت در ابتدای خلافت فقط برای جلب آراء عمومی این سخنان را فرموده یا اینکه باید گفت شرایط خارجی تصمیم‌گیری اجازه انجام آن کارها را نمی‌داده است؟ آیا چون این امکان برای حضرت مهیا نشده است، می‌پذیرید که کسی بگوید «اگر نمی‌تواند خوب، کنار بکشد»؟

خلاصه کلام اینکه برای منتقد ناصح بودن باید صادقانه دنبال حقیقت بود و از ساده‌انگاری اجتناب کرد، یعنی: اولاً باید عالمانه مبنای دینی مسئله معلوم شود و اینکه هر کسی بگوید «به نظر من می‌رسد فلان رویه درست یا نادرست است» کفایت نمی‌کند؛

ثانیاً تطبیق بر شرایط با آگاهی کامل انجام شود؛ یعنی واقعاً مطمئن باشیم زاویه مهم‌تری در آن مسئله در کار نبوده است که آن تصمیم اتخاذ شده؛ و ثالثاً بررسی شده باشد که آنچه در عالم خارج رخ داده واقعاً اراده و خواست مثلاً شخص ولی فقیه بوده است و ساده‌لوحانه گمان نکنیم که او باید دائماً تمامی افراد را عوض کند، چرا که او با همین انسان‌های جایز الخطا می‌خواهد رهبری خود را اعمال کند.

ب) از روی عدالت و انصاف حکم کردن

اگر منتقد ناصح آگاهی‌هایی را که برای مطمئن شدن از صحت دیدگاهش لازم بود، در اختیار داشت و صادقانه دنبال

حقیقت بود و یقین حاصل کرد که آنچه رخ داده، مطابق خواست مسئول مافوق بوده، چه قضاوت و چه رفتاری در مور آن مسئول (مثلاً رهبر) باید داشته باشد؟

تا اینجا حداکثر دیدگاهی که برای او پیدا می‌شود این است که آن شخص اشتباه کرده است. اکنون آیا با همین مقدار تحلیل، انسان می‌تواند بگوید به سبب این اشتباهی که من تشخیص داده‌ام او از عدالت خارج شده، یا اینکه بین احراز اشتباه و اتهام گناه فاصله است؟

برای احراز خروج از عدالت و اثبات گناهکاری، نه تنها باید خطابودن عملکرد شخص اثبات شود، بلکه باید معلوم گردد که وی به خطا بودن آن علم داشته و با این حال عالماً عامداً مرتکب خلاف شده است. یک منتقد ناصح زمانی می‌تواند به مثلاً خروج رهبر از عدالت اعتقاد پیدا کند و چنین حکمی را نزد خویش صادر کند که یقین کرده باشد تشخیص و تحلیل رهبر از واقعه مورد نظر، همانند تشخیص و تحلیل خود وی بود و او با آگاهی از خطا بودنش به انجام آن کار پرداخته است. اما اگر احتمال برود که (۱) اجتهاد وی (یعنی تشخیص وی از مبانی تصمیم دینی) متفاوت بوده، یا (۲) اطلاعات او از شرایط جامعه با اطلاعات ما متفاوت بوده، یا (۳) افرادی که در مسیر اجرای تصمیم وجود داشته‌اند همکاری لازم را نکرده‌اند یا از انجام دستوری که به آن‌ها داده شده تخلف کرده‌اند یا از جانب خود اعمال سلیقه نموده‌اند، دیگر نمی‌توان او را به بی‌عدالتی متهم ساخت.

به تعبیر دیگر اگر واقعاً وقوع اشتباهی در حکومت برای ما اثبات شد، نمی‌توان به صرف اثبات اشتباه، حاکم را به گناهکاری و خروج از عدالت متهم ساخت؛ زمانی می‌توانیم وی را متهم به خروج از عدالت کنیم، که به این یقین رسیده باشیم که وی با این که نادرست بودن آن اقدام را همان‌گونه که ما نادرست می‌دانیم، معتقد بوده، و نیز عوامل اجرایی هم کاملاً به دستور او رفتار می‌کرده‌اند، چنان اقدامی را دستور داده است. شاید به همین دلیل است که در روایت مفصلی که از امام صادق علیه‌السلام نقل کردیم، مشاهده شد که امام معصوم علیه‌السلام، زمانی عموم جامعه را در تبعیت از علما مذمت می‌کند که آن علما گناهی (مانند رشوه‌خواری، رباخواری و...) را مرتکب می‌شدند که اثبات آن نیازمند اجتهاد و اطلاعات پیچیده نبوده بلکه دلالت آشکاری بر فسق صاحبان آن داشت و اصلاً قابل تفسیر و توجیه نبوده است.

شاهد دیگر بر این مطلب، مقایسه سیره سیدالشهدا ء با سیره حضرت امیر است. می‌دانیم که حضرت امیر با این که خلافت را حق خود می‌دانستند و اشتباهات متعددی را در سه



در جایی که افراد تشخیص واحدی دارند، همگان در حقیقت از نظر شخصی خود تبعیت می‌کنند؛ اما در جایی که اختلاف نظر پیش می‌آید، باید نهایتاً یک رأی در حکومت (یعنی در مقام عمل جمعی) به اجرا گذاشته شود

خلیفه نشان دادند (نهج‌البلاغه، خطبه ۳) اما علیه خلفای سه‌گانه قیام نکردند. امام حسین علیه‌السلام هم در وصیت‌نامه‌ای که در ابتدای قیام خود به محمد حنیفه نوشتند، پس از توضیح فلسفه قیام خود (امر به معروف و نهی از منکر) می‌فرمایند: «آرید آن اسییر بسیره جدی و ابی» (می‌خواهم به سیره جدم و پدرم رفتار کنم). یعنی ایشان قیام خود علیه حکومت یزید را مطابق با سیره پدر خود (که با حکومت خلفا مدارا کرد و قیام نکرد) معرفی می‌کند. راز جمع این دو مطلب در همین است که درست است که حضرت سخن از ضرورت قیام علیه حکومت جائز به میان می‌آورند و این قیام را وظیفه هر مؤمنی (نه هر عالمی) می‌دانند (لیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقاً)، اما استدلالشان در گروهی وجود همین فسق آشکار و غیرقابل انکار در یزید (مستحلاً لحرم‌الله، ناکثاً لعهد الله) است که در خلفای قبلی وجود نداشت. یعنی در جایی که فسق آشکار و غیرقابل انکار باشد، مردم موظف به قیام‌اند، اما در جایی که اختلاف نظر مطرح است و انسان فسق آشکار نمی‌یابد، مطلب پیچیدگی‌های دیگری دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ج) مصلحانه اقدام کردن

آخرین شرط نقد ناصحانه این بود که منتقد حقیقتاً در پی اصلاح باشد، چه اصلاح مخاطب و چه اصلاح جامعه. در اینجا متناسب با این که منتقد ناصح چه دیدگاهی در مورد حاکم و رهبر پیدا کرده است (کار او را اشتباه یا گناه قلمداد می‌کند)، اقدامات مختلفی انجام می‌دهد. در اینجا فقط مسئله را از منظر مسئولیت فردی منتقد می‌خواهیم بررسی کنیم.^۷

۱. گام اول: انتقال مطلب به مسئول مربوطه:

براساس آنچه تاکنون گفته شد، معلوم می‌گردد که منتقد ناصح، حتی اگر خطا را احراز کرده باشد، بلافاصله موضع مخالف نخواهد گرفت؛ بلکه می‌کوشد بهترین کاری را که به اصلاح منجر شود، در پیش گیرد. او قطعاً باید تشخیصی را که صحیح می‌داند منتقل کند، اما در این که به چه کسی منتقل کند، آیا این انتقال را علنی بکند یا خیر، و... باید متناسب با اموری همچون اهمیت آن اشتباه و شرایط واقعی و مصلحت کلی نظام اسلامی، جایگاه و نقش حقوقی خود به عنوان ناقد در جامعه، و... تصمیم‌گیری کند. نحوه اعتراض حضرت امیر به عثمان، و نیز تفاوت موضع‌گیری حضرت امیر و حضرت زهرا سلام‌الله علیهما در مسئله غصب خلافت، به‌خوبی ضرورت توجه به این ظرایف را نشان می‌دهد.^۸

اکنون مسئله ما این است که اگر منتقدی با رعایت شروط مطرح شده در بحث قبل، اشتباه یا گناهی را کشف کرد و نظر

خود را به نحو شایسته، به خود شخص یا هر مرجع ذی صلاح دیگری اعلام کرد، اما به سخن وی عمل نشد، اکنون چه وظیفه‌ای دارد؟ آیا باید قیام کرد؟ آیا باید کاملاً خود را کنار بکشد؟ آیا می‌توان گفت که در آن مسئله - و بلکه در سایر مسائل - همچنان باید از آن رهبر تبعیت کند یا خیر؟

۲. گام دوم: چگونگی اقدام پس از عمل نشدن انتقاد:
در اینجا، ابتدا باید برای خود معلوم کند که براساس بررسی‌هایی که انجام داده آیا به این نتیجه رسیده که شخص ولی فقیه از عدالت خارج شده یا فقط معتقد است که وی دچار اشتباه شده است؟ که متناسب هر حالت اقدام خاصی لازم است انجام دهد:

۱. اگر با پیمودن دو شرط قبل (بررسی صادقانه و قضاوت عادلانه)، برای او اثبات شده باشد که رهبر جامعه از عدالت ساقط شده است آیا این سخن به معنی آن است که بلافاصله باید در مقابل رهبر بایستد و با او مخالفت کند؛ بلکه در چنین شرایطی وظیفه یک منتقد ناصح، که البته انسان متدینی است، آن است که با تفحص کامل و براساس شروطی که در دین برای حاکم اسلامی (ولی فقیه) معلوم شده، به کسی که حقیقتاً شایسته این منصب می‌داند، مراجعه کند و از او کسب تکلیف کند، نه اینکه خودش، به سلیقه شخصی عمل نماید. زیرا در احادیث تأکید شده که انسانی که «امام ظاهر عادل منصوب از جانب خدا» نداشته باشد، گمراه و حیران است و اگر در این حال بمیرد، کافر یا منافق از دنیا رفته است (اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴). یعنی تصمیم‌گیری بدون امام و رهبر دینی مشخص و آشکار، حتی در زمان غیبت امام معصوم، انسان را هلاک می‌کند.

دوباره در اینجا باید تذکر داد که تشخیص و یافتن شخص جدیدی که منطبق بر آن شروط تعیین شده در دین باشد، این‌گونه نیست که از عهده هرکسی برآید و افراد به سلیقه خود بگویند به نظر من فلان کس برای این منصب بهتر است؛ و اساساً به علت دشواری تشخیص این شرایط بوده که در کشور ما نهادی به نام مجلس خبرگان تأسیس گردیده است تا در یک بررسی تخصصی جمعی به نتیجه برسند. توجه شود در اینجا سخن ما بر سر قبول کردن یا نکردن نظر مجلس خبرگان نیست؛ بلکه بحث بر سر جدی بودن و دشواری یافتن چنین شخصی است. این تشخیص باید به نحوی انجام شود که برای شخص در روز قیامت اتمام حجت شود.

۲. حقیقت این است که احراز شرط دوم (که برای اثبات خروج وی از عدالت لازم است) بسیار دشوار است و غالباً

فقط می‌توان وقوع «اشتباه»، و نه «گناه»، را اثبات کرد. اکنون اگر کسی با طی مراحلی که در شرط اول گفته شد به این نتیجه برسد که ولی فقیه اشتباه کرده است، یعنی یا عالمانه به تشخیصی برسد که با تشخیص ولی فقیه متفاوت باشد، یا اطلاعاتی متفاوت با اطلاعاتی که احتمالاً رهبر دارد داشته باشد و در انتساب اقدام انجام شده به رهبر نیز یقین داشته باشد، حتی اگر سخنش مورد قبول واقع نشود، به لحاظ وظیفه شخصی، باز موظف به تبعیت است، زیرا اساساً بحث تبعیت از رهبری و ولایت فقیه در جایی مطرح می‌شود که در تشخیص مسئله، اختلاف نظر پیش آید.

به تعبیر دیگر، در جایی که افراد تشخیص واحدی دارند، همگان در حقیقت از نظر شخصی خود تبعیت می‌کنند؛ اما در جایی که اختلاف نظر پیش می‌آید، باید نهایتاً یک رأی در حکومت (یعنی در مقام عمل جمعی) به اجرا گذاشته شود و اگر قرار باشد هر جا که تشخیص فردی برخلاف تشخیص ولی فقیه بود، از او اطاعت نکند، اصل فلسفه ولایت فقیه - که قرار است محور وحدت و فصل الخطاب مشاجرات در جامعه دینی باشد - زیر سؤال می‌رود.

این‌گونه است که حضرت امیر در جایی که ابن عباس نکته‌ای را به ایشان تذکر داده بود، می‌فرمایند: «تو حق داری که به من مشورت انتقادی (مشورت علیه نظر من) بدهی، آن‌گاه من مطلب تو را بررسی می‌کنم ولی اگر پس از بررسی، به نتیجه‌ای برسم و خلاف نظر تو رفتار کنم تو باید از من اطاعت کنی» (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱). در این واقعه، ابن عباس از نظر خود گمان می‌کند که به امام اطلاعات درستی داده نشده و لذا در تحلیل واقعه دچار اشتباه شده است. امام از این جهت به او اشکال نمی‌گیرند که چرا تشخیص تو با تشخیص من منطبق نیست؛ اما می‌فرمایند در مقام حکومت تنها تشخیص یک نفر باید ملاک عمل قرار گیرد، هر چند که تو لازم است اطلاعات را به من بدهی و تشخیصت را که خلاف نظر من است با من در میان بگذاری.

اگر این نکته درست مورد توجه قرار گیرد، معلوم می‌شود که چرا برخلاف ادبیات رایج در میان ما که انتقاد از حاکم از «حق مردم» می‌شماریم، حضرت امیر علیه‌السلام، اولاً مورد انتقاد سازنده واقع شدن را، «حق حاکم» و «وظیفه مردم» معرفی می‌کند؛ و ثانیاً این «حق حاکم» را در کنار یکی دیگر از حقوق حاکم که همان ضرورت اطاعت از حاکم است، قرار می‌دهد: «اما حق من بر شما آن است که بر بیعت خود وفادار بمانید و در آشکار و نهان نصیحت‌گر و خیرخواه من باشید و

آنچه در جامعه اسلامی هم حق و هم مسئولیت ماست «النصیحة لأئمة المسلمین» است، یعنی از سر شفقت و خیر خواهی و به منظور اصلاح و ارتقای جامعه، به‌طور مناسب مطالب و مشکلات را مطرح کردن





وقتی شما را فرامی‌خوانم اجابت کنید و وقتی به شما دستوری می‌دهم اطاعت نمایید» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۴).

جمع‌بندی

از آنچه گذشت نتیجه می‌شود:

۱. قدرت از منظر دینی لزوماً به فساد منجر نمی‌شود، و در کنار دادن این حقیقت، مظلومیتی را بر صاحب آن قدرت تحمیل خواهد کرد که موجب وقوع واقعیتهای نام «مقتدر مظلوم» می‌شود.

۲. قداست لزوماً به معنای نفوذناپذیری نیست و حفظ قداست‌ها، با هوشیاری و هشدار دادن نسبت به خطاها منافاتی ندارد.

۳. نقد سازنده، از مقوله «نصح» و خیرخواهی است؛ اما نقد مخرب از مقوله «همز» و عیب‌جویی است.

۴. نقد ناصحانه سه شرط دارد: صادقانه دنبال حقیقت بودن (که مستلزم سه دسته آگاهی است: آگاهی از مبانی و قواعد دینی تصمیم‌گیری، آگاهی از ابعاد مختلف شرایط تصمیم‌گیری، و آگاهی از وضعیت اجرای تصمیم)، از روی عدالت و انصاف قضاوت کردن، و مصلحانه اقدام کردن.

برخی با خواندن این گونه مطالب، به‌ویژه بحث آگاهی‌های مورد نیاز منتقد و نحوه بیان نقدها ممکن است اظهار کنند که «با این مقدمات که گفته شد، یک دفعه بگویند که اصلاً نقد نکنیم!» پاسخ این است که همه مقدمات فوق، نشان دادن این نکته بود که براساس ضوابط دینی، اگر نقدی بخواهد صورت گیرد باید توأم با خیرخواهی و برای اصلاح واقعی باشد و نقد خیرخواهانه چه شرایطی دارد؛ البته اگر کسی دین را قبول ندارد یا برای خودنمایی و بروز نفسانیات و کسب شهرت درصدد نقد است، اگر نقد نکند برای دنیا و آخرتش بهتر است و ما هم مدافع چنین نقدی نیستیم. آنچه در جامعه اسلامی هم حق و هم مسئولیت ماست «النصیحة لأئمة المسلمین» است، یعنی از سر شفقت و خیرخواهی و به منظور اصلاح و ارتقای جامعه، به‌طور مناسب مطالب و مشکلات را مطرح کردن. چنین نقد سازنده‌ای نه تنها به جامعه و حکومت دینی ضربه نمی‌زند، بلکه قطعاً به ارتقا و پیشرفت آن کمک می‌کند، ان شاء الله تعالی.

پی‌نوشت

۱. سیاست‌زدگی در تحلیل‌ها ممکن است پیشاپیش ما را متهم می‌سازد که «چرا افراد را با حضرت علی علیه‌السلام که معصوم است، مقایسه می‌کنید؟» اولاً بحث نقد حاکمان، ربطی به داشتن و نداشتن عصمت ندارد، چرا که همین علی معصوم، افراد را دعوت می‌کند که اگر بر حکومت وی نقدی دارند بیان کنند (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶). جالب است که در زمان حضرت امیر

هم در مقابل خطبه‌های ایشان، وقتی ایشان از رفتارهای پیامبر مطلبی نقل می‌کرد عده‌ای برایشان خرده می‌گرفتند که چرا خودت را با پیامبر مقایسه می‌کنی؟ (شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۴۴۴) ثانیاً اصلاً بحث مقایسه نیست. بحث بر سر دست یافتن به قواعد صحیح در تحلیل وقایع است که این قواعد را باید از سیره معصومان به‌دست آوریم. اگر سخنی کلی درباره سیاست می‌گوییم باید نشان دهیم که در تمام وضعیت‌های سیاسی این سخن صادق است؛ و اگر ائمه را استثنا می‌کنیم، باید وجه استثنا کردن را درست شناسایی کنیم.

۲. توجه شود که عباراتی نظیر «مظلوم» و «مستضعف» با تعبیری همچون «منظلم» و «ضعیف» متفاوت است. «منظلم» کسی است که زیر بار ظلم می‌رود و «ضعیف» کسی است که قدرت دفاع از خود را ندارد و هر دو در اسلام مذمت شده‌اند؛ اما از منظر قرآن و روایات، «مستضعف» و «مظلوم»، کسی نیست که گرفتار ضعف شخصیتی باشد؛ بلکه شرایط بیرونی او را از حق خویش محروم کرده است. قرآن می‌فرماید وَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (قصص، ۵) و در روایات مصداق اصلی این مستضعفین، ائمه اطهار علیهم‌السلام معرفی شده‌اند. همچنین امیرالمؤمنین علیه‌السلام را اول مظلوم عالم می‌دانیم در حالی که هیچ هم‌اموری در قوت و قدرت نداشت. این گونه است که واژه «مظلوم» در ادبیات دینی واژه مقدسی است که ما آن را در مورد شخصیت‌های عظیم و باصلاتی همچون حضرت امیر یا امام حسین علیهما‌السلام به‌کار می‌بریم بدون این که هیچ بار معنایی ذلیلانه‌ای داشته باشد.

۳. برخی از مفسران توضیح داده‌اند که این جمله پیامبر به سبب آیه شریفه «فَأَسْتَضِعُّكُمْ كَمَا أَمْرُتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا» (پس آن گونه که دستور گرفته‌ای استقامت بپوش و همراهات هم همین‌طور؛ و طغیان نکنید؛ هود، ۱۱۲) بوده است، یعنی اولاً استقامت پیامبر باید نه آن گونه که خودش می‌خواهد بلکه آن گونه که خدا دستور داده (کما امرت)، باشد و ثانیاً همراهان و کارگزاران پیامبر نیز باید این گونه رفتار کنند (و من تاب معک).

۴. یعنی یک عده آن‌ها همان مردم بی‌سواد و نادان بودند که از کتاب آسمانی خود چیزی جز یک رشته خیالات و آرزوها نمی‌دانستند و دنبال گمان و وهم می‌رفتند.

۵. البته «غیبت» در دو مورد جایز است: یکی در جایی که انسان مظلوم بخواهد از خود دفاع کند، و دوم در جایی که کسی بی‌پروا فسق علنی انجام می‌دهد؛ که اگر دقت کنیم هر دوی این‌ها از مصادیق «نصح» نسبت به جامعه شمرده می‌شوند؛ و لذا جایز هستند.

۶. در جای دیگر درباره این سبک اعتراض سیاسی حضرت زهرا توضیح داده‌ام، ر.ک: فریاد در سکونت، هفته‌نامه پنجره، ش ۴۲؛ و: فدک ساده فهم‌ترین برهان است، هفته‌نامه پنجره، ش ۸۸.

۷. تفصیل این مسئله در گروهی بازخوانی عمیق از شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر و نیز طراحی مکانیسمی برای انتقال انتقادات است که در این مقاله نمی‌گنجد و شاید بتوان اجمالاً طراحی چنین سازوکاری را وظیفه نهادی همچون مجلس خبرگان دانست که به لحاظ قانون اساسی مسئول بررسی شایستگی‌ها و نظارت بر تداوم صلاحیت‌های رهبری است؛ چرا که به نظر می‌رسد به اقتضای آن مسئولیت، باید این انتقادات را دریافت کند؛ اگر صحیح است بیکریشان شود و اگر ناصحیح است، آگاه‌سازی کند.

۸. نقل شده است که مدتی پس از رحلت امام خمینی، آیت‌الله العظمی گلپایگانی در دیدار یا پیغامی خطاب به مقام معظم رهبری فرمودند: «اگر نقدی از من نسبت به شما به‌طور غیرمحرمانه دریافت کردید بدانید آن نقد از من نیست؛ و نیز اگر نقدی را از جانب من دوبار دریافت کردید بدانید از من نیست، زیرا من با اعتمادی که به عدالت شما دارم می‌دانم اگر مطلبی را مطلع شده و انجام ندهاید ناشی از محذوراتی بوده است که امکان انجام آن برای شما میسر نبوده است.»



تمثیل‌های فلسفی

اصالت وجود

مهدی حاجیان

دبیر فلسفه، کارشناس گروه تعلیم و تربیت دینی، دکترای فلسفه تطبیقی

چکیده

برخی مفاهیم مطرح شده در کتاب «آشنایی با فلسفه اسلامی» دوره پیش‌دانشگاهی از ذهن دانش‌آموزان دور بوده و فقط هنر دبیر و معلم است که می‌تواند این موضوعات را روشن‌تر کند و ذهن دانش‌آموز را برای آشنایی با این مفاهیم آماده و ترغیب نماید. حکمای اسلامی از دیرباز در کنار استدلال و برهان، به بیان تشبیه و تمثیل‌هایی اهتمام ورزیده و در تفهیم مفاهیم معقول به مدد امور محسوس تلاش‌هایی داشته‌اند. یکی از مفاهیم معرفی شده در کتاب پیش‌دانشگاهی، بحث «اصالت وجود» است. در مقاله حاضر به تمثیلی در این‌باره پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: اصالت وجود، تمثیل فلسفی، اعتباری بودن ماهیت

کتاب «آشنایی با فلسفه اسلامی» دوره پیش‌دانشگاهی مفاهیمی را معرفی می‌کند که گاه آنچنان از ذهن دانش‌آموزان، بلکه هر ذهن تازه آشنا با فلسفه دور است که حتی دانشجویان فلسفه نیز مدت‌ها طول می‌کشد تا دلیل طرح این موضوعات و کاربرد آن‌ها را در فلسفه دریابد و فقط هنر دبیر و معلم است که می‌تواند این موضوعات را روشن‌تر کند و با طرح موارد کاربردی و تمثیل‌هایی ذهن دانش‌آموز را برای آشنایی با این مفاهیم آماده و ترغیب نماید. کتاب، البته غالباً به آشنایی بیشتر دانش‌آموز با فلاسفه می‌پردازد و از طرح موضوعات ثقیل پرهیز می‌کند و تنها نام برخی اصطلاحات و گوشه‌ای از اهمیت آن‌ها را بیان می‌کند. اما به هر حال صرف آمدن اصطلاحی فلسفی، ذهن دانش‌آموز مستعد را آن مقدار وسوسه می‌کند که از استاد درباره‌اش سؤال نماید. مشکل آن‌جاست که دبیر نمی‌تواند همه جوانب موضوع را طرح نماید، چرا که پیش‌آمدن هر بحثی بدون بیان مقدمات لازم، موجب سردرگمی بیشتر دانش‌آموز خواهد شد. از طرف دیگر، بی‌پاسخ ماندن سؤالات نیز به مصلحت نیست. پس چه باید کرد؟

یکی از راه‌ها، بیان تمثیلی گویا برای تبیین موضوع است. حکمای اسلامی از دیرباز در باب موضوعات مختلف فلسفی در کنار استدلال و برهان، به بیان تشبیه و تمثیل‌هایی اهتمام ورزیده و در تفهیم مفاهیم معقول به مدد امور محسوس کوشیده‌اند.

انسان معمولاً موضوعات قابل حس و مشاهده‌پذیر را سریع‌تر و بهتر درک می‌کند و لذا به هنگام مواجهه با امور فراحسی و معقول بهترین روش، تشبیه آن‌ها به چنین موضوعات آشنا به ذهن است، به طوری که گاه یک تشبیه مناسب و دقیق در پروراندن مقصود، آموزنده‌تر از ده‌ها صفحه دلیل و برهان است. خصوصاً آن‌گاه که با موضوعی مواجه باشیم که فی‌الواقع بدیهی است و از فرط بداهت نایافتنی.

یکی از مفاهیم معرفی شده در کتاب، بحث «اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت» است که از موضوعات اساسی فلسفه صدرایی است و در درس یازدهم (مبانی حکمت متعالیه) مطرح گردیده و معمولاً امری مبهم تلقی می‌شود. در مقاله حاضر به دو تمثیل که می‌تواند کمک کار این بحث باشد می‌پردازیم، به این امید که در تدریس فلسفه راه‌گشای دبیران محترم باشد.^۱

تمثیل نخست

مسئله اصالت وجود البته بر چند موضوع نظیر مغایرت وجود بر ماهیت و یکی بودن آن‌ها در خارج مبتنی است که دانش‌آموز در درس سوم کتاب (مبانی حکمت مشاء ۱) با آن آشنا شده است. اما مرور آن‌ها قبل از طرح موضوع اصالت وجود مفید است. در این تمثیل ابتدائاً این موضوعات طرح می‌شود. به این منظور و برای شروع بیان بحث اصلی؛ دبیر بر روی تخته شکل مثلث و مربعی را می‌کشد و توضیحات ذیل را بیان می‌کند.



در این تصویر دقت کنید و بگویید در آن چه می‌بینید؟
جواب ساده است. یک مثلث و یک مربع.

حال دوباره به صفحه و شکل بالا نگاه کنید و سعی کنید به همین سؤال پاسخ تازه‌ای دهید؟ چه چیز در تصویر فوق دیده می‌شود؟

درست است. در تصویر بالا، هیچ چیز دیگری غیر از یک مثلث و یک مربع وجود ندارد ولی مقصود یافتن چیزی متفاوت و متمایز از آن‌ها نیست، بلکه می‌خواهم سعی کنید همین دو موضوع را به‌گونه‌ای تازه تبیین و تفسیر نمایید.

جواب ساده است، گرچه ممکن است دیر به ذهن بیاید که البته به دلیل همین سادگی و روشنی بیش از حد آن است.

می‌توان در مورد تصویر بالا این چنین جواب داد که در آن «دو لگه سیاه» دیده می‌شود (دو تا سیاهی). البته در تصویر بالا چهار چیز وجود ندارد، که یک مثلث و یک مربع و دو تا لگه سیاه باشند، بلکه فقط دو چیز وجود دارد، یک مثلث و یک مربع که البته سیاه هستند و یا به بیان دیگر، دو تا لگه سیاه که یکی به شکل مثلث و دیگری به شکل مربع است.

پس هر تصویر را می‌توان به دو گونه توصیف کرد. می‌توانیم بگوییم یک سیاهی (یک لگه سیاه) است که مثلث یا مربع شکل است و نیز می‌توانیم بگوییم مثلثی (یا مربعی) سیاه‌رنگ است. به بیان دیگر، دو مفهوم بر هر کدام صادق است. سیاهی و مثلث (یا مربع) بودن که هیچ‌کدام نیز عین دیگری نیستند.

پس گرچه در هر تصویر بیش از یک شیء وجود ندارد ولی ذهن، همین شیء واحد را به دو گونه متفاوت ملاحظه می‌کند و دو مفهوم متمایز به‌دست می‌آورد.

حال اجازه بدهید به سراغ مطلب اصلی برویم. گفتیم که هر شکل را می‌توان دو جور توضیح داد؛ یکی این که بگوییم مثلثی می‌بینیم که سیاه‌رنگ است و دوم این که بگوییم در تصویر، لگه سیاهی را می‌بینیم که به شکل مثلث است. حال به نظر شما از میان این دو گونه بیان، کدام یک می‌تواند توضیح بهتری قلمداد شود؟ آیا بهتر است مثلث بودن را اصل بدانیم و سیاهی را دنباله آن قرار دهیم یا سیاهی را اصل بدانیم و مثلث بودن را فرع و دنباله آن؟

از آنجا که جواب مطلب فوق نیز بسیار ساده است و از فرط سادگی بسیار سخت، نمی‌توان بیش از این برای آن مقدمه‌چینی کرد. این بار نیز اجازه دهید جواب را خودم بدهم و تنها سعی کنم آن‌را به خوبی روشن کنم.

به نظر می‌رسد که آنچه از میان این دو تصویر اصلی و اساسی است، لگه سیاهی است. ما فقط سیاهی را می‌بینیم و تنها همین لگه سیاه است که روی صفحه سفید، نقش بسته است. منتهی این لگه سیاه، شکل خاصی دارد. این سیاهی محدود است و شکل هندسی خاصی پیدا کرده که همان مثلث یا مربع بودن آن است. اگر فرضاً این سیاهی تمام صفحه را گرفته بود، دیگر هیچ شکلی نداشت ولی حالا که سیاهی، کل صفحه را نگرفته، محدوده خاصی پیدا کرده و شکل معینی یافته است.

حال می‌گوییم میان ماهیت و وجود نیز مشابه چنین نسبتی جاری است. ماهیت محدوده و حد و مرز یافتن وجود است و به عبارت دیگر، چون وجود محدود است ماهیت پیدا کرده والا وجود نامتناهی و نامحدود (حق تعالی) منزّه از حدود ماهوی است.

همچنین می‌توان لکه‌ای را تصور کرد که شکلش می‌تواند عوض شود مثلاً لگه نفتی شناور در دریا را تصور کنید که با وزش باد تصادفاً شکل مربع پیدا کرد. باد دوباره می‌وزد و این بار تصادفاً شکل دیگری در این لگه سیاه نفتی پیدا می‌شود. شکل‌ها مستمراً عوض می‌شوند اما سیاهی باقی و ثابت است. این نیز می‌تواند تمثیل دیگری برای نشان دادن مقصود از اصالت وجود در برابر اعتباری بودن ماهیت باشد؛ چرا که آن چه اصل است سیاهی است که به تبع آن شکل نیز هست.

پس گرچه اشیا و وجودات خارجی حقیقتاً ماهیت دارند اما همان‌طور که شکل عبارت از حدود لگه سیاه و فرع آن است، ماهیت نیز فرع وجود و عبارت از تعین و محدودیت آن است.

دبیر محترم باید به دانش‌آموزان تأکید کند که این تنها تمثیلی برای بیان موضوع است و الاً مثلث یا سیاهی از لحاظ فلسفی همگی جزو ماهیات محسوب می‌شوند.

تمثیل دوم

این تمثیل را آیت‌الله مصباح یزدی در کتاب آموزش فلسفه، مطرح کرده‌اند که بیان آن چنین است:

صفحه کاغذی را به دانش‌آموزان نشان دهید و سپس آن را به اشکال مختلف مثلث و مربع و... پاره‌پاره کنید. با این عمل پاره‌کاغذهایی خواهیم داشت که هر کدام، علاوه بر کاغذ بودن، صفت دیگری به نام مثلث یا مربع یا... خواهند داشت در صورتی که قبل از بریدن کاغذ، چنین صفاتی وجود نداشت.

معمولاً تلقی این است که اشکال و صفات خاصی در کاغذ به‌وجود آمده و چیزهایی واقعی به آن افزوده شده در حالی که به کاغذ موردنظر غیر از بریدگی‌ها که فی‌الواقع چیزی نیست امری به‌وجود نیامده است.

به بیان دیگر، خطوط که حدود و مرزهای اشکال مختلف را تشکیل می‌دهند چیزی جز منتهی‌الیه و نهایت سطح پاره‌های کاغذ نیستند، ولی ما این حدود و مرزهای عدسی را اموری وجودی و صفاتی عینی تلقی می‌کنیم و اگر کسی بگوید که آن‌ها حقیقتی واقعی نیستند آن را از قبیل انکار بدیهیات تلقی می‌کنیم.

اکنون می‌گوییم که مفهوم ماهوی کاغذ (برای مثال) نسبت به واقعیت عینی، همین حال را دارد، یعنی حکایت از حدود واقعیت خاصی می‌کند (البته حدود مفهومی نه حدود هندسی) حدودی که به منزله قالب‌های تهی برای واقعیات به‌شمار می‌روند و واقعیت عینی محتوای آن‌ها را تشکیل می‌دهند.^۲

ادامه در صفحه ۶۴



یاسین شکرانی
دانشجوی دکتری فلسفه و کلام



ارتداد در اسلام

سیدمحمد حسینی طهرانی

ولایت فقیه در اندیشه فقیهان • یعقوبعلی برجی • نشر دانشگاه امام صادق (ع)

ولایت فقیه از جمله موضوعاتی است که در چند ساله اخیر به شدت مورد هجوم مخالفان آن قرار گرفته و تلاش‌های پیدا و پنهانی برای خدشه به این نظریه دینی صورت گرفته است. از جمله این اقدامات، تلاش در جهت معرفی این نظریه، به عنوان نظریه‌ای جدید و برآمده از اندیشه‌های فقهی امام خمینی (ره) است. با این هدف که ریشه تاریخی و شرعی نظریه زیر سؤال رود و به عنوان یک تئوری ساختگی مطرح شود. بر همین اساس لازم است که مدافعان ولایت، مبانی فقهی و شرعی این اندیشه متعالی را که ریشه در آغاز بعثت و نیز قدمتی به وسعت همه تاریخ اسلام دارد، بشناسند و بطلان توطئه مخالفان را بر همگان آشکار کنند.

کتاب «ولایت فقیه در اندیشه فقیهان» با همین رویکرد کوشیده است تا پاسخگوی سؤالاتی در زمینه سیر تاریخی نظریه ولایت فقیه باشد. و نشان دهد که این اندیشه در بین همه فقها مطرح بوده است؛ هر چند مسیری تکاملی را طی کرده و توسط امام خمینی (ره) به جامعیت رسیده است.

ارتداد در اسلام، سیدمحمد حسینی طهرانی • تهران • سرای جاوید

بحث ارتداد و قوانین مربوط به آن یکی از سؤالات رایج در میان دانش‌آموزان است. سؤالاتی که برگرفته از دغدغه جوان امروز در حق انتخاب راه و مسیر زندگی است، حقی که در نگاه ظاهری با قوانین مرتبط با ارتداد در تناقض است و همین چالش بزرگی را در ذهن جوان ایجاد می‌کند.

نویسنده با توجه به اهمیت این بحث کوشیده است تا در این کتاب، بحث جامعی پیرامون حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه‌های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان آورد. مباحثی از قبیل حرمت انسان و ارزش والای حقیقت انسانیت، محدوده آزادی از نگاه عقل، لزوم اعتبار عوامل ناآشکار در تشکل موضوع ارتداد و عدم دخالت ظواهر و بروزهای ظاهری در تحقق این موضوع، اختلاف ریشه‌ای در دو دیدگاه اهل ظاهر و باطن، لزوم پیروی از سنت و روش اولیای شرع در تشخیص این موضوع و مطالعه این کتاب به دبیران محترم توصیه می‌شود.





«دختران به عفاف روی می آورند»
 روی می آورند •
 وندی شلیت و نانسی
 لی دموس • ترجمه
 سمانه مدنی و پریسا
 پورعلمداری • دفتر
 نشر معارف
 فرهنگ غرب که
 تحت حاکمیت نگرش
 اومانیستی است، با
 تبلیغات وسیع خود،

ایده‌های فریبنده‌ای را به جهانیان و نیز جامعه ایرانی - اسلامی
 ما عرضه کرده است؛ یکی از این ایده‌ها اندیشه‌های فمینیستی
 است که متأسفانه در جامعه ما و به خصوص جوامع دانشگاهی
 به شدت در حال تبلیغ و ترویج است. این مسئله، تکلیف ما را در
 نقد و تحلیل این اندیشه مشخص می‌سازد. در راستای انجام این
 مسئولیت، دو اقدام اساسی می‌توان انجام داد: یکی نقد درون
 دینی فمینیسم و آشکار کردن تعارضاتی که این جریان فکری
 با مبانی اعتقادی ما مسلمانان دارد و دیگری نقد برون دینی
 آن و بررسی آثار مخربی است که این جریان در خاستگاه خود
 (آمریکا و اروپا) بر جای گذاشته است.

اندیشمندان غربی کتاب‌های متعددی در نقد فمینیسم
 نگاشته‌اند که ترجمه آن‌ها، جامعه را با آثار مخرب این جریان
 بیشتر آشنا خواهد کرد. کتاب «دختران به عفاف روی می آورند»
 یکی از جمله همین کتاب‌هاست که در راستای نقد برون دینی
 این اندیشه کمک شایانی می‌کند.

این کتاب ترجمه و تلخیص دو جلد کتاب با عناوین زیر
 است:

۱. Girl Gone Mild: دختران به عفاف روی می آورند،
 اثر Wendy shalit چاپ ۲۰۰۷ آمریکا

۲. Becoming a woman of Discretion in a
 sensual world Nancy Demoss چاپ ۲۰۰۳ آمریکا

بخش اول که توسط خانم شلیت به نگارش درآمده درصدد
 است ضمن مرور آن چه اکنون در آمریکا در زندگانی دختران
 در زنان رخ داده، تصویر روشنی از ترویج بی‌بند و باری و آزادی
 جنسی ارائه کند و توضیح دهد که چگونه نسل جدیدی در
 آمریکا در حال شکل‌گیری است که از آزادی‌های بی‌حد و حصر
 به ستوه آمده و می‌خواهد طعم شیرین فطرت را دوباره بچشد.
 در بخش دوم نیز که توسط خانم دموس نگاشته شده، نویسنده
 صفات زنان ناسالم و نادان را که با بی‌خردی و هرزگی، خود و
 خانواده و در پی آن جامعه را ویران می‌کنند، معرفی می‌کند و
 به تحلیل و نقد این دسته می‌پردازد.
 مطالعه این کتاب به دبیران توصیه می‌شود.



دفتر انتشارات کمک آموزشی

با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی
 سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وابسته به
 وزارت آموزش و پرورش تهیه و منتشر می‌شوند:

مجله‌های دانش‌آموزی

(به صورت ماهنامه و هشت شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

لشد کوردک (برای دانش‌آموزان آمادگی و پایه اول دوره دبستان)

لشد نوآموز (برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره دبستان)

لشد دانش‌آموز (برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم دوره دبستان)

لشد نو جوان (برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی)

لشد جوان (برای دانش‌آموزان دوره متوسطه و پیش‌دانشگاهی)

مجله‌های بزرگسال عمومی

(به صورت ماهنامه و هشت شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

رشد آموزش ابتدایی • رشد آموزش راهنمایی تحصیلی • رشد تکنولوژی

آموزشی • رشد مدرسه فردا • رشد مدیریت مدرسه • رشد معلم

مجله‌های بزرگسال و دانش‌آموزی تخصصی

(به صورت فصل‌نامه و چهار شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

رشد برهان راهنمایی (مجله ریاضی برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی) •
 رشد برهان متوسطه (مجله ریاضی برای دانش‌آموزان دوره متوسطه) • رشد آموزش
 قرآن • رشد آموزش معارف اسلامی • رشد آموزش زبان و ادب فارسی • رشد آموزش
 هنر • رشد مشاور مدرسه • رشد آموزش تربیت بدنی • رشد آموزش علوم اجتماعی •
 رشد آموزش تاریخ • رشد آموزش جغرافیا • رشد آموزش زبان • رشد آموزش ریاضی
 • رشد آموزش فیزیک • رشد آموزش شیمی • رشد آموزش زیست‌شناسی • رشد
 آموزش زمین‌شناسی • رشد آموزش فنی و حرفه‌ای • رشد آموزش پیش‌دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران مربیان، مشاوران
 و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان مراکز تربیت معلم و رشته‌های
 دبیری دانشگاه‌ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می‌شوند.

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴
 آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶، دفتر انتشارات کمک آموزشی.

تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۰۲۱



برگ اشتراک مجله‌های رشد

نحوه اشتراک:

شما می‌توانید پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سهراب آزمایش کد ۳۹۵، در وجه شرکت افست از دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد؛ نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی.
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی (کپی فیش را نزد خود نگه‌دارید).

◆ نام مجلات در خواستی:

.....

.....

◆ نام و نام خانوادگی:

◆ تاریخ تولد: میزان تحصیلات:

◆ تلفن:

◆ نشانی کامل پستی:

استان: شهرستان: خیابان:

شماره فیش: مبلغ پرداختی:

پلاک: شماره پستی:

.....

◆ در صورتی که قبلاً مشترک مجله بوده‌اید، شماره اشتراک خود را ذکر کنید:

.....

امضا:

◆ نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۶۵۹۵/۱۱۱

◆ وبگاه مجلات رشد: www.roshdmag.ir

◆ اشتراک مجله: ۰۲۱-۷۷۳۳۶۶۵۶/۷۷۳۳۵۱۱۰/۷۷۳۳۹۷۱۳-۱۴

پی‌نوشت

۱. برای آشنایی بیشتر مراجعه کنید به مقاله نگارنده با عنوان: پنج تمثیل در تبیین اصالت وجود، نقد و نظر، سال سیزدهم، شماره ۳-۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، ص ۲۸۷.

۲. برای اطلاع بیشتر، رک: محمد تقی مصباح بزدی، آموزش فلسفه، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.

ادامه از صفحه ۶۱

رابطه ماهیت و وجود در واقع رابطه و پیوندی منحصر به فرد است که نمی‌توان هیچ مورد مشابه دیگری از آن را در سایر اشیا یافت و سختی توضیح اصالت وجود و نوع رابطه هستی و چیستی در همین بی‌بدیل بودن آن نهفته است. از این رو آوردن هر مثالی، در عین، این که می‌تواند به فهم مطلب کمک کند، خطر لغزش و بیراهه رفتن را نیز در پی دارد و لذا توضیح مقصود از مثال و تشبیه نیاز به دقت فراوان است. آنچه در تمثیل‌های فوق دنبال شده تأکید بر چند نکته است:

● **در خارج بیش از یک حقیقت نیست:** روشن است که در خارج، وجود اشیا غیر از خود آن‌ها نیست. در تمثیل، روی تخته فقط یک چیز ترسیم شد گرچه برای بیان آن از سیاهی و مربع مجبوریم سخن بگوییم.

● **اعتباری بودن ماهیت، به معنای نفی واقعی بودن ماهیت نیست:** اعتباری بودن ماهیت به هیچ‌وجه به معنای نفی و طرد ماهیات از حوزه واقعیات و جای دادن آن‌ها در عالم خیال و ساخته‌های ذهنی انسان نیست، بلکه ماهیت به تبع و در جوار وجود، محقق بوده است و نقش خود را ایفا می‌کند. در تمثیل نیز، گرچه شکل را تبعی و دنباله‌روی سیاهی دانستیم اما شکل داشتن سیاهی امری خیالی نبود.

● **طفیلی بودن ماهیت نسبت به وجود:** آنچه مقصود اصلی ملاصدراست آن است که نسبت ماهیت به قبال وجود، همانند بریدگی‌های تکه‌های کاغذ و یا مربع بودن در کنار کاغذ یا لکه‌های رنگی است و لذا همیشه در سایه وجود و به تبع آن است. مهم آن است که بدانیم ماهیت هرگز حکمی مستقل و در مقابل وجود ندارد تا در مباحث فلسفی به اشتباه نرویم.